

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228485

UNIVERSAL
LIBRARY

اَمَلُ الْقُرْآنِ اَمَلُ اللَّهِ وَاهْلُ الْخَيْرِ اَمَلُ اللَّهِ

هو ان الله سبحانه وحسن توفيقه غرثانه نسخته بتركة نراوا

تخمين تذكرة العلم، الربانيين سمات به

الْحَمْدُ لِلَّهِ

من صفات الفسرين من المحبين آية من آيات الله المتبل ماسوى الله

تخلف الرشيد لولانا الشيخ ولى الله محبوب الله القوي لا ناعبد الا الله لا اله الا الله

اَقَامَتِ مَرْوَةَ وَجَّتِكَ حَكْلَ لَدِيهِ
بِأَمْرِكَ مَنِيرِ مَسِيرِ صَائِنِ مَطْبُوعِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله حق حمداً والصلاة والسلام على محمد رسول الله وعبد
وعلى آله وأصحابه الموفين بعهدهم ومن ابتغهم من العلماء والاشيخاء وراثة علومهم بعد
این سال است سنی لیسان **سیدین** که مقصود اصلی در این کتب حدیث است که غالباً در بایر و
مصنفات از آنها نقل می آرند و بحسب عدم اطلاع بر این کتب جامع تحریر می نمایند و بالتبع برخی از احوال مصنفین آنها نیز
مذکور میشود که در حقیقت قدر تصنیف از قدر تحقیق بسیار است و گویا نسبت غیر منطوق اولی ذکر متون است
و گاهی ذکر بعضی شروح مشهوره بعضی از کتب متداوله نیز در آنها خواهد آمد زیرا که شروح مذکوره را بحسب کثرت
شهرت و منفی و کثرت شهرت نقل و توثیق و اعتماد بر آنها حکم متون حاصل شده و امید تعالی بعضی منافع الخ
والخط و ثبت اقدار منافع مواضع الزلال انه مرجوع فی الاولی والاخری و علیه التوکل و لا اله الا
والدینا الحق کتاب موطا تصنیف حضرت امام مالک است علیه الرحمة که صاحب متبوع اند و توفیق
توصیف ایشان نظر بکمال شهرت فضایل و محاسن ایشان فضولی نماید لیکن بقصد تبرک و تزیین این
رساله باره از احوال که است اثنال ایشان نگاشته می آید و همین نیت در باقی کتب
مشهوره و مصنفین آنها عمل رفته و همین اند آنچه مذکور میشود و خالی از فایده زیاده نخواهد بود چنانچه
بر تاریخ دانان و احوال نویسان پوشیده نخواهد ماند نسب مبارکش اینست مالک بن انس بن مالک

ابن ابی عامر بن عمرو بن نفیع العیین بن اسحاق بن عثمان بن نفین معجزة مفتوحة بعد ما شاة منجیة ساکنه بن خلیل بن جابر معجزة
 مضمومة مثلثة مفتوحة بصیغته التضمین کذا ضبطه الحافظ ابن حجر فی الاصابه فی ذکر ابی عامر بن عمرو و ابن ابو عامر
 رازیهی در بحر یضاحا به ذکر نموده و گفته لم ار من ذکره من الصحابة و قد کان فی زمن النبی صلی الله علیه و آله و سلم و لایه مالک
 روایت عن عثمان بن عفیر من الصحابة و الحافظ ابن حجر در صحابه بر همین دست در انفا نموده اند و شیخ محمد بن اسماعیل
 بن خلیل در شرح مختصر خلیل که در سلطنت مشهور و ذوق مالکی و در دیار مغرب ریج و مندا و است چنین گفته
 است و اما ابو عامر بن عبد ابی مالک بجابی شهید بخارزمی کلهامع رسول الله صلی الله علیه و سلم خلافا
 انتی لمخصاصن دیاج المورج لابن سرج و ج امد علم و نیز باید دانست که دار قطنی نام خلیل را که جدا علی
 امام مالک است بحجیم مضمومه بدل خا معجزة ضبط نموده و این خلیل پس عمر و بن اسحاق است و صاحب
 مشهور ندبی اصبح است و لهذا امام مالک را اصحی گویند تولد امام مالک در سنه ۹۲ هجری نو و سه از هجرت
 مقدسه واقع شده چنانچه بحجیم بن کبیر که از اجل تلامذہ ایشان نقل نموده و مدت حمل ایشان
 هم در آنشده بعضی دو سال و بعضی سه سال نوشته اند و فاته ایشان در سنه یکصد و هفتاد و نه
 اتفاق فتاده تاریخ تولد و وفات ایشان از بزرگی درین نقطه نظم نموده و مدت عمر شریف
 ایشان نیز از همین دو تاریخ ظاهر میشود قطعه فخر الائمة مالک * نعم الامام الثالث مولد
 بحمد الله و فاته فاز مالک * علیه مبارک ایشان چنین نوشته اند که ایشان در ارم
 فیه اندام و سپید رنگ یائل ببردی کشا و چشم خوش صورت بلند بینی بودند و در پیشانی
 ایشان موئی سر کشید است و این قسم شخص و در لغت عرب اصالح گویند جناب امیر المومنین
 عمر فاروق و جناب امیر المومنین علی رضی الله عنهما نیز اصالح بودند در ایشان دراز و انبوه بودند و
 سینه ایشان میرسید و موی شارب را آنچه بر کساره لب می باشند میگرفتند و حلق
 شارب را مکرده میداشتند و میفرمودند که این حلق از باب مثلثه است و برت وافر داشتند
 درین باب نیز تک بفعل امیر المومنین فاروق رضی الله عنه میفرمودند و میفرمودی انه رضی الله
 عنه کان یقتل سلبه اذا اشته امر یعنی برت خود را بار بار تا آب میسدا وند و قتیکه در همی ستفرق

میشدند و اقدی گفته است که امام مالک نود سال عمر یافت و سجدی بوی خود را خضاب نکرده بپای
 و حمام داخل نشد و امام مالک رحمه الله بسیار خوش لباس میبود و جامه اعدن که شهرت درین ثیاب ثغابیت نفیس
 و بیش قیمت میباشد میپوشید و بجای خربان مهر و قسم اعلی میپوشید و لباس ایشان سپید میبود و اکثر اوقات عطر
 جید میمالید و میفرمود که دوست ندارم هر کسی که حق تعالی او نعمت ثروت داده باشد و اثر آن بر او ظاهر نباشد
 زیرا که گمان نعمت او از کفران نعمت کاتب حروف گوید سلف صالح را در نقاشی و صد آن نیت صالح
 بود و کی که نفاست دوست بود برای اظهار نعمت الهی میپوشید و خوش میپوشید و کی که ثیاب دون
 اختیار میکرد بر نیت تواضع و عدم شهرت میکرد پس هر یک از ایشان مصیب است و هر کسی را از ثواب
 بر طبق نیت او نصیب ناس فیما یغنیون نه است و تنه که شاگردشید ابام است گفته است امام هرگاه
 که عامل بر سرستی یک پله از آن زیر زقن آورده هیچ میداد و نیز یک جانب او را در دوشانه ارسال میکرد
 که در عرف این دیار آنرا شمله گویند و عرب غلب نامند و هرگاه بنا بر ضرورت میکشید در خانه نمی
 و بیرون نمی برآمد مگر ده میداشت سر می کشیدن را بعلتی و مرضی و گشتی امام از بیم بود و نکین او
 سیاه رنگ در این آیت را نقش کرده بود حَبْنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ مطرف که از شاگردان او است
 روزی از سبب اختیار نقش سوال کرد فرمود که در کلام الهی شنیده ام در حق مومنین میفرماید قَالُوا حَبْنَا
 وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ مرفوع استیم که مضمون این کلمه نصب بعین و نقش ضمیر من باشد و بردار از امام این کلمه میگوید
 که ما شاء الله این نیز سوال کردند فرمودند که حق تعالی فرموده است وَلَوْ أَذْخَلْتَ جَهَنَّمَ قُلْتَ
 که ما شاء الله و جنت من خانه منست پس خواستم که همراه که بخانه در آیم این کلمه بیا دامن آید و بر زبان من
 جاری شود و خانه که در آن امام میماند در مدینه منوره خانه عبد الله بن مسعود بود که از کبار صحابه است
 و مکان نشست امام از مسجد نبوی مکان امیر المومنین عمر فاروق بود و امام فرموده است که در تمام
 عمر خود با تعصبی سبک عقلی نمیشی نکرده ام امام احمد بن حنبل میگوید که اریست عظیم که هرگز غیر از امام
 مالک میسر نیاورد و در زمره علماء فضیلتی بهتر ازین نباشد زیرا که صحبت سیفهان نور علم را بتمام
 میکند و لابد تنزل از ذروه تحقیق انهم تخصیص تقلید نمیشین اینها را ضرور یافتند و این سخن

امام مالک میفرمودند
 هر که می کشید
 و اکثر نشست
 فقره درین
 ۴۰

علم قدحی بکنند و امام مالک را کسی در خوردن و آشامیدن ندیده بود و خلوت نمیکرد با وصف
 این نمکین و وقار در حسن خلق با اهل و اولاد و خدم و حشم بر تبه عظیم بود و درین باب
 اتباع سنت سینه رسول الله و اصحاب کرم میفرمودند و در طلب علم حرص و اخلاص داشت
 در ابتدا سه زمان طلب که مایه ظاهریه چندان نداشت سقف خانه خود بر کندید سه
 و چوب آنرا فروخته در کار کتاب و غیره صرف فرموده اما بعد از آن بر دوسه هجوم آورده
 و فتوح عظیم داشت و حفظ بدرجه اتم میداشت میفرمایند که چنین نشده است که چیز برادر حافظه خود جاد او
 باشم و باز او را فراموش سازم و ابتدای شستن امام در مجلس افاده تعلیم در سنده سالک
 بود گویند که در آن ایام زنی از عمده های مدینه قضا کرده بود و غاله چون بهیم غل
 قیام نمود و دست برفج آن زن گذاشت گفت این منبرج چه زنا کار بود دست
 غاله برفج پسید هر چند تردد و تلاش نمودند دست از رفج جدا نشد آخر این شکل را
 بعلماء و فقها را بجه ساختند و چاره کار بستند همه تا از چاره نبرد و مانند امام بی بصیرت
 برد و نبرد که این غاله را حد قذف بزنند همین که هشتماد دره زدند دست از رفج
 جدا شد و از آن روز امانت در یاست ایشان در اذمان مردم مستقر و راسخ گشت امام
 فرموده است که بدست خود هزار حدیث نوشته ام و از قطنی از اجله محدثین است گفته
 که هیچکس را این اتفاق نیفتاده که امام مالک را افتاده و دو شخص از دوسه یک حدیث
 را روایت کرده اند و ما بین وفات این دو کس یکصد و سی سال یکم از آنها محمد بن مسلم بن
 شهاب زهری است که او ستاد امام مالک است و حدیث فرقیه سنت مالک بن
 سنان را در باب سکنی المعتقدة از امام مالک روایت کرده و دیگر ابو حذافه سہمی
 ست از شاگردان امام مالک و صاحب نسخه موطا است همین حدیث را از امام
 مالک روایت کرده و وفات زهری در سنه یکصد و بیست و پنجست و وفات ابو حذافه در
 دو صد و پنجاه و کسر چند کاتب الحروف گوید روایت زهری از امام مالک رضی الله عنه از باب روایت الاکابر

عن الاصغر است که خالی از ذر نیست و محدثین را درین باب کتاب است و انعقد تفاوت دو
 مادی از کیشیخ در وفات نیز خالی از غزاتی نیست و این عرف محدثین سابق و لاحق گویند و شیخ ابن حجر در شرح
 منجبه نوشته است که اکثر ما قضا علیه فی ذلک التفات مایه و محسن سنه باز مثال آن نیز نوشته
 اند و غالباً انعقد تفاوت در صورت روایت اکابر از مساندرست میدهند و مجلس امام مالک مجلس
 بیت و وفات بود هرگز شور و غوغا و آواز بلند در اینجا گنجایش نداشت و خود بر کسی نمیخواندند
 تلاذه میخواندند و خود می شنیدند و این تعید بابران بود که در زمان ایشان جماعه از اهل
 عراق قراءه علی الشیخ را از وجوه تحمل حدیث نمی شمردند و سماع از لفظ شیخ طلب میکردند بر آن
 دفع و هم آن جماعه اکثر علماء مدینه و حجاز این روش را اختیار فرمودند و الا در قدیم نزد محدثین قراءه
 الشیخ علی تنگیز مروج و معمول بود و از شاگردان امام مالک یحیی بن بکر را که یکی از صحاب موطات
 اتفاق فاده که چهارده بار کتاب موطا را از امام مالک بقراءه ایشان شنیده این حدیب که یک
 از یاران گزیده امام مالک است میگوید که امام مالک در تمام مجلس فاده و سماع حدیث بطوری نشسته
 در آن بود که نمیکردند صحبت کمال تا در حدیث رسول و انبیا نرا درین امر نهایت احتیاط بود و گویند که در تمام
 عمر در حد حرم مدینه منوره قضای حاجت ننموده بیرون حرم میرفت مگر در حالت مرض ضرورت
 و چون برای سماع حدیث می نشست استعمال خنبوس و عطر میفرمود و جامه های تغییر
 می پوشید و مسندی برائے ایشان می انداختند و از حجره خود کمال سکینه و خشوع
 برآمده بود و قاری نشسته و خود و هم حاضر میکردند و می فروختند تا وقت فراغ از ذکر حدیث بهین
 وضع می بودند عبد الله بن المبارک که امام عظیم است از این حدیث و فقه و تفسیر قراءه و از شاگردان
 امام مالک است و شهرت او مشفق است از تعریف توصیف او نقل میکنند که یک روز نزد امام حاضر بودم و امام
 روایت حدیث میفرمودند امام باکره هم پیش زدن آغاز کرد شاید بارش زد و گونه روی امام
 متغیر میشد و زردی گشت و هرگز روایت حدیث را قطع نفرموده و لغزشی در کلام او ظاهر نشد
 چون مجلس منقضی شد و مردم متفرق شدند عرض کردم که امروز چه مبارک خیلی تغییر پیدا کرده فرمودند

تمام ماجرا فصل بیان کردند و گفتند که این قدر صبر من نه برائے اظهار تجلید و شکایای خود است بلکه
محض نیابت تقییم حدیث پیغمبر است باین نوری که شهرت ایشان کافیت از ترفیع و توصیف ایشان
روزی در مجلس امام مالک حاضر شدند و عظمت و جلال صفت و شوکت آن مجلس و نور انوار و برکات آنرا
مشارحه فرمودند و این قطع در مدح امام ایشان نمودند قطعه بدیع الجواب فمأیراجع هیبتاً
و المسائلین نوکسر الاذقان و ادب القادر و سلطان التقی و فهو المهابت لیسین اسلطان
و بشر حافی که یکی از شایسته صوفیه اهل امد است میفرماید که از جمله زینت دنیا این نعمت است که شخص بگوید
حدثنا مالک یعنی بهشت و شوکت امام مالک با منی چه رسیده است که شاکردی و در از خاخر و دنیا و
میفرمودند با وصف آنکه از وسایل آخرت و موردین است و امام مالک این بیت را اکثر بزرگان
میراند شعر و خیر اموال الدین مکان سنه و شمالا و المحدثات البدائع و در این شعر از
باب حکمت است که مضمون حدیث نبوی انظم نموده است و از کلام ارشاد نظام امام ائین العلم بکثرة
الروایة انها هون و رضعه الله فی القلب و این کلام ایشان تحقیق دارد پس عین کمالی رتبه
از ایشان پسیدند و مقول فی طلب العلم فرمود من جمیل لکن نظم را مایلز مک من جین تعجب
الی ان تمسی فالزمه درین کلام ایشان نیز غرر باید کرد و تیز فرموده است لایغنی للعالم ان تکلم بالعلم
عند من لا یطیق فانه ذل و امانه للعلم و کاتبی در مدینه سوار نمید و میفرمود انا استجی من امدان اطاعتی
فیها قبر رسول الله صلی الله علیه و سلم سجاف و دانه و چون موطا را تصنیف فرمود ملک مدینه بر روش او موطا
پرداختند مردم عرض کردند که چرا اینقدر محنت بر خود یکشید که دیگران شریک این امر شده اند
و مثل این تصنیف نموده اند فرمود ما بنامید تصانیف دیگران را آوردند و امام در آن نظم فرمود
و گفت شتاب است خواهند داشت که ممل لوجه امد و اقم شده و فی الواقع از تصنیف
دیگران نام و نشانی پیدا نیست الا آنکه یکی من موطا ابن ابی ذئب و موطا امام مالک مخدوم طوا
انام و مایه اجتهاد علماء اسلام گشت و قبول بقدر حسن انبیه حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب حلیه
الاولیاء در ذکر امام مالک بسند صحیح آورده که سهل بن زحیم که یکی از عابدان وقت از یاران عبدالمد

بن المبارک ساکن مرو بود گفت در روزی جناب رسالت خواب دیدم عرض کردم یا رسول الله حال او چنان
 برکت نشان شما منقضی شده است اگر مارا در موردین شکی و شبی بخاطر افتد از که تحقیق نمایم جانان بدید
 فرمودند هر چه شمار شکل خود از مالک بن انس پرسید و نیز در همان کتاب از طرف روایت کرده که ابو عبید
 نام شخصی از موالی لیشین که خیلی بزرگ و متقی و خدا پرست بود گفت من زیارت حضرت رسالت
 پناه مشرف شدم دیدم که آنجناب در مسجد نشسته است و اگر دعا و مردمان حلقه زده اند
 و امام مالک رو بروی آنجناب ایستاده است و پیش آنحضرت قدری شک نهاده اند
 از آن شک قبضه قبضه با امام مالک عنایت میفرمایند و امام مالک بطریق نثار بر مردمان
 و تعبیر خواب بخاطر من چنان رسید که علم نبوی اول در مالک ظهور نمود و بعد از آن مردم دیگر
 بواسطه او رسید و نیز از محمد بن روح سجستانی که او ستاد مسلم صاحب صحیح مشهور است آورده
 که روزی زیارت آنجناب در خواب مشرف شدم و عرض کردم که ما مردم در حق مالک ولیست
 مختلف ایم که کدام یک ازین هر دو عالم تر است آنجناب فرمودند مالک دار ثخت منبت
 آن وقت چنین فهمیده ام که مراد است که وارث علم منبت و از یحیی بن خلف بن الربیع طرسوسی
 آورده و او نیز از علما و عباد وقت بود که گفت من روزی نزد مالک ابن انس حاضر بودم
 ناگهان شخصی آمد و گفت در قرآن چه سر مای آیا مخلوق است یا نه امام سرمود این را زدیق بکشید
 که از کلام او بسی فتنه ناخواهند زاید و بعد امام مالک برین مسأله عجب فتنه برپا شد و جماعه
 کثیر از اهل سنت مقتول و ذلیل شدند و همچنین از جعفر بن عبد الله آورده که گفت ما نزد امام مالک
 بودیم که شخصی از و پرسید که تفسیر الرحمن علی عرش استو چه میفرماید استوی چگونه بود امام ازین
 سوال بسیار اظهار لال فرمود و نظر بر زمین انداخته تا در فکر ماند و بر جبین او عرق آمد بعد از آن فرمود **اَلْكَفُّ عَيْنُهُ**
مَعْقُولٌ وَ لَا يَسْتَوِي عَيْنُهُ غَيْرُ مَعْقُولٍ وَ لَا اِيْمَانُ لَهُ وَ لِيَبِ السُّؤَالِ عَيْنُهُ بعد از آن فرمود که انکس را
 برانید که او صاحب بدعت و نیز از ابو عروه که از اولاد حضرت زهیر بود آورده که ما نزد
 نزد مالک بودیم که شخصی پیدا شد و عیوب و نقایص صحابه را ذکر کردن گرفت امام گفت بنوعبدانان این را

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ الْمَمْنُونِ
الكفار بعد از آن فرمود که هر که با اصحاب پیغمبر در باطن بد باشد و از ایشان ناخوش زیت نماید
درین لحاظ داخل است این را بغیرم نمی عتیق زهری گوید که امام اول موطا را مثل پرده هزار
حدیث ساخت بود و آیه آیه انتخاب می فرمود تا باین حد رسید و تا امام در قید حیات بود موطا
سوده بود و لهند نسخ بسیار دارد و هر نسخه ترجمی دیگر یافته تا کرد آن امام فراخور استعداد خود
اختیار کرده رایج ساخته و در جاهایش هم فی الجمله تفاوت قلیل است البتة بعد از آنکه
که رئیس محدثین است گفته است که اگر شخصی بطلاق زن خود سوگند خورد که آنچه در موطا است بلاشک
و شبهه صحیح نماند نشود و این وثوق و اعتماد بر کتابی دیگر نیست و سعدون نام شاعری در مدح
وطا و ترغیب بلم امام مالک بابایان را کرده باینکه از آنها نوشته می شود اینهاست

اقول لمن يروي الحديث ويكتبه ان احببت ان تدعى كذا الحق كذا اترا دارا كان بين بيوتنا ومات رسول الله فيها وبعده فبادر موطا مالك مثل فوته ودع للمطاك كل علم تريده ومن لم يكن كتب المطا بسبيله جزى الله عنا في موطاه مالا لقد فاق اهل العلم حيا وميتا فلا يزال يسقى قبره كل غصن	وسلك سبل الفقه فيه وطلب فلا تعد ما يحق من العلم يثرب يروح ويغد فجب رسل المقرب بسنة احكامه قد تادبول فما بعد ان فات الحق مطلب فان للمطاط شمس العلم والغير كوكب فذاك من التوفيق بكت محب بافضل ما يجزي اللبيب المهذب وصارت به الامثال في الناس تضرب بمنطق ظلت عزاليه تسكب
---	---

وقاضي بالفضل عياض حمة المولى بن باب نظم دارد بغایت راست و درست نظم
اذا ذكرت كتب الحديث فحق اهل بكت للمطاط من مصنف مالا

الاصناف السطحية
المتفرقة في الافق
من الشرق والغرب
من البعيد والقرى

عزاليه
من البعيد والقرى
من البعيد والقرى
من البعيد والقرى
من البعيد والقرى

بر دست یزید بن عامر لثی پس نسبت او بولاء اسلام یعنی هست و از اولاد نقایا اول کسی است باندوس
 در آمد و سکونت اختیار کرد کثیر است و گویند یحیی بن دسلاس است که در شکر طارقی بنیاد دسلاس
 تیز بر دست یزید بن عامر اسلام آورده و بعضی گویند اول کسی که از اجداد او بشرف اسلام مشرف
 شد همین دسلاس است باید نیست که یحیی بن یحیی چند باب آخر از کتاب الاستکفاف بلاد وسطه
 از حضرت امام سماع نشده و خود یحیی بن یحیی که مراد اسماع این ابواب که باب خروج
 الاستکفاف الی العید است و باب قضای الاعتکاف و باب الکحل فی الاعتکاف است
 شک و شبهه است لهذا این ابواب ثلثه را از زیاده بن عبد الرحمن روایت میکنند
 و یحیی بن یحیی موطا را در بلاد خود قبل از آنکه بزیا رت امام و استفاده ازان عالمقام
 مستعد شود از زیاده بن عبد الرحمن حاصل کرده بود و تمام موطا را ازان بزرگ گرفته
 بود و تفصیل حال برینینو است که یحیی بن یحیی از فرقه بربر است و جدا و مسلمان شده در
 قرطبه از زیاده بن عبد الرحمن موطا را گرفت و اتفاق نمود بعد ازان شوق طلب علم او را
 عنان کش شد و از بخت ساله بود که بمبت مشرق رحلت نمود و از امام موطا را سماع
 نمود و ملاقات او با امام در سنه یکصد و هفتاد و نه بود که سال وفات امام است و در
 وقت وفات امام حاضر بود و در تجسین جنازه او خدمت کرده و از عبد الله بن وهب که
 اجل شاگردان امام است نیز موطا را و جامع او را روایت کرده و جمعی کشید را از
 اصحاب امام دریافته و از ایشان اخذ علم نموده است و او را در رحلت برای طلب علم
 از وطن خود اتفاق افتاده در یک رحله از امام و از عبد الله بن وهب و از لثی بن سعد مکر
 و عثمان بن عینیة و ناخ بن غیسم فارسی اخذ علوم نموده و رحلت نمود و در رحلت دوم محضر
 استفاده از خدمت ابن القاسم که صاحب مدونه بود و یکی از عیان شاگردان امام مالک
 الکفعمی بوده در رحلت اولی روایت نقل را استیفا کرده بود و در رحلت دوم تفقه و روایت را
 کمال رسانید و جامع ابن الروایة و الدرایة معاودت کرد و در اندلس مشارالیه گشت

و بر جمیع استغفار آن دیار با و منحصر شد و بتسل از در جوع فتادی بجایی بن دنیا بود که او نیز از کلبه
 نمانده امام مالک است و بسبب همین دو کس مذکور امام مالک اندک نشسته شد و قرار گرفت گویند
 که یحیی بن یحیی بن دنیا زنی عقل بود پس یحیی بن ابی بن یحیی گفت **شعر**
 فیه الاندلس عیسى بن دینار وعالمها بن حنید عاقلها یحیی
 و حضرت امام مالک و را عاقل خطاب داده گویند روزی بحضور امام مشغول اخذ فیض بود و جماعه
 دیگر نیز حاضر بودند ناگاه شورا فت و که نیلی میگردد و دور یار عسریل خلی غرات میدارد
 خصوصاً در آن زمان و لهذا بعضی عربان ساکنان حجاز را بدین نیل تغاخر کرده و مبارک باد
 خواسته بودند گفت **شعر** میاقوم انی رأیت الفیل بعد کرمه فبارک الله علی
 فی روية الفیل و رأیت له و له شیء عجیز که * فکذا قاضع شیئا فی السکر و یل
 اکثر جماعه حصار برای تماشا نیل رویدند و صحبت امام را گذاشتند مگر یحیی بن یحیی که بود
 انزعاج خاطر ابی یحیی را با وجود علم حدیث و فقه ریاست طاهر و تقرب نزد ملوک
 و غنیان نیز دست داده و با وصف امانت و تدبیر و توسع نزد این گروه خلی معظم و مکرم
 بوده و بیچگاه ولایت خضا و فتا و امثال ذلک جنبان با عنوان علم مناسبات نداشت
 قبول نکرد لیکن بر تبه او نزد ملوک و اماران و یارزاده بر مرتبه ارباب این مناصب بود
 این خبرم در جای نوشته است که این دو نذیر عالم از راه ریاست و سلطنت رواج
 و امتیاز گرفته اند مذکور ابو حنیفه و مذکور مالک میرا که قاضی ابی یوسف خضا
 کل مالیک است آورده از طرف او خضا میسر فتنه پس بر قاضی شرط میکرد که عمل و حکم
 بنده ابو حنیفه نماید و در اندلس یحیی بن یحیی را نیز و سلطان الوقت بعدی گفت و
 جاده حاصل گشت که هیچ قاضی و حاکم بی مشوره او منصوب نیل و غیره از یاران و همدان
 خود قبول نمی ساخت انتهی کلام ابن خرم را اسم معروف گویند سبب و اوج مذکور امام مالک

در بار مغرب اندلس نزد جمعه مورخین آن است که علماء آن بلاد برای راج و زیارت اکثر حجاز
 رحلت کردند و چون با وطان خود معاودت نمودند ضل و بزرگی امام مالک و وسعت علم و
 جلالت قدر ایشان را مشاهده نموده و قدر و قدر از او صفات کمال آن بزرگ در آن بلاد
 بیان نمودند لهذا عظیم امام مالک و تعلیب ایشان در آن زمان آمد بخار سوج و استقرار پیدا کرد
 و الا قبل از آن همه بر نه برب و زاعی بودند و با جملة آنچه حق تعالی بخی بن یحیی را ورنده از عظمت
 و جلال و تسبیل قول و اطاعت انجشید و بیکس از علمای اندلس نه بخشیده و ذلک فضل البیوتیه
 من یشاء و المده ذوالفضل العظیم این بشکوال گفته است که یحیی بن یحیی سحاب المدینه بود
 و در وضع لباس و نشست و برخاست و هیئت ظاهری نیز تجمیع حضرت امام مالک می نمود و آنچه از
 امام مالک شنیده بود بموجب آن فتوی میداد و هرگز بخلاف ندید امام مالک را ضعیفی نمی شد
 حال آنکه در آن زمان قتیب بیکند برب راج نبود نه در عوام و نه در خواص نوشته اند که یحیی بن یحیی در
 هر سنده اتباع اجتهاد و امام مالک لازم گرفته مگر در چهار مسئله که ندید لیث بن سعد مصری را
 اختیاری کرد یکی آنکه قنوت در صبح دو دیگر صلوات جائز نمی داشت دوم آنکه بایک شاید
 بقسم مدعی اثبات حق درستی داشت سویم آنکه در صورت نزاع زو حین حکیم را
 واجب نمی نمود و چهارم آنکه گرایه گرفتن زمین مدعی بمجصول آن رومی داشت و مردم آن را
 بکسب اقبال اعتقاد حضرت امام مالک درین مخالفت قلبیه هم بر و گرفت میگردند و انکار نمی نمودند
 یحیی بن یحیی گفته است که مرض موت امام تمتد شد و وقت آخر رسید تمام فقهار مدینه و
 علماء انصار دیگر که در آن مقام برای زیارت خیر البشره مجتمع بودند برای تودیع امام و شنیدن
 وصایای آن مقدس الانام در خانه فیض آشیانه او بحضور جمع شدند من شمار کردم که صد سی
 نفر از اعیان علماء و فقهار حاضر بودند و من نیز از انجمله بودم پس رو بروی امام فرستم و سلام
 میگردیدم و خود را و نظر آن امام می در آوردم که شاید نگاهی در کار ما کند و بهبود دنیا و آخرت انان
 حاصل گردد و در همین حالت بود که امام چشم خود را کشاوه با متوجه شده فرمود الحمد لله الله

انصاف و ابکی نامات و اچھے بعد از ان منسوب و کہ قضا علم رسید و لقاء اوتعالیٰ
 نزدیک شد پس همه نماز و یک شد عرض کردیم کہ یا ابا عبد اللہ این وقت باطن شما چہ حال دارد
 فرمود کہ کمال خوشوقتی دارم صحبت اولیاء اللہ و نزد من اولیائے اہل علم اند و مسیح خیر نزد
 خدا عزیز تر بعد از حضرات انبیاء از ایشان نیست و نیز خود را مسرور و خوشدل میدیایم
 بآنکہ عمر من مصروف طلب علم و تعلیم آن شد و سعی خود را شکورے بنیم زیرا کہ ہر عمل
 کہ او را خدائی تعالیٰ منرض ساکتہ یا پنجمہ او منون گردانیدہ ہمہ از زبان پیغمبر
 بار رسیدہ و ثواب آنرا بارشاد او علیہ السلام دریافتیم مثلاً فرمودہ است کہ ہر کہ
 محافظت نماید از زنا و از چہین و چہان پیش آید و ہر کہ حج خانہ کعبہ کند و اورا ثواب
 است و ہر کہ جہاد با کفار نماید و اورا ثواب است و ہر کہ علی بن ابی طالب را بطاعت و غیر از طلب علم حدیث
 و علم آن این معلومات را بوجہ صحت و تفصیل نمیتواند دانست پس این علم کو یا میراث نبوت است
 زیرا کہ علوم دیگر را از آداب و عقلیات و ریاضیات بغیر طریق نبوت نیز میتوان شناخت
 بخلاف علم ثواب و علم عقاب و علم شرایع و ادیان کہ غیر از شکوۃ نبوت اقتباس انوار ان
 محالست پس یککہ طلب این علم در سہ اوقات و در سہ درجہ شوق او گذشت عجب
 کہ ہستی و ثوابی دارد کہ نمونہ کہ ہست و ثواب انبیاء باشد و لایسک کہ نہ الا اللہ بعد از ان
 منسوب کہ من نزد شما حدیثی از ربیعہ روایت میکنم کہ تا انوقت روایت نکردہ ام
 شنیدہ ام کہ ربیعہ میفرمود کہ قسم بخدا می خورم کہ اگر کسی شخصی در نماز خود خطا کند
 و نداند کہ چہ قسم نماز ادا باید کرد و از من پرسد و من او را بفرایض سنن و آداب
 آن نشان دہم و طریق ثواب بیان نمایم نزد من بہتر است کہ تمام دنیا
 بمن دہند و آن ہمہ را در راہ خدا صرف کنم و قسم بخدا می خورم کہ اگر مرا
 در خاطر شبہ در مسئلہ از علم یا در روایتی از روایات حدیث خطور کند و خاطر خود بتفکر و
 و تذکر آن مصروف سازم و در حالت و نوم گردن تن خوابگاہ مرا بہتیار دارد

فنا صبح سبب آن شبیه مکرر بگذرانتم باز وقت صبح نزد عالمی بروم و آن شبیه را خاطر
 من رفیع و طبع منافع حاصل گردد و نزد من از صد حج مقبول بهتر است و نیز فرمود که از
 ابن شهاب باریا شنیده ام که میفرمود که قسم بخورای غزو جلی که اگر شخصی در مقدمه
 از مقدمات دین خود با من مشوره نماید و من آنچه حق شیر است از مال و تفکر
 اختیار و صواب و ادلی نموده او را براه حق دلالت کنم تا دین او اصلاح پذیرد و در ابطه او
 کفیه بایند و بن اند است رنگ که درت نگیرد و نزد من از صد غزوه بهتر است یحیی میگوید که آنکس که
 آخر حریف است که از حضرت امام شنیدم وفات یحیی در ماه رجب در سنه دویست و چهار واقع شده
 و عمر او هشتاد و دو سال بود قبر او در قرطبه است مردم در وقت قطعا و میگویند
 و تبرک منجوا پس در حرم و نیز باید دانست که چون در بیان یحیی امام مالک و اسطر روایت چند باب
 از موطا زید بن عبد الرحمن است برخی از احوال سعادت مال نیز تخریر میشود و ابو عبد الله و زید بن
 زید بن عبد الرحمن بن زید النخعی است و لقب او که بدان معروفست شطونست و از اولاد صاحب ابی ثبته صحابه
 بدرست و اول کسیکه مذکور است امام مالک در اندلس آن در او است و دوبار بقصد استفاده بخیرت رحلت نمود
 در زهد و قوی مستثنی و ممتاز زمان بود پس بنام رئیس قرطبه او را تکلیف قبول قضاء قرطبه داد
 و او را بسیار رنگ کرد تا آنکه بمقام میگفت که کاش مردم مثل زید و پیشند که رغبت دنیا
 از عالم بدر سیرفت بعد از آن بیدار اقلی نامه نوشت و امان داد که دیگر بار تکلیف این امر نخواهم
 کرد پس بجای خود رجوع کرد و مشغول فاده علم حدیث گشت از عجایب قصص آنست که روزی شام
 بر بعضی اصحابان خود در غضب شد زیرا که بوقت خیر که بغایت مکروه بود در عرضی نوشته
 که را دیده بود پس فرمود که دست او را ببرند زیاد در آنوقت بخانه شام حاضر شد و گفت که حق تعالی توفیق
 صلاح و نیکی داد پس از آن مالک حدیثی شنید که فرمود قال رسول الله من کلم خطا یقدر الله انقاذ ماله الله
 قلبه منا فایمانی بقیه بخیر شنیدن این حدیث نوران غضب شام فرو داشت و گفت قسم بخور که از مالک این حدیث
 زیاد و گفت و اند که این حدیث را از زبان مالک شنیده ام شام از سر آن صاحب در گذشت و عفو نمود

و نیز از وی منقول است که روزی یکی از بادشاهان آن دیار برای او نامه نوشتند و نیز در جواب او نامه
نوشت و سر به هر کرده فرستاد مردم حضار سوال کردند که این بادشاه بشما چه نوشته بود و شما در جواب
چه نوشتید زیاده گفت که این بادشاه درین نامه سوال کرده بوده که هر دو پسر منیزان قیامت از چیز
خواهند بود از زیاده از فقره من در جواب نوشتم حدیث ما مالک عن ابن شهاب قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم من حسن اسلام المرء ترك ما لا يعنيه وفات زياد بن
عبد الله بن مسعود قال است که وفات امام شافعی هم در همان سال است و آن سال دویصد و چهارم است رحمه الله
نسخه دوم از موطا نسخه عبد الله بن وهب است که از امام مالک این نحو و فرایم آورده اول آن نسخه
اخبرنا مالک عن ابي الزناد عن ابي الحسن عمار بن هارون عن ابي عبد الله تعالى عنه ان رسول الله
صلی الله علیه و آله قال قال الناس حتى يقولوا لا اله الا الله اذا قالوا لا اله الا الله عصموا مني
دماءهم و أموالهم و انفسهم لا يحقها و حسابه على الله و این حدیث از متفرقات ابن وهب
که در موطا دیگر یافت نمی شود مگر در موطا ابن قاسم که وی نیز این حدیث را روایت نموده
و کنیت ابن وهب ابو محمد و کنایه ابو عبد الله بن وهب بن سلمة الفهري است که از اموالی
بنو فهر بود و مولده و مکن او مصر است در فقیه ده^{۲۵} شانه یکصد و سبست و پنج متولد شده و از
چهار صد امام از ائمه حدیث روایت دارد از اخلاص حضرت امام مالک و لیث بن سعد و محمد بن عبد الرحمن
ابن ابی ذئب و سفیان بن زین و ابن جریج و یونس و غیر هم در صریح و در مصر طلب علم کرد و از وی همداد
وی لیث بن سعد حدیث روایت کرده گویند که حضرت امام مالک نیز از وی چند حدیث اهل
مصر روایت کرده من ذلك حديث ابن ابي عمير عن سفيان بن عيينه عن عبد الله بن وهب عن زرارة بن عذبة
حجة بود و مردم بر روایات او کمال و ثبوت و اعتماد داشتند و تقلید بچشمیکرد و اناطیقی
اجتهاد و تفقه از امام مالک و لیث بن سعد آموخته بود و از شاگردان ابن شهاب ربه رقیب
است که راوی یافته و علم ابن شهاب را که اعلم اهل مدینه بود از ایشان گرفته و با حضرت امام مالک
ست سال صحبت داشته گویند که امام مالک بچشمیکر تفقه ننوشت مگر عبد الله بن وهب که او

باین طوری نوشتن فیقیه مصرانی محمد الثقی و امام مالک بدان نوشت گردان خود را و او را تقسیم
 و وعظ و نصیحت اکثر زجر و توبیخ میفرمودند مگر عبد العبد بن وهب که بکمال تقطیم و محبت او را
 تقسیم میفرمودند و در کثرت احادیث در آن زمان که هنوز احادیث بلدان مجتمع نشده بود
 نادره رفد کار بود و بزبان یک کلمه حدیث روایت کرده و در تصانیف او یک کلمه است هزار
 حدیث موجود است کذا ذکره الذنبی و از عجایب آنکه این عدی گفت است که با و صف این کثرت
 در تصانیف او هیچ حدیث منکر یافته نمی شود چه جای موضوع و ساقط از وجه اعتبار رزوی
 نزد امام مالک نکور او و مذکور ابن القاسم که صاحب بدو و مشهوره است در میان آمد فرمود
 ابن القاسم نقیه ابن وهب لم تعنی ابن القاسم مواد نقیه را استیفاء نموده است و ابن وهب
 در مواد هر علم مثل تفسیر و سیر و زهد و رفاق و فتن و مناقب و غیره ذلک استیفاء نموده است
 ابن یوسف گفته است که ابن وهب جامع سکه و صف بود فقه و حدیث و عبادت اوقات
 سال خود را سه حصه کرده بود یک حصه در مجاهده کفار در رباط میگذرانید و یک حصه در تعلیم
 مشغول می بود و یک حصه در سفر حج صرف می کرد و احمد که برادر زاده ابن وهب گفته است که عباد
 بن محمد ریس اند یا ابن وهب تکلیف قضا داد ابن وهب فرار کرد و غیبت اختیار نمود عباد
 بر آشفت و خانه را بدم فرموده پس این خبسم من ابن وهب میدود و عا کرد که عباد
 گو شود و کجبه کند شت که عباد کور شد از عجایب حکایات او آنست که روزی حلقه در خود
 نشسته بود که ای آمد و گفت یا ابا محمد آن درم که دیر زمین داده بودی ناسیه بر آمد ابن وهب
 گفت که ای عزیز دستهای ما و دستهای عاریت چنانچه بیا میدهند ما بشما میبدهیم
 که ابراشفت و ما نرگفتن گرفت تا آنکه گفت صلی الله علی محمد این همان زمان است که
 می شنیدیم که در آن صدقات و خیرات را از خدا تعالی بروست منافقان این است
 خواهند نهاد در حلقه شخصی از اهل عراق حاضر بود شنیدن این سو او باز جابر رفت و بر حاکم
 و بر روی سائل طبایخه زد که بافتاد سائل فریاد بر آورد که یا ابا محمد یا ابا محمد یا امام حسین در

مجلس تو اینچ حرکت میکنند و به ب بر خاست و نقبتش می نمود که این حرکت از که صادر شد
 مردم گفتند ازین جوان عراقی آنخوان سراقی رو بروی ابن دهب آمد و گفت که
 اسناد از تو حدیثی شنیده بودم که رسول صلی الله علیه و سلم فرموده **مَنْ حَجَّ حَجًّا مَوْمِنًا**
مُتَّافِقٍ بَعَابَةِ حَجِّيَ اللَّهُ لَهُ مِنَ النَّارِ چون بر جمایت کسی که محض حق ایمان دارد این
 ثواب استوقع فرموده اند بر جمایت استناد و مقتدائی خلایق که تو باشی چه ثواب که بخوانند داد
 من برای توقع ثواب سوغو دین حرکت کرده ام این بگفت اگر این نیت کردی خدا تعالی
 ترا جزا دهد و اینک حدیث دیگر شنیدم که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرموده است **سَيَكُونُ فِي**
أَصْرٍ لَزَامٍ لَكُنْ بِقَالَ لَهُمُ الْغَنَاءُ لَا يَتَوَضَّعُونَ لَصَلَاةٍ وَلَا يَتَقَلَّبُونَ مِنْ جَبَابَةٍ یخرج الناس
 الی ساحلهم و احیاءهم یا لو ان من فضل و یخرجون الی الناس بیرون حقو قهیم علی الناس
 و لا یرون الله علیهم حق گویند این دهب روزی در حمامی داخل شد شنید که شخصی این آیه
 میخواند و اذ ایحاجون فی النار بیوشش شد و تادیر بیوشش اند و از نوادر امور او است
 که او برخود التزام کرده بود که هرگاه غیبت کسی از وی سرزد میکرد و زده دارد او گفت که چون
 کثرت شوق این امر بر من سبک نمود چنان تسرار دادم که هرگاه غیبت کسی کنم بگردم صدقه
 بهم این آخری بی شاق آمد و غیبت از من موقوف شد و او را کتابت بیوشش جامع ابن دهب
 روزی کتاب احوال القیمة از ان کتاب شاگردان او بحضور او خواندند و او را حالتی از خوف
 مستولی شد که بیوشش شد بخانه برداشته بودند قدری بیوشش آمد و باز لرزه و عیب بروی افتاد
 و بیوشش میشد در همین حال انتقال فرمود و در کتبش بیت و بنجم شعبان یکصد و نود و هفت و عمر او
 هشتاد و دو سال بود چون جزا و بقیان بن عیینه رسید گفت **انا لله وانا الیه راجعون** این مصیبت
 تمام اهل اسلام است و بعضی از صلحا او را در شب وفات خود بخواب میدنند که دستار خوان
 بریدارند و میگویند که دستار خوان علم برشته شد عبد الله بن بقیانف بیا میفیدافع یادگار
 گذاشتی آنچنان است و دعوات او از نام مالک دانستی کتابت در مقام مختلفه و در موطا جامع کرده

کمی را کبیر و دوم را صغیر نام نهاد و جمیع کبیر نیز دارد و کتاب الایهوال و کتاب
تفسیر الموطا و کتاب المناک و کتاب المغاز و کتاب القدر و غیر ذلک رحمه الله
علیه در ضوایه لدینحه سیوم از موطا نسخہ عبداللہ بن سلمہ القصبی است و از سفوات
او کہ در موطا دیکر یافتہ نمے شود این حدیث است اخیرا مالک عن ابی شہاب
عن عیسیٰ اللہ بن عبد اللہ بن عتبہ بن مسعود عن ابی عباس ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم لا تظرونی فی کما المرء عیسیٰ بن مریم اما انا عبد فقلوا عبد اللہ و سئل کفیت او ابو
عبد الرحمن است و نسبت او عبداللہ بن سلمہ بن قصب الحارثی و در اصل از مدینہ منورہ است در
بصرہ ساکن شد باز بکمره انتقال نموده تولد او بعد از یکصد و شصت و شش سال پس از پیغمبر
جمله است امام مالک لیث بن سعد بن ابی ذیب و حماد بن زبید و سلمہ بن وردان و یحییٰ بن
معین از خلوص نیت او در بن علم خبر داده گفته است کہ ما رأینا من یحلی ثوب اللہ الا و کعبہ او
القصبی و نزد محمد بن یحییٰ مقدم بر همه اصحاب مالک است علی بن عبد اللہ المدینی را پرسیدند کہ صحابہ
مالک من ثم القصبی گفت لا القصبی ثم عن ابی کبیر عن مالک بن عبد اللہ بن قصب و از ابی حمزہ
خاطر بن عقیقہ و کہ کما نبغی تحقیق و اسحاق بن یحییٰ کہ پس خود موطا را بر امام رحمۃ اللہ علیہ گذراند
و تا شصت سال لازمست امام رحمۃ اللہ علیہ نمود و حدیث او را افزود و یکبار از بصرہ بمدینہ منورہ
و امام مالک رحمۃ اللہ علیہ را خبر قدوم او رسانیدند امام رحمۃ اللہ علیہ بایان خود را
فرمود برخیزید تا نزد بہترین اہل زمین ہمہ و بروی سلام کنیم و ہر گاہ بطواف
خانہ کعبہ زارہ اللہ تعظیما و تشرفا مشغول می شد می گفتند کہ هیچ کس افضل از قصبی رحمۃ اللہ
علیہ طواف این خانہ متبرکہ نمی کند و او رحمۃ اللہ علیہ مستجاب الدعوات بود
درین باب از وی قصہ ای عجیب بسیار نقل نموده اند عبداللہ بن عبد الحکم
گفته کہ من نزد عبدالرزاق رحمۃ اللہ علیہ کہ صاحب مصنف مشہور است رفتم
و ارادہ طلب علم حدیث عبدالرزاق رحمۃ اللہ علیہ باین خجست کرد و منہم کرد

که از من بنویس و من ترا نخواهم آموخت شب هنگام بسیار منموشم و خواب رفتم جناب رسالت را
 بخواب دیدم و این ماجرا را بحضور آن جناب عرض کردم فرمودند از چهار کس علم حدیث من بنویس
 عرض کردم آن چهار کس کدام کدام شخص اند سر دفتر بمهر یعنی را فرمودند و سکه کس دیگر را ننویس
 بردند و اکثر اهل زمان او را از ابدال می دانستند و بزرگی و صلاح او مجمع علیه سبع اهل
 عصر او بود و وفات آن مرد مکه معظمه ششم محرم سنه ۲۲۱ و صد و بیست یک واقع است نسخه چهارم
 از موطا نسخه ابن القاسم است که مشهورترین فقها در مذهب مالکی است و اول مؤلفان این مذهب
 اوست و از متفردات این نسخه این حدیث است **ما لک عن العلاء بن عبد الرحمن ابيه**
عزانی هجرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال قال الله تعالى من عمل عملا أشرك
فبعضي غيري فهو كذا انا اخي الشريك ابو عمر گفته است که این حدیث در موطا
 ابن یحیی نیز یافته شده و تساوی این موطا در موطا دیگر نیست گفت ابو عبد الله و نام او عبد الرحمن
 بن القاسم بن خالد بن خیاده العققی و او از اهل مصر است و عققی نسبت بالولاست لانه کان علی
 لم یبدین الحارث العققی بضم العین المله و فتح التاء الفوقیه و در تحقیق این نسبت اختلاف است
 بعضی گویند که علما مان چند از اهل طائف در ایامی که آن جناب محاصره اش فرموده بودند
 گریخته مشرف باسلام شدند آنحضرت فرمودند هم عققا الله تعالی پس اولادان علما مان را عققی
 گویند این علما مان نوشته است که عققا از یکت بیایدند بلکه از قبایل شش بعضی از حجاز
 و بعضی از سعد العشره و بعضی از کنانه مصر و اکثران ماستو طنان مصر اند و زبید بن الحارث از حجاز
 بود و اصل قصه اینها این است که جماعه در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم متفق شده غارتگری
 و قطع طریق شیوه خود ختم بودند خصوصاً هر که باراده اسلام و ادراک شرف صحبت آن
 خیرالانام مسافر میشد او را در راه میرنجانبند آن حضرت بسوی ایشان فوجی فرستادند و آنها
 اسیر کرده آوردند آن حضرت همه را از او فرمود از آن باز آن جماعه را عققا گویند هر که از اولاد آنها
 عققی است گویند ابن القاسم در سنه یکصد و سی بوده است و از شیوخ بسیار روایت دارد و مال

بسیار در راه طلب علم حدیث صرف کرده و در زهد و توبه و کار بود و در صحت حدیث حسن روایت نا در وقت اکثر در دعای خود می گفت اللهم متعنی من الدنيا و امتنعها مني عطايا سعدا من و امرار بهرگز قبول نمی کرد و عبد الله بن وهب که سابق حال او مذکور شد می گفت که بر که رغبت بفقہ امام مالک داشتہ باشد باید که صحبت ابن القاسم را محکم بگیرد که با خیر تا دیگر مشغول شدیم و او مضرب بقصد است و لهذا فقہانند بکلی مسائل بدو نه او را خبر بسیار روایت ترجیح میدهند و اشہب الکی از اعیان مالکیہ است سوال کردند کہ فقہات ابن القاسم بیشتر است یا فقہات ابن وهب وی گفت کہ اگر با پی چپ بن القاسم را با تمام ابن وهب بکنند از وی افقه باشد اما محقق در مذہب لکن نوشته اند کہ اشہب در سائل جراح و دیات و دخل کلی بود و ابن القاسم را در سائل بیوع و معاملات و ابن وهب را در سائل حج و مناسک المداعلم و ابن القاسم گفته است کہ ابتدای سنی من صحبت امام از ان است کہ روزی در خواب بمن گفتند کہ اگر غرم طلب دار و علم حق را دوست دار پس ابا باید کہ بسالم اتفاق رجوع آری گفتیم کہ آن عالم آفاق کیست و نام او چیست گفتند امام مالک و ابن القاسم نیز اوقات سال با تقسیم کرده بود چهار ماه در اسکندریہ می ماند برای جہاد گفت روم و تبریز و زنک و سہ ماہ در سفر حج و زیارت پیغمبر صرف می کرده و پنج ماہ باقی در تعلیم علم مشغول می شد روزی مذکور شد و امام مالک در میان آمدند نمودند خدائش بعبادت دارد و انبیا پیروز مشک حروفی در شرح رسالہ در تحت این قول کہ **وَمَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ فِي سَبْعِ ذَلِكَ حَسَنٌ** نوشتہ است کہ ابن القاسم در رمضان دو صد ختم قرآن می کرد و اسد بن القاسم الفرات گفته کہ ابن القاسم در غیر رمضان نیز دو صد ختم قرآن می کرد چون من بخدمت او رسیدم و او را تر عیب حیا علم کردم یکصد ختم متوفی داشت و یک ختم را ما آخر عمر مواظبت نمودند و او از مسائل امام مالک مردم از ان جناب پرسیده بودند و او جواب بخصافه نموده بود و صد سجد بود و وفات او در مصر است در سنہ ۱۹۱ م کعبہ بنو نو و یک و او را بعد از موت خواب دیدند و پرسیدند کہ چه چیز تر او را بغیرالم سودمند افتاد گفت چند رکعتی کہ در آن سجدہ گذارده بودم پرسیدند کہ این مسائل فقہ کجا رفت گفت بیچ ندیدم و بدست خود اشاره نمود کہ انہما

اشغال
بزرگوار
بنی

میان مشور یا فتم را قهر و ف میگوید از بنی کسی را و هم راه نزنند که اشتغال بکسب نیست
 است اشتغال بعبادت است زیرا که اشتغال بعلم نیز نوعی از عبادت بلکه بهترین عبادت است
 و تحقیق آن است که نفوس انسانیه در اشغال خود مختلف اند بعضی را از یک تاثیر عظیم در قوی نفسیه
 حاصل میشود و بعضی را از شغل دیگر و در عالم بروج ظهور آن تاثیر عظیم واقع میشود و آن همه
 اشغال فی نفسها مجموع اند و گاهی در شغل قلیل سبلی نیست صالحه دست میدهد و در شغل دیگر اگر چه بیشتر
 و عمده باشد آن نفس نیست صالحه حاصل نمیکرد و آن الله لا یتنظر الی صولکم و لکن ینظر الی قلوبکم
 و ینالکم فاعده متر است فلفهم ذلک نسخه پنجم از موطا روایت معن بن عیسی است و از سفراء او
 ابن حدیث است که در موطا دیگر یافت می شود ما لک عن سالم بن ابی النضر عن ابی عمر بن عبید الله
 عن ابی سلمه بن عبد الرحمن عن عائشه انها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یصلی من
 اللیل فاذا فرغ من صلوته کان کنت یقطان یتحدث فی الاصله حتی یاتی الموزن
 کنت ابوی است و نسبت است و معن بن عیسی بن دینار المدنی القسری از پدر و زای حمزه نسبت
 بقز و شعی و قریشیم خام غیر منسوب را گویند و او شجعی است بولاء یعنی از سوا لی بنی اشجع بود
 و از کبار اصحاب مالک و مفتیان و محققان آن عصر بود گویند که وی ربیب امام بود و چون
 کارون رسید باد و پیر خود که امین و یار و یار بود و بشوق استماع موطا نزد امام مالک آمد فارغ
 موطا همین معن بن عیسی بود و کارون با هر دو پسر خود استماع میکرد و خیلی ملازم صحبت امام
 بود و اگر خبر در محضر امام میباند و هر چه از زبان امام بر می آمد آنرا می شنید و مینوشت و چون امام مالک
 کلان سال شده محتاج عصا گشت معن بن عیسی بجای عصای او بود و بر دوش او تکیه کرده تا
 مسجد نبوی برای اقامت جماعت میرفت بنا برین و را عصائی مالک میگفتند و آیات او
 بخاری و مسلم و ترمذی و دیگر کتب معتبره بسیار است از امام مالک جل جلاله سماع داشت
 در مدینه منوره در ماه شوال ۱۹۱ هجری یکصد و نود و هشت هجرت است که بی بی بیست و ششم از موطا
 روایت عبد الله بن یوسف تلمیذی و قیس شهرست که مغرب که عبد الله بن یوسف خراگه در آن

ششم از موطا روایت سعید بن عقیق و از متفورات او این حدیث اخبرنا مالک عن ابن
 شهاب عن اسمعيل بن محمد بن ثابت بن قيس بن شماس عن ثابت بن قيس بن شماس انه قال
 يا رسول الله لقد خشيت ان اكون قد هلكت قال بم قال هانا الله تعالى ان نجد بما لغيره
 واحد في احب الحمد وهانا الله عن اخيه وانا امرء احب الحمال وهانا الله ان نرفع اصواتنا
 فوق صوتك وانا امرء مجتهد الصواب فقال النبي صلى الله عليه وسلم يا ثابت اما ترضى ان تعبدني حمدا
 وتمت شهيدا او تدخل الجنة قال مالک قتل ثابت بن قيس بن شماس يوم اليمامة شهيدا
 سعيد بن عفيار عن مشايير عن حماد بن عمار عن كنيث او ابو عثمان ولسبب استياد سعيد بن كثير بن عفيار بن سلم
 النضاري بالولاء است او نيز از شاگردان امام مالک وليث بن سعد است تجاری و دیگر محدثین معتبرين از
 روایت دارند و او را در علم حدیث علوم دیگر هم کمال بود خصوصا علم انساب و تواریخ و واقعات عرب
 و اخبار که مشتمل بر موم و درین باب حاطه عجیب داشت و در فصاحت و علوم او بیه نیز سرآمد
 انبائی روزگار بود و خیلی خوش محوره و نیک صحبت بود هرگز از مجالست او کسی لول نمی شد و شعر خوب
 دارد و ولادت او در سال یکصد و چهل و شش واقع است و وفات او در رمضان در سال دصد و سبست
 و شش بوده ششم از موطا روایت ابو مصعب زهری است و این حدیث را از متفورات
 نوشته اند اخبرنا مالک عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة رضي الله عنها ان
 رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اخلاها ثلثا و انفسها غدا لها
 لیکن ابن عباس گفته است که این حدیث در نسخی بحی بن یحیی اندلسی نیز موجود است و نام و نسب ابو مصعب
 احمد بن ابی القاسم بن حارث بن زارة بن مصعب بن عبد الرحمن بن عوف زهری است و او را
 عوفی نیز گویند یکی از شیوخ اصل مدینه است و قاضی و مفتی آن بلده مسوره بود و در حدیث کثیر بخاطر
 می شد و ملازمت امام مالک اختیار نموده و تفقه تام نصیب او شد و از ابراهیم سعید نیز روایت
 بسیار دارد و اصحاب سنده از روایت دارند الا آنکه نسائی بواسطه روایتی که کند عمر او ننود
 دو سال شده و موطا او و موطا ابو داود و غیره همی بقدر صعه حدیث زیاده از موطا نسائی دیگر یافته شود

کمتر روایت ابو حذافه را هم درج نمایم گفت چه باک سبب آن این حدیثی گفته است که ابو حذافه از
 امام مالک بخان بی اصل و باطل روایت میکند اعتبار نباید کرد و غالباً سبب این جهت
 آنست که او مرد مغفل بود و مردم او را سبب میدادند و احادیث دیگر را که غیر مغفل بود در
 موطا درج کرده پیش او میخواندند و او آنها را در سید اشنت زانکه خود در وضع یکو بدخا پنجه در اقلطنی در
 حال ادب این معنی تصریح کرده و او در اصل قریشی بود از بنی سهم که یکی از شعبهای قریش است و در مدینه
 ساکن بود و آنرا در تغذاد سکونت اختیار نمود و قریب صد سال عمر داشت ششم پانزدهم از موطا روایت
 سید بن سعید و از متفرد است او این حدیث است ماله عن هشام بن محمد عن عیسی بن عیسی عن عبد الله
 بن عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قال قال الله لا يقبض العلم الا بقبضتين احدهما قبض
 من الناس والآخر قبض العلم فاذله بقبض العلم فاذله بقبض العلم فاذله بقبض العلم فاذله بقبض العلم فاذله بقبض العلم
 فافتقوا بقبض العلم فاضلوا كبت او ابو محمد سید بن سعید الهروسی است و او را حدیثی نیز
 گویند مسلم و ابن ماجه و سی روایت دارند و او را معتبر شمارند ابو القاسم بغوی گفته است که او را حدیث
 ابو ذام احمد بن حنبل در بعضی امور برگرفت میکردند و محققین این فرقه میگویند که او جوانی نداشت خود
 روایت می کرد و بشار می کرد و جوان باز خود را می کرد و خطای او در آخر بسبب کبر و غیورگی و ضعف بصارت و خلل فطره
 قابل اعتماد نماند بود و بعد از این سیار یافته اند اسلام آن مناکیر را در کرد و از اصول معتبره و فایده ها گرفته
 و در سوال سینه چپ بعد از این روایت است ششم پانزدهم از موطا روایت امام محمد بن حسن الشیبانی است و امام مذکور بجهت
 شهرت کثرت حواله از این محتاج تعریف و توصیف نیست موطا خود را بر حدیث ختم نمود و اینها ناما لا عن
 عبد الله بن عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قال قال الله لا يقبض العلم الا بقبضتين احدهما قبض
 من الناس والآخر قبض العلم فاذله بقبض العلم فاذله بقبض العلم فاذله بقبض العلم فاذله بقبض العلم فاذله بقبض العلم
 فافتقوا بقبض العلم فاضلوا كبت او ابو محمد سید بن سعید الهروسی است و او را حدیثی نیز
 گویند مسلم و ابن ماجه و سی روایت دارند و او را معتبر شمارند ابو القاسم بغوی گفته است که او را حدیث
 ابو ذام احمد بن حنبل در بعضی امور برگرفت میکردند و محققین این فرقه میگویند که او جوانی نداشت خود
 روایت می کرد و بشار می کرد و جوان باز خود را می کرد و خطای او در آخر بسبب کبر و غیورگی و ضعف بصارت و خلل فطره
 قابل اعتماد نماند بود و بعد از این سیار یافته اند اسلام آن مناکیر را در کرد و از اصول معتبره و فایده ها گرفته
 و در سوال سینه چپ بعد از این روایت است ششم پانزدهم از موطا روایت امام محمد بن حسن الشیبانی است و امام مذکور بجهت
 شهرت کثرت حواله از این محتاج تعریف و توصیف نیست موطا خود را بر حدیث ختم نمود و اینها ناما لا عن
 عبد الله بن عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قال قال الله لا يقبض العلم الا بقبضتين احدهما قبض
 من الناس والآخر قبض العلم فاذله بقبض العلم فاذله بقبض العلم فاذله بقبض العلم فاذله بقبض العلم فاذله بقبض العلم
 فافتقوا بقبض العلم فاضلوا كبت او ابو محمد سید بن سعید الهروسی است و او را حدیثی نیز
 گویند مسلم و ابن ماجه و سی روایت دارند و او را معتبر شمارند ابو القاسم بغوی گفته است که او را حدیث
 ابو ذام احمد بن حنبل در بعضی امور برگرفت میکردند و محققین این فرقه میگویند که او جوانی نداشت خود
 روایت می کرد و بشار می کرد و جوان باز خود را می کرد و خطای او در آخر بسبب کبر و غیورگی و ضعف بصارت و خلل فطره
 قابل اعتماد نماند بود و بعد از این سیار یافته اند اسلام آن مناکیر را در کرد و از اصول معتبره و فایده ها گرفته
 و در سوال سینه چپ بعد از این روایت است ششم پانزدهم از موطا روایت امام محمد بن حسن الشیبانی است و امام مذکور بجهت
 شهرت کثرت حواله از این محتاج تعریف و توصیف نیست موطا خود را بر حدیث ختم نمود و اینها ناما لا عن

در حدیثی است

در حدیثی است

و قالوا انحرأ كثر عملا و قل عطاء قال هل ظلمتم مرحقا كم شيئا قالوا لا قال فانه فضل
 اوبنه من الشاع ثم قال محمد هذا الحد ينبدل علما ان تأخير العصر افضل من تعجيله الا ان
 جعل ما بين الظهر الى العصر اكثر مما بين العصر الى المغرب في هذا الحد و من جعل العصر
 ما بين الظهر الى العصر اقل مما بين العصر الى المغرب فهذا يدل على تأخير العصر و تأخير العصر افضل
 من تعجيله كما دامت الشمس سنياء غنية لم يخالفوا صغیراً و هو قول الجنيفة و العامة
 من فقهاءنا حرمهم الله تعالى انتهى راقم الحروف كويد آنچه امام محمد ازین حدیث استنباط کرده اند
 صحیح است بدلول حدیث همین قدر است که ما بین صلوٰۃ العصر الى مغرب الشمس کمتر از ما بین نصف النهار
 الى صلوٰۃ العصر میباشد تا ملت عمل و کثرت عطا که مقصود از تشبیه است درست کرده و این معنی
 بدون تأخیر عصرانه اول وقت آن متحقق نمی شود اما آنچه از بعضی فقها استقول است که با چیزی
 تمسک کرده اند در آنکه وقت عصر از بعد المثلین شروع می شود و قبل از آن وقت ظهر است
 پس لاالت حدیث بران ممنوع است آری اگر لفظ ما بین وقت العصر الى الغروب می بود کجا اثر
 این استدلال می شد لفظ ما بین صلوٰۃ العصر الى مغرب الشمس است و ظاهر است که صلوٰۃ العصر
 در اول وقت متحقق نمی شود و اما عاقل کس کرده و مدار تشبیه بر بقا ما بین نماز عصر است و فوق
 آنچه معمول آن خبابی و تا وقت غروب آن کمتر از ما بین ظهر و عصر می شد گو از ابتدای وقت
 عصر تا غروب مساوی آن باشد اگر کسی را بخاطر رسد که تشبیه بر تفهیم است و در صورت تمثیل
 لازم آید زیرا که عصر را تعیین نیست هر کسی در وقتی از اوقات مستعمل می خواند بخلاف وقت عصر
 فی نفس متعین است گوئیم تشبیه بر تفهیم محاطین است و نمی آید وقت متعارف نه از آن جناب
 می شناسند پس نسبت با نشان بوجه حسن تفهیم متحقق شد و دیگر از اشیاء اشیاء واضح
 شد تفهیم متحقق شد نظیرش آنکه حضرت عائشه در وقت معمول نماز عصر انتخاب فرموده است
 که آن یسری العصر و الشمس فجعلها لظهور الحقی بعد و معلوم است که این بیان تفسیر غیر
 از کسانی را که آن خبر مبارک را دیده باشند و بودن آن قاریان حرمه و ظهور سایه را در آن متعالیه کرده

باشند فایده نمی گذارند و تنبیه باید داشت که آنچه در کلام امام واقع شده که موجب العمل و عمل و کلام
 مابین الظاهر الی العصاره اقل مما بین العصاره الی المغرب نظایر بخند و شست است زیرا که سوافتی فایده طلال
 انقضا رشل وقتی می شود که ربع النهار باقی می ماند و در کثر بلدان پس وقتین سادی باشند نه زیاده و کم
 میتوان توجیه کرد که مراد امام از مابین الظاهر مابین وقت المعارف للمصلوة است یعنی از ابتدای
 وقت تا آخر خصوصاً در ایام صیف که ابرو آن سخت است و اندک علم و این سخن موطاء را طالع علی قاری
 از متاخرین شرح کرده اند و هر مروج و شهر و فی نزه الدیار و از متعلقات موطاء دیگر دو کتاب است
 از تصانیف ابن عبد البر نام یک کتاب التقصی لما فی الموطاء من الاحادیث است و در آنجا احادیث
 موطاء را استیفاء نموده است و تقصی بقاف بعد التاء الفوقیه بمعنی دور رفتن است و مراد مبالغه است و مرجع
 احادیث موطاء از نسخ آن دو نام دوم کتاب الاستدکاء المذاهب لکمال الامصار فیما تضمنه الموطاء من صحاح
 الائمة و آثار و متعاهد این هر دو کتاب را بنامهای ایشان ظاهر می شود حاجت بیان نیست و این کتاب اخیر
 بسیار رایج و متعارف است و کتاب اول نیز یافته می شود و شارح قاضی عیاض شرح صحیحین و موطاء است
 و امام نوذری که نام و عبد الملک مردان بن علی است نیز بر موطاء شرحی مسمی کشف المعطلی و او بسیار مفید
 فنافع در دیار مغربش بهرست و از متاخرین شیخ بلال الدین بوطی نیز شرحی دارد مسمی بتوضیح الحواکک فی
 شرح موطاء مالک درین باب بسیار یافته می شود و حضرت شیخا و قدوتنا فی کل العلوم و الامور شیخ
 ولی الله دهلوی قدس سره الغریر و شرح نوشته اند بر احادیث و آثار موطاء و ابی یحیی
 بن یحیی لینی و اقوال امام مالک و بعضی بلاغیات ایشان اخذ فرموده اول خیلی دقیق مجتهد است
 بزبان فارسی علم او مصفی فی احادیث الموطاء و دوم که مختصر است و در آن گفتار بیان مذاهب فقهاء
 حنفیه و شافیه و سنی و مذهبیه و اندو قدری ضروری از شرح غریب ضبط مشکل داخل نموده مسمی مسوی من
 حدیث الموطاء و رقم محدود این شرح از ایشان ضبط و اتقان شنیده است فایده مهمه
 باید داشت که از تصانیف ائمه اربعه جمیع علم در علم حدیث امر و زور دست می دم غیر از موطاء موجود نیست
 و سایر دیگر ائمه که در عالم مشهور است خود ایشان را تصنیف آن نبرد خسته اند بلکه دیگران بعد از آن مرده

مرویات ایشان را جمع نموده اند و مستدفاً می‌رسی کرده و بر هر عاقل پوشیده نمی‌ماند که مرویات شخصانی
 بر مرطوب بایس مجبور و مخلوط میباشند و وقتیکه خود آن شخص که اعتقاد بر بزرگی و فضیلت او دارم آن
 مخلوط را متغیر کند و بارها بنظر معانی تعمق مطالعه نماید و شاگردان خود را تعلیم کنند محل اعتماد و قیاس قسم تواند
 بود و تفصیل این اجمال آنکه مستند حضرت امام عظیم که بالفعل شهادت تالیف قاضی القضاة ابوالمؤید محمد بن محمد بن محمد
 الحوزی است که در ششصد و هشتاد و چهار هزار و سیصد و شصت و شش سال از امام عظیم را که علمای سابقین بر خود بودند
 در این مجموع کرده و بر عزم خود هیچ چیز را از مرویات امام عظیم ترک نکرده و قبل از وی هر چند ساینده بسیار
 برای مرویات امام عظیم ساخته بودند چنانچه خود در خطبه این سند نام آنها و مصنفین آنها و مستند خود
 بآن مصنفین بیان نموده اما بیشتر را هیچ و مشهور و مستند بود و اما حال موجود و مستداولی است
 اول سند حافظ المحدث محمد بن یعقوب بن الحارثی دویم سند حافظ الوقت حسین بن محمد بن خسرو
 رحمة الله علیه چنانچه اجازت این هر سه سند بر اتم الحروف نیز از شیوخ خود رسیده پس این سند را
 نسبت بحضرت امام کردن از آن باب است که مستدلی بر آنرا مستند امام احمد نسبت بحضرت
 ابوبکر صدیق نمایم از تصانیف ایشان الحارثی و آن مخلوط پیش نیست مستند حضرت
 امام شافعی عبارت است از احادیث مرفوعه که امام شافعی آنرا محضوشت گردان خود
 بیان می‌فرمود و وائیت منبذ و اسنخ از بن احادیث و مسموعات ابوالعباس محمد بن یعقوب
 الاصبم از بیع بن سلیمان در ضمن کتاب آلام مسبوط واقع شده بود و آنرا یکجا جمع نموده پسند
 امام شافعی نام کرده و بیع بن سلیمان بواسطه آنکه امام شافعی است و همه احادیث از امام شافعی
 شنیده که چهار حدیث از جزو اول که بواسطه بویطی از امام شافعی روایت می‌کند و جامع و ملحق
 آن احادیث شخصی از پیش پور است که او را ابو جعفر محمد بن مطر گویند و از ابواب امام مسبوط آن
 احادیث را القاط کرده جدا نوشته و چون باین همه نفرموده ابوالعباس اصم بود و مولف مستدفاً
 او را الحارثی و بعضی گویند که خود ابوالعباس انتخاب آن حدیث کرده است محمد بن مطر کاتب محضر
 بود و هر حال آن سند نه برسانید و ترتیب یافته است نه بر ابواب بلکه کف التعلق نموده

تأیید امام

مستند امام شافعی

جدا نوشته است و لهذا اگر بسیار در اکثر مواضع در آن یافته می شود و اول آن سندان حدیث
 قال الامام الشافعی فیما اخرج من کتاب الفروع یعنی من کتاب کلام الخیر و مالک عن صفوان
 بن سلیم عن سعد بن سلیم رجل من آل لا و زرقان المخریة ابن ابی بردة و هو من بنی عبد الدار
 الخیر و انه سمع ابا هريرة يقول سأل رجلاً عن رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله
 انما انك كالبجور و تحمل معنا القلبيل من الماء فان ثوبنا تاب عطشنا افنت و نساء جماء البحر
 فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم هو الطهور ماء و حمل ميتة مستدام احمد بن حنبل
 تصنیف و تسوید خود آن امام عالی مقام است لیکن در وی زیادات بسیار از سیران ابن عبد الله
 است و بعضی از زیادات ابو بکر طیبی که راوی آن کتاب سیران است نیز است و آن
 کتاب مطالب شمس بر خرد سندان اول سندان عشره مبشره است و داسه قوم سندان هیت
 بنوی علیهم السلام سیوم سندان بن سوو چهارم سندان عمر بن حنبل سندان بن عمرو بن
 العاص و ابی ریشه شمس سندان حضرت عباس و سیران بزرگواران ابن ابی نعیم سندان عبد الله
 بن عباس شمس سندان ابی هريرة شمس سندان بن مالک خادم رسول الله صلى الله عليه
 وسلم و شمس سندان ابی سعید خدری یا ز و شمس سندان بن عبد الله انصاری و ز و شمس
 سندان سیر و شمس سندان میان چهارم سندان کوفیان یا ز و شمس سندان بن
 شانز و شمس سندان میان شمس سندان انصار شمس و شمس سندان بن شمس سندان النصار و نام
 کتاب بیکصد و هشتاد و دو جزه تقسیم نموده اند و صاحب این مجزیه حسن بن علی مذہب است
 که از طیبی و اثبات آن کتاب می کند و امام احمد این کتاب بطریق بیاض جمع میکرد و ترتیب و تنزیب
 او از آن امام ابو فروع نیامده بلکه بعد از وی پس از عبد الله بن مرتب آن پرداخته لیکن در اینجا
 خطای بسیار کرده میانرا در شایان درج کرده و بالعکس است آنچه حفاظ متقین جهان
 ترتیب کرده اند و بعضی از محدثان اصحاب آنرا به ترتیب ابواب مرتب کرده اند اما آن
 نسخه دیده نشده و حافظ ناصر الدین بن زبیر بن نمیر آنرا بر ابواب مرتب ساخته بعد

لیکن آن نسخه هم در حادثه تیمور که بر دمشق واقع شده مفقود گشت و حافظ ابو بکر بن محمد الدین آنرا
بر جمیع حروف ترتیب داده لیکن در اسما و متعلین فقط و حافظ ابو الحسن هاشمی عادی نیشی را که در سند
امام احمد زاید بر احادیث صحاح سته است حد کرده بر ابواب مرتب ساخته و آنجا بایده است که
قطعی بصیغه تصنیف نیست بلکه بفتح قاف و کسرهاست و آن نسبت بقطعی است که نام نهفت محکم است
در بغداد در قاموس می گوید القطیعه کثره محال بغداد اقطعها المنصور اما سمن اعیان دولت
بیر و یکس که قعد از آن همه آن محال را شمرده می گوید منها قطیعه الدقیق و منها احمد بن جعفر بن حمدان
المحدث رقم الحروف می گوید همین است ابو بکر قطعی و تفسیر قطیعه در لغت نهدی کثره است و امام
احمد بن حنبل را و را این سند که فرصت تبیین و ترتیب تهذیب آن نیافته مصنفات دیگر است از آنجا که
بسیار سبوط و کتاب الیه و کتاب النسخ و المنسوخ و کتاب المنک الکبیر و کتاب المنک الصغیر و کتاب
شعبه و اور تصنیفی است در ضایل صحابه و اور تصنیفی است در ضایل ابو بکر و تصنیفی دیگر در ضایل حسنین و
کتابی است در تاریخ و کتاب الشریع نیز از مصنفات اوست لیکن این همه تصانیف در اصول مذہب
ماخذ آن واقع شده مثل سوطا بلکه از قبیل فوائد دینی است که سایر محدثین در آن باب و شریک ملک نفوق
دارند و الله اعلم و سند امام احمد شهره آن است که در اصل سنی هزار و زیاده است پس ایشان عبد الله
جهل هزار حدیث است اما بعضی از محدثین از بعضی ثقات و شیوخ خود نقل کرده اند که کلی سنی هزار حدیث است
و الله اعلم و ممکن است تطبیق با سقاط کر و شمار آن پس رد و قول صحیح باشند و اینجا بایده است
که نزد محدثین هر گاه که صحابی مختلف شد حدیث دیگر گشت گو الفاظ و معنی و قصه متحد باشند بر خلاف
فقها که نزد ایشان عین است با معنی است فقط تا فیکلاصل معنی واحد است و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم
زاید بر اصل معنی نیز نزد ایشان دخل ندارد و محط فایده و ماخذ حکم را می بیند و الحق نظر ایشان که
استنباط است همین را تقاضا میکند و امام احمد چون از مسوده این سند فارغ شد همه و لا خود را
جمع کرده بر ایشان خواند و گفت این کتاب است که من آن را جمع کرده ام و چیده ام ازین سخت لکیده و
سجاده هزار حدیث یعنی طرق پس اگر مسلمانان را اختلافی واقع شود در چیزی از احادیث پنجم علیه السلام

باید که باین کتاب رجوع آرد پس اگر درین کتاب سی و بیست و نه باب و الا ما مضی به شمسند است
 حروف گوید مراد ایشان همان اصول است که بعد از شهرت یا تقوا تر معنی نرسیده اند و الا احادیث
 صحیحیه بوده بسیار است که در سند ایشان نیست و اول سند امام احمد سند ابی بکر صدیق است و اول
 احادیث آن حدیث ابی بکر صدیق است که ایشان در خلافت خود بالای منبر برآمدند بعد از محمد
 و ثنائی الهی فرمودند که ای مردمان شما این کیمیت را می خوانید یا کَلَّا الَّذِينَ اسْتَوْعَبُوا عَلَيْهِمُ الْفَسْخُ
 لَا يَضُرُّكُمْ مِنْ ضَلَالٍ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ وَمَعْنَى این با چنین می فهمید که ای مسلمانان شما فکر جانهای خود کنید
 اگر شما راه یابید از گمراهی گمراهان شما را چه ضرر است پس امر معروف و نهی از منکر ضرورتی نمی آید
 حال آنکه من از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنین شنیده ام که اگر مردم به امر غیر مشروع سکوت نمایند
 تغییر و تبدیلی آن نکنند خوف آنست که حق تعالی عقوبت گرفتار سازد بهم گناهکاران و بهم سکوت کنند
 زیرا که اینها نیز تبرک و عطا و نصیحت و تغییر نامشروع گناهکار شدند پس مخفی چنین است که شما فکر جانهای
 خود کنید یعنی آنچه بر دوش شماست از واجبات بجا آرید و منجمد آن امر معروف و نهی عن المنکر است
 و بعد از آن شما که از طرف حق و سعی کردید و مردم باز نمائند در آن صورت برتری اندیشید و شما را
 از نصیحت آنها ضرری نخواهد شد و در عقوبت گرفتار نخواهید گشت مسند ابو داود و طیحا
 و اول سند او سند ابی بکر است و اول آن این حدیث حدیثنا شعبه قال اخبرني عثمان بن
 المغيرة قال سمعت علي بن ربيعة الاسدي يحدث عن اسماء وابو اسماء الفزاري قال
 سمعت عليا رضي يقول اذا سمعت من رسول الله صلى الله عليه وسلم حديثا ينفعني الله بما
 شاء لله ان ينفعني به قال علي حدثني ابو بكر وصدق ابو بكر ان رسول الله صلى الله
 قال ما امر عبد الله بن نبالا ثم يتوصا و يصلي ركعتين ثم استغفر لله الا غفر الله له ثم تلى هذه
 الآية وَالَّذِينَ إِذْ فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ وَكَلَامُ الْآخِرَى وَفَن يَجْعَلُ سَوْءًا أَوْ يُطِيلُ
 نَفْسَهُ اسْتَبَى نام اوسیمان بن داود و بن الحار و طیحا السی است و در اصل از شهر فارس بود و آخر
 سکونت بصره اختیار نمود از محمد ثانی انجاشل شعبه و بشام و ستونی و ابن عیون و غیره در آیات

بسیار دارد و احادیث طویل را نیک محفوظ میداشت درین صفت در این زمان خود معروف مشهور
 بود ازینها شیخ اخذ علم حدیث نموده و مردم بسیار از وی روایت کردند و منتفع شدند و گویند
 آنچه از وی نوشته اند در شمار چهل هزار حدیث رسیده یعنی طریق حدیث و آثار و موقوفات در سنه
 دویست و چهار وفات یافت و هشتاد سال عمر داشت یحیی بن معین و ابن المدینی و فلاس و دکیج و
 دیگر علما در مجال او را تعدیل و توثیق مفرط نموده اند و الحق همین قسم مردی بود این بود او و نه آن
 بود او و است که سنن او از صحاح شسته است بلکه این مقدم است بر وی بزمان بسیار خیا آنچه از
 تاریخ وفات او ظاهر گشت اصحاب صحاح است غالباً از وی بیکو اسطر روایت می کنند
 محمد بن حمید بن نصر الکنتی اول آن نیز سندابی بکر است و اول سندابی بکر
 این حدیث است أخبرنا یزید بن هارون قال أخبرنا اسمعيل بن خالد عن قيس بن ابي حازم
 عن ابي بکر الصديق قال انکم تقرؤون هذه الآية يا الذين آمنوا علیکم انفسکم لا یضکر
 من ضل اذا اهدیتهم قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول
 ان الناس اذا ارادوا ان یفلحوا فلیأخذوا علی ید ید او شک ان یتکلم الله بعقاب
 در قافوس میگوید در باب شین معجمه الکش بالفتح قرینه بحر جان و در سین بهله میگوید
 الکش با کسر الفتح بلذ قریب سمرقند و لا یتقال بالشین المعجمه فانها سندها گزینت ابو محمد و نام
 او عبد الحمید بن حمید بن نصر است مردم تخفیف کردند و بر عبد الله نام و ند عبد بن حمید مشهور شد
 انصر و صد سال هجری از وطن خود رحلت نمود و شوق طلب علم حدیث او را در جوانی پیدا
 گشت از یزید بن هارون و عبد الرزاق و محمد بن بشیر و دیگر ائمه فن حدیث استفاد نموده ستم رحمة به
 صاحب صحیح و ترمذی رحمة الله و دیگر محدثین از وی روایات بسیار دارند و تجارتی رحمة الله بطریق
 تعلیق از وی در دلائل النبوة از صحیح خود روایت دارد و نام او عبد الحمید گفته ازین ائمه این فن بود
 و خیلی ثقه و مقبر در سنه دویست و چهل و سه رحلت او است و از تصانیف او یکی این سند است
 که او سند کبر گویند سببه آنکه ازین سند انتخابی کرده سند ضعیف درست کرده اند و تم تفسیر است

که مشا و اول است مشهور در یار عرب دیگر تصانیف نیز دارد **مسند حارث بن اسامه**
باید دانست که در اصطلاح محدثین اگر کتابی را بر ابواب فقه نمایند از آیمان و طهارت و صلوات و
و هجوم الی الآخر سنن گویند و اگر بر صحابه ترتیب دهند مثلاً روایات ابو بکر صدیق رضی الله عنه
عبدانویسند و روایات عمر بن الخطاب جدا و علی بن ابی طالب جدا و اسناد نامند و اگر بر شیوخ خود
ترتیب دهند مثلاً احادیثی که از احمد نام شنیده باشند جدا نویسند از محمد نام جدا و علی بن ابی طالب
آنرا معجم خوانند اما بعضی کتب بر خلاف این اصطلاح سند شریف شده چنانچه مسند دارمی و مسند شیخی
مسند حارث بن اسامه زیرا که سند دارمی بر ابواب مرتب است و این سند شیوخ است اما
مرتب است چنانچه اول مسند او سند یزید بن مارون است میگوید اخبرنا یزید بن هارون عن عطاء
ذکویان بن یزید عن الشعبي عن عبد الله بن عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله
ان من ركبنا من اهل البيت فليس منا و ان ركبنا من غيرنا فليس منا و ان ركبنا من غيرنا فليس منا و ان ركبنا من غيرنا فليس منا
و دوست زبان او سالم مانند بعضی کسے را بدست زبان ایند از ساند و بد گوید و کثرت و غیر
ابو محمد است و این ابی اسامه او را نسبت بسجد گویند و نام پدر او محمد است و نام
او ابو اسامه دایر است و از قبیل مدنی میم است از ساکنان بغداد است از یزید بن
مارون و روح بن عباد و علی بن عاصم و واقده و دیگر علمای حدیث اخذ از
علم کرده مردم معتبر را در استفاد از او و تلمذ از وی تردد بود زیرا که وی بر دایت حدیث
زیاد میگرفت و اجرت میخواست اما ابو حاتم و ابن حبان و ابراهم بن مسعود و دارقطنی
و دیگر محققین این شان یعنی احوال رجال او را توثیق نموده اند و صدوق دانسته
و زر گرفتن او بر دایت حدیث ازان بود که مرد فقیر و عیالدار بود و
دختران بے شوهر در خانه داشت میگفت که من شش دختر
دارم که کلان تر آنها هفتاد و هفت ساله و خردترین آنها شصت
و سه ساله است و هیچ یک را که خدا نکرده ام که اسباب تزویج
میترنمایم و باغبان را از دواج و همدم و اگر خواست بخاری آمد فقیر بود

مجهول لم يحدث بعينه الحديث يعني حديث علي عن ابي بكر اسلم ثم يوفى هذا في حسن الوضوء الحديث وعلي بن
القياس آت به بن هالكه شيخ بخاري اسلم است وبعينين از عبد الاعلى بن حماد و حسن بن علي بن شد
وعبد العدين سويه جعي اخذ علم حديث نموده ابو الشيخ وطبراني وعبد الباقي بن قانع وديكر محدثين غيره
شاگردان او بنده و در آخر عمر خود رحلت نموده است براي تعلم علم و نشر احاديثي كه نزد خود شنيد
بر عكس آنچه متعارف بود كه در ايام شباب بتصيل براي استفادة تعلم رحلت ميگردد و در آيه بيان
و در شام بدتها باين نيت صامه اقامت نمود و خلقي كثير را فيض علم حديث داد و از قطنى فكر او كثر
و شناساي او بيان نموده بعد از ان ميگويد كه در روايت خطاهم دارد و بيشتر اعتماد بر حفظ و يا خود
ميگردد و نسخه صحيحه را نميديد باين جهت اكثر خطا واقع مي شد و در شام در بلده رحله وفات يافته و در
سال دوصد و نود و دو **مسند ابوعبيد** موصلي و ان جامع است و ترتيب ابواب صحابه اول او
كتاب الايمان است و در ان ميگويد في احاديث الايمان من سنن ابي بكر و علي بن القياس و تمام آن
مسند راسي شش خبر كرده اند قال في اول **المسند** حدثنا سلمة بن شبيب قال حدثنا هشيم قال
حدثنا كثر قال حدثنا حكيم بن نافع عن ابن عمر عن ابي عبد الله الصديق رضي الله تعالى عنه
قال قلت يا رسول الله ما اجابة هذا الامر الذي نحن فيه قال من شهد ان لا اله الا الله فلينجنا
و ابو عبيد بن جعي هم دار بترتيب شيخ خود و قاعده محدثين است كه سمي بخواجه را مقدم ميكنند و بعد
از ان بترتيب حروف ذكر اسماء شيخ در روايات ایشان مي نمايند چنانچه ابو عبيد و راول معجم
ميگويد حدثنا محمد بن المنهال قال حدثنا يزيد بن زريع قال حدثنا عماره بن ابي حفصه
عن حكيمه عن عائشة رضي الله عنها قالت قلت يا رسول الله اخبرني عن ابن عمر بن عبد الله عن ابي القاسم
صلى الله عليه وسلم ما كان قال كان يحرك الكوفاء ويكره الحار و يكره البارد و يكره النصف و يكره النصف
و يوفى بالذمة و يصلى لرحم و ينفك النسيان و يطعم الطعام و يؤدى الحامه قال هل قال يوما
و انك اللهم اني اعوذ بك من نار جهنم قلت لا وما كان يكره ما جهنم قال فلا اذا و ابو عبيد بن جعي
جزيه است نام و احمد بن علي بن المثنى بن يحيى بن عيسى بن بلال بن مفضل است كه در علي بن ابي حمزيه

نسخه صحيحه
ابو عبيد بن جعي

فوقف كل أمراته مني حباؤه على طلب ما يحتاج اليه من غداؤه وسفره من كملائه الى استغفائه
ثم احتج على من بلغ منهم كماله واغلب كبرانيه فشرح صدره من حسب من وليائه وطبع على قلب
من لم ير ارشاده من اجله الذي لم ينزل بصفاته واسماؤه الذي لا يشغل عليه زمان ولا يحيط
مكان خلقه الا ما كن ولا زمان ثم استوى الى السماء وهي دكان فقال لها ولا ارض اتياني
او كواها قالتا اتيانا طائفين فقد رها احسن فقد رها واخترعها هجينة نظير لم ير فيها بعد
ولم يستعن عليها باحد منهما للناظرين وجعل فيها رحمة للشياطين فبارك الله حسن
الخالقين وقها الى ان يطلبوه في وصفه آراء المتكلمين وان يحكم في دينه اهواء
المتكلمين فجعل القرآن اماما للمتقين وهدى للمؤمنين وملجاء للفتنارين وحاكما
بين المتنافسين ودعا اوليائه المؤمنين الى اتباع تشريع يله وامر عباده عند التنازع
فقالوا يله بالرجوع الى قول رسول الله صلى الله عليه وسلم بذلك فنفق محكم
كتابه اذ يقول جل ثناؤه يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولي
الامر منكم فان تنازعتم في شئ فمن دوا الى الله والى الرسول ان كنتم تؤمنون
بالله واليوم الآخر ذلك خير واجسروا وبيلا.....

احمد و حماد بلخ رضاء انتہی نام ابو عوانہ یعقوب بن اسحق بن یزید است و او از مردم سفرائین
است و آخر اسکوٹ بنشاپور اختیار نموده و در خراسان و عراق و یمن و حجاز و شام و
برزخ و فارس و میان و مصر و قنوقر گردید و از علما بہر دیار جمع حدیث کرده و در مذہب شافعی بود و مذہب
شافعی را او کسی کہ در سفرائین آورد و در و اج داد و ستد و رفقہ شاگردمزی فی مینج کا از اہل صحابہ شافعی اند
و او در حدیثش کہ سلم بن مجاج و یونس بن عبد الاعلی و محمد بن عیسیٰ و یحییٰ بن یحییٰ و یحییٰ بن یحییٰ و یحییٰ بن یحییٰ
محمد بن عبد شاکر دان و نید عالم حق او گفته کان ابو عوانہ من علماء الحدیث و شاہد ہم حدیث ابن عبد القیول ثونی ستہ عشرہ
و ثلثا شیخ اسماعیلی و ان شیخ است بر صمیم بخاری می و شیخ است ابو الفضل ابن حجر اندلی
انتخاب کردہ تعلیقات بخاری را کہ اسماعیلی و صل آنها نموده عبد انوشہ اند و از امتی بن حجر گویند

و آنرا عوالی اسماعیل درین استخراج این حدیث و تحوالی در اصطلاح محدثین آن احادیث را گویند که صاحب
 کتاب نسبت به صاحب کتاب دیگر یا نسبت بسیار مرویات خود و نسبت عموماً و در آن واقع شود و سلاطین
 میبایستند و بدین الرسول کمتر شوند و این عام و مطلق است و اگر نسبت یکی از شیوخ و انکه قلت و سالت حاصل شود
 علوی بنی نامند قال الاستیعاب فی حدیث من کذب علی اخبرنا ابو خلیفه قال حدثننا عبد الله بن
 عبد العزیز بن حبیب عن انس بن مالک رضی الله تعالی عنه قال قال صنفان احدهما حدیثنا
 کثیرا الا انی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من یتعمد الکذب علی فلن یقبل
 مقصد همن الثار و چون بخاری را در احادیث انس غلبا چهار واسطه می باشد و چون اسماعیلی
 بسیار متحرر بخاری را و او را نیز اسمعیلی درین حدیث حاصل شد پس بنهایت او بهر سید و کتبت اسماعیلی
 ابو بکر است و نام احمد بن ابی حشیم بن اسمعیل بن العباس الا اسماعیلی است در شهر جرجان امام قوت
 بود و در فقه و در حدیث مردم او را معتقدی شمرند در شش و صد و بنفاد و هفت بعد از وفات بخاری
 بدست و یکسال متولد شده و در او اهل او را شوق طلب علم حدیث و این گسترده اما اسل و اقارب او
 بر حلت و سفر او رضامندی دادند و او را بچاپلوسی و جمیل نامی ازین کار باز داشتند تا آنکه خیر موت محمد بن ابی
 رازی که یکی از محدثان بکمال آنوقت بود با و رسید بجهوشیدن این خبر حالت او متغیر شد و در خانه خود در آمد
 و چاهها خود بید و فریاد و فغان آغاز کرد و خاک بر سر می پاشید تمام اقارب اهل خانه او جمع آمدند و باز
 این پرسیدند گفت شما مرا رفتن ندادید تا آنکه بچو کس از نیام انتقال کرد من از علم و محرمم ندیم
 اقارب چون حال او بدین منوال دیدند او را تسلی دادند و گفتند حالانیز علما بسیار در قید حیاتند طرف
 که خواهی سفر کن و از ایشان فیض حدیث بگیری و حال او را بهمه او کرده دادند و او از وطن خود و احوال خود دل
 در شهر لسان فرود آمد و آنجا رسید و آنجا بایعید او و کوفه و آهواز و بصره و انبار و موصل و حسرت
 و دیگر بلاد اسلام سفر کرد و از ابو عیسی و محمد بن ابی حشیم و ابو خلیفه جمعی و محمد بن عثمان بن ابی شیبه و شیخ زاهد
 محمد بن عثمان مقابری و ابی حشیم بن زبیر جلاوی و قسری و دیگر محدثین عمده استفاده کرد و جامع شد در میان
 فقه و حدیث و ریاست دین و دنیا تا آنکه بعضی از محدثین عمن گفته اند که او را لایق بود که کتابی مستقل درین

تصنيف می کرد زیرا که او بدید صاحبها در سیده بود و کتب بسیار یاد می داشت و علم وافر و ذهن سلیم
 اورا نصیب شده بوده آنکه تألیف بخاری باشد و اسانید مرویات وی نقطه بیان نماید و در آتم حرف
 گوید و در این استخراج اورا تصانیف دیگر هم هست جمعی دارد و سندها بسیار کلان قریب صد
 جلد اما آن سندها در گذشته وقت او غرضه صفر سال سده صد و پنجاه و یک بوده است صحیح ابن
 حبان که اورا تقاسیم و انواع نیز نامند و تقریب آن ترتیب مختصر است که در بالا است
 نیز برسانید صحابه و بر عجم شریح اولی نام ذکر کرده است و در آن تمام انواع می آید مثلاً
 می گوید النوع السادس والاربعون من القسم الثاني في النواهي و علی بن ابي العباس و درین کتاب
 خطبه دراز نوشته بعضی فقرات آن بدل می سپید و شای آن خطبه نقل کرده می شود می گوید
 الحمد لله المستحق الحمد لله * للتعبد بغرة وكبرياءه * القريب من خلقه في اعلى علوه *
 البعيد منهم في ادنى دنوه * العليم بكنين النجوى * والمطلع على افكار السراحي *
 وما استبح تحت غناصل الثرى * وقابل في خواطر الولى * الذي ابتدع الاشياء بقدرته *
 وذر الانام مشيته * من غير اضل عليه افعلى * ولا رسم رسوم امتثل *
 فجعل العقل مستكلاً لذوى الحجا * وملياً في مسالك اولى النهى * وجعلنا سبب الوصل *
 الى كفيته العقل * وما شوقهم من الاسماع ولا البصار * والتكليف للبحث ولا اعتبار *
 فاحكم لطيف مقادير * واتقن جمع مقادير * ثم فصل بانواع الخطاب اهل التميز ولا الباب *
 ثم اختار طائفة لصفوته * وهذا امر لزوم طاعته * من اتباع سبيل الاكابر * وذر اولئك الذين *
 فزئوا قلوبهم بالايما * والظن السنيهم بالبيان * من كشف اعلام دينه * وابتلع سنن نبويه *
 صلهم الذرى بالتحول والاسفار * وفراق الاهل والاطمار * في جميع السنن ورفض الاهواء *
 والتفقه فيها بترك الاراء * فبحر القوم للحديث والخلق * ورحموا فيه وكتبوا *
 وسالوا عنه واحكموا * وذاكروا فيه ونشروه * وتفقوا فيه واصولوا * ورووا عنه *
 وما بدلوه * وبينوا المرسل من المتصل * والموقوف من المنفصل * والناشر والنشر و

بر سایر افراد نمی باید که باشند و بطریق محکم محض یکی را از میان افسر ادعای نبوت
 سزاوارت میسر نمایند اصلاً از شریعت و دینی ثابت نمی شود بآئین ادعای نبوت که انبیاء
 بعد از نبوتش نبوت تفوق در هر دو جانب علم و عمل حاصل میگرد و آنگاه محصور میمانند
 از خطا و گناه و اینجاست مجمع مدعیان اهل اسلام است و سببی در تذکره گفته است و هذا العمل حسن
 از لم یرو و حضور المبتدیان فی المحدثین مثله الحج عرفة فتلک ان الوجل لا یصحب الا جمیع الموقوف
 بعرفه و نماذکر مهم حج و قات او در سال سیصد و پنجاه و چهار رست و دوم شوال روز جمعه
 بوده است و از وی تصانیف بسیار مشهور و یادگار است از آنجمله کتاب تاریخ
 الثقات که متداول است و از وی نقل شده است کتاب الضعفاء نیز متداول است
 و نقل حدیث الزهیر و نقل حدیث مالک و ما انفرد به اهل المدينة من الثانیین و ما
 انفرد به المکیون و ما انفرد به اهل العراق و ما انفرد به اهل خراسان و او را مجمعی بر تفسیر
 مدنی و کتابی در مناقب مالک و کتابی در مناقب شافعی و کتابی است مسمی بالانواع
 العلوم و او صاحب تفسیر جلد دارد و کتابت مسمی بالهدایة اسمی علم السنن و در ایامی
 نیز تصانیف دارد و تصحیح مالک که او را متدرک مالک میر گویند مشهور و معروف است و خطبه اش
 سبب تالیف این کتاب چنین است گوید و قد نبغ فی عصرنا هذا جماعة من المبتدیان لیثرون
 دواعی الآثار بان جمیع ما یصح عند کم من الحدیث لا یبلغ عشرة آلاف و هذا لا یسأله
 المجموع المستمل علی الذبح عزائل و اکثرها سقيمة غیر صحیح و قد سألنا جماعة من
 اعیان اهل العلم بهذه المنة و غیرها ان یجمع کتاباً یشتمل علی الاما ریت المروية باسانید متبحر
 محکم و یستعمل مسلم بن الحجاج یثملها از لاسیل الی الخرج مالا علة له فانها یروونها الله لید عیلا
 نفسهم ما مذک و قد خرج جماعة من علماء عصرنا و من قبلهم علیها الحدیث قل اخوها و هی
 مطولة و قد جمعت فی الذبح عنما فی المدخل الی الصحیح ما روضه اهل الصنعة انا استعمل الله تعالی علی
 الخرج ما ریت و هاتفت و قد خرجت بنی الشیخان الله عن ما و قد شرط الصحیح و قد فقهنا سلام

علوم دیگر مهم است بود لیکن چون شغل حدیث بروی غالب بدمین فن مشهور گشت گشتی و علیحد
 است و نام و کتاب و محمد بن عبد الله بن محمد بن حمزه بن نعیم ضعیفی است و او را طهمانی نیز گویند نسبت
 بیک از اجداد او که طهمان نام داشت و او نیز پورست دوران وقت معروف بود باین البیع
 بفتح بار موصوفه و کمال رتبه شده یکی از ابا و اجداد او بیع بود و بیع را در لغت هند می بویارند
 نامند گوید او در سال ۳۲۱ هجری در یک ماه بیع الثانی است و در صف حسن طلب علم حدیث
 منووده و پیر و امام و بر این کار او را اهتمام و ترغیب تقیدی کردند و در خراسان و آوار از انهر
 و دیگر بلاد اسلام گشته و از و خبر از شیخ روایت حدیث منووده پیر او مسلم را دیده بود و او
 از پیر خود روایت دارد و از ابوالعباس هم و ابوعبد الله الاضرم و ابوالعباس بن محبوب و ابوعمرو
 بن الساک و ابوعبید بن جری حافظ عصر خود و دیگر علمای اجله این فن تحصیل نموده و دارقطنی و ابوال
 هروی صاحب این اخباری و ابوالعسل خلیلی و ابوالقاسم شیرازی و سیهی و دیگر استادان این
 از وی روایت نموده اند و او خاتم از این لقب کرده اند که قاضی شده بود و وفات او عجب طریقه
 واقع شد که روزی در حمام درآمد و غسل برآورد چون از حمام برآمد آهی کشید و جهان داد هنوز ننگ
 بسته بود و جاگها بنوشیده بود و این واقعه در صفر سال چهارصد و پنج رو داد و او را بعد از وفات
 بخواب دیدند میگفت نجابت یافتیم بیننده پرسید در چه چیز گفت در نوشتن حدیث و سببی
 در تاریخ گفت است که ابوسعید بالنخعی در حق کتاب و خیلی اسراف کرد و گفت می مستدرک را
 از اول تا آخر مطالعه کردم یک حدیث هم بر شرط بخاری و مسلم نیافتم و الاضاف آن است که در
 مستدرک قدری بسیاری بر شرط این هر دو بیوک یافته می شود یا بشرط یکی از اینها بیک نفر تمام
 آن است که بقدر نصف کتاب ازین تبیل باشد و بقدر ربع کتاب ازان جنس است که بطا هر سناد
 او صحیح است لیکن بر شرط این هر دو نیست و بقدر ربع باقی و امیایات و مناقیر بلکه بعضی موضوعات
 نیز بر حسب چنانچه من در اختصار آن کتاب که مشهور بتفحص می است خبر در کرده ام انبی و کذا اعلی
 حدیث قرار داده اند که برستند یک حکم اعتماد نماید کرد و مگر بخیر دیدن تفحص فی کتاب مستخرج

علی صحیح مسلم را بنی نعیم لاصفهانی اولش کتاب الایمان است و اول آن حدیث جبریل است میگوید
 حدثنا احمد بن محمد بن یوسف بن خالد قال حدثنا الصادق ابن ابی سہام قال حدثنا ابو عبد الرحمن بن
 یزید المشرقی عن محمد بن ابی علی بن الصوفی قال حدثنا بشیر بن موسی قال حدثنا ابو عبد الرحمن بن
 المشرقی قال حدثنا الحسن بن الحسن بن عبد الله بن برید قال سلی عن یحیی بن نعیم القرطبی
 قال کان من اول من قال یا اعداء عبد الجحی بالبصرة فانطلقت انا وحمید بن عبد الوہاب
 الحمیری جماعا الی آخر الحدیث المذكور فی اوائل صحیح مسلم وکتاب او احمد بن عبد الله بن احمد بن
 اسحق بن موسی بن داوید بن مهران الصہبانی صوفی است شیخ شمس الدین وشیخ متولد شد و شیخ
 سالم بود که او را بطریق تبرک شایخ عمه حدیث اجازت دادند که از جمله ابوالعباس ختم فنی
 بن سلیمان اطرابلسی و جعفر خالیدی و شیخ محمد بن عبد الله بن عمر شاذلی است و او را بن خصوصیت شرف است
 بعد از آنکه چون جوان شد سماع کثیر از اجداد شایخ حدیث حاصل کرد و تخم که در زمین استعدا داد از طفلی
 افشاند بود بار آورد و از نظرانی و از ابوالشیخ و از جفایی و ابوالصوفی و ابوبکر اجری و ابن جلالی و
 فاروق بن عبد البکر بن خطابی استفادہ نامه نمود بعد از آن چون بر تہ شیخوخت و افادہ رسید حفاظ
 فن حدیث بسوی او تفرع آوردند و بر او هجوم نمودند و استفادہ نکردند بجهت علو اسانید و فور
 علم و حفظ او رغبت این مردم بعباب او زیاده از قرآن بود و خطیب بغدادی از حضرات ائمه است
 و ابوسعید البیہقی و ابوالصالح مودنی و ابوالحسن بن احمد حاد و ابوسعید محمد بن محمد بن المطهر بن احمد
 منصور محمد بن عبد الله بن شریطی و دیگر محدثین بسیار را که در این او یزداد و از نوادر کتب او کتاب
 حلیۃ الاولیاء است که نظیر آن در اسلام تصنیف نشده و از صحت و اوقات طریح حضور او قرات
 حدیث می کردند و چون از مجلس بر می خاست و بخانه میرفت در راه نیز تقدیر یکس جز مردم بر می
 میخواندند و هرگز طویل و تنگدل نمی شد و نوبت او در شغال اعلام حدیث بعدی رسیده بود که او را غذا
 غیر از سماع حدیث و تصنیف آن نبود و کتاب حلیۃ الاولیاء در حضور او آنقدر شهرت و رواج پیدا کرد
 که در نیشابور بسیار صد و بیست و خیمه شد اول کسی که از اجداد او و بصفوف اسلام مشرف شده

و اشک جاری گشت باز این بیت بر زبان رانند و حال آنکه کاهی شعر نمی خوانند مگر آنچه در حدیث وارد
 شده بنا بر ضرورت روایت که بر زبان می گزیند **شعر** ان بق تفجعا للرحمة کلمه
 و فناء لنفسک لا ابلکات الجمع * تولد داری در سنه وفات عبداللہ بن المبارک است و آن
 سال کعبه و بنیاد و یک است از هجرت و وفات او و زعفران که بخشنده بود و در آن روز همه اتفاق
 افتاد که یوم النحر بود و در سال و عهد و بخت و پنج آنچه در نسخه ابو الوقت از مسند داری موجود است
 سه هزار و با نصد و پنجاه و هفت حدیث است که در یک هزار و چهار صد و هشت باب تبصره نقل آورده
 و الحمد للہ سنن ج ارقطنی علامی سند او خاص است و این کتاب چند نسخه است روایت ابن ثبران
 از دارقطنی و روایت ابو طاهر کتاب از و روایت توقانی و در میان این هر سه نسخه تفاوت
 و اختلاف واقع است اما در تقدیم و تاخیر و زیادت و نقصان و در نسبت نسبت بعضی روایه و در لفظ
 نیز اما در اصل احادیث هیچ اختلاف نیست احادیث در هر نسخه از این پنج سه گانه بالاستیفا کنند و گویند
 مگر کتابی است که در روایت ابن عبد الرحیم موجود نیست و در اول سنن او حدیث قلین است و در بیشتر
 طرق همانند این حدیث مسالنه تمام نموده است پنجاه و چهار مسند برای این حدیث ذکر کرده
 از آن جمله ورنه مسند باین لفظ آورده اذ کان الماء الیبعین قلله اول این سه از جابر بن عبد اللہ
 است و آن را تضعیف نموده و باقی از ابوعمر رضی اللہ عنہ که در بعضی آن لم یخمس واقعت و در بعض
 دیگر لم یخسثنی و جمیل و پنج طریق دیگر یکی از آنها از ابو بکر بن عبد اللہ است باین لفظ ما یبلغ من الماء
 قلین فما فوق ذلك کثیر یجسد شیء و دوم از ابن عباس باین لفظ اذ کان الماء
 قلین فصاعدا لم یجسد شیء و باقی از ابن عمر و بعضی آن روایات عن ابن عمر عن النبی صلعم و در
 بعضی دیگر عن ابن عمر بن ابی لفظ اذ کان الماء قلین بالجمله این همه دلالت بر قوت
 حافظه و استیفا را و دارد نام و نسب ابو علی بن عمر بن احمد بن مهدی بن سعید بن دینار بن عبد
 است و کنیت ابو الحسن و در نهشت ثانی است و در مسکن بغدادی و دارقطنی است و دارقطنی
 بنعم قاف محل کلان است و در بغداد و در سال سه صد و شش متولد شد و از ابوالقاسم بغوت

و ابو بکر بن داود و ابن حبان و دیگر علمای بسیار سماع حدیث حاصل کرده و در بخارا
 و کوفه و بصره و شام و دمشق و مصر و دیگر بلدان اسلام گردیده و حاکم و عبد الله بن مندی صاحب
 ترغیب و ترهیب تمام را از وی صاحب فوائد شهیده و ابو نعیم اصفهانی صاحب حلیه الاولیاء
 از وی تذکره و ثناء کرده اند و در علم قراءت و نحو نیز دستگام تمام داشت و قدرش مفت
 علل حدیث و اسما و الرجال بی نظیر وقت و یکمانه عصر خود بود و چنانچه خطیب حاکم و دیگر ائمه این
 صنعت تبفوق او گواهی داده اند و مذاهب فقهاء و علم ادب شعر را نیز نیکو در زبیده بود و گویند
 که دو او بن جماعه شعر را یاد داشت و در نو جوانی در مجلس سماعیل صفاری نشست و روی
 از املا صفار مذکور جزوی می نوشت و صفار اطامی کرد صفار باو میگفت که سماع تو صحیح نیست
 زیرا که در نوشتن مشغولی و فهم حدیث خوب نمیکنی و ارقطی گفت حضرت را یاد است که چند حدیث املا
 فرموده اند صفار گفت و ارقطی گفت تا حال پزده حدیث املا فرموده اند حدیث اول از فلان شیخ و او از فلان
 تا آخر سند و متذکره حدیث ثانی از فلان شیخ تا آخر سند و متذکره حدیث اولی از فلان شیخ تا آخر سند و متذکره حدیث رابع
 الطرق و الا سنانید از یاد او بر خواند تمام اهل مجلس از قوت حافظه او تعجب و داور و زواری
 پرسیدند که مانده خود دیگری را دیده هیچ جوان نگفت و این آینه بر خواند فلا تر کو انفسکم
 و از لطایف و نظرائف او آن است که روزی ابو الحسن بیضاوی مردی را که از دور بر او
 طلب حدیث آمده بود بحضور او آورد و گفت که این مرد غریب است از دور آمده باید که چندی
 بروی املا فرمائی و ارقطی تسلل نمود و گفت من فراغت و فرصت ندارم تا آنکه ابو الحسن
 بیضاوی پرسیدند و ارقطی بر او زیاده بر لبست سند املا کرد و متن آن همه همین حدیث
 بود **فَسَمِعَ الشَّيْخَ الْمَدِينِيَّ** امام الحاجة **أَمْرُو غَرِيبٌ** و دیگر هم به مناسب آورد
 پس از آن روز و یک خود را نشاند و بروی سنده سند املا نمود و متن آن همه این حدیث بود **وَإِذَا**
أَتَاكَ كَيْفَ قَوْمٌ فَأَكْمِرْهُمْ و نیز از لطایف او آنست که روزی نو افل می خواند
 شیخ متصل نوشتن حدیث خواند و در آن نسخه و اسما بعضی رواه نسیره واقع شده بود

این کتاب هم ثنایات بسیار دارد و چون بخیر در اول سخن که باب الاو است میگوید
 حَدَّثَنَا هُشَيْمُ بْنُ كَيْسٍ قَالَ حَدَّثَنَا حُصَيْنُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ أَخْبَرَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ
 ابْنُ لَيْلَى أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَيْفَ يَجْمَعُ النَّاسَ لَهَا قَالَ لَقَدْ تَمَتَّتُ أَنْ يَجْعَلَ
 رَجُلًا يَفْقَهُ كُلَّ رَجُلٍ مِنْهُمْ عَلَى الطَّهْرِ مِنَ الطَّهْرِ الْمَدِينَةِ فَيُؤْذَنُ كُلَّ رَجُلٍ مِنْهُمْ مِنْ
 يَلِيهِ فَلَمْ يَجْعَلْ ذَلِكَ فَذَكَرُوا النَّاسُ سِوَايَ ذَلِكَ فَلَمْ يَجْعَلْ ذَلِكَ فَانْصَرَفَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ
 مِنْهُمْ هَلُمَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَرَادِي أَنْ أَذِنَ فِي مَنْامِهِ فَلَمَّا أَصْبَحَ غَدَا فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ
 رَأَيْتَ رَجُلًا هَلَى سَقْفَ السَّجْدَةِ عَلَيْهِ ثَوْبَانِ خَضِرَانِ نِيَادِي بَابَ الْأَذَانِ فَنَعَمْ أُنَادِيهِ
 مَشْنِي مَشْنِي الْأَذَانُ كُلَّهُ فَلَمَّا فَرَغَ قَعْدَ قَعْدَ ثُمَّ دَعَا فَقَالَ مِثْلُ قَوْلِهِ الْأَوَّلِ فَلَمَّا بَلَغَ حِجِّي عَلَى
 الصَّلَاةِ حِجِّي عَلَى الْفَلَاحِ قَالَ قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ
 لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَقَامَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلِّمْ وَأَنَا قَدْ اطَّافْتُ بِاللَّيْلَةِ
 مِثْلَ الَّذِي اطَّافَ بِهِ فَقَالَ مَا مَنَعَكَ أَنْ تُخْبِرَنِي فَقَالَ سَبَقَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ فَتَجَسَّسْتُ
 فَاعْجَبْتُ بِذَلِكَ الْمُسْلِمِينَ فَكَانَتْ سَنَةٌ بَعْدُ وَأَمْرٌ بِاللَّيْلِ فَاذَنْ كَيْسٌ وَأَبُو عَثْمَانَ وَنَامُوا
 سَعِيدُ بْنُ مَسْرُورٍ شَعْبِيٌّ مَرُورِيٌّ وَكُوثِيٌّ رَدْرَاصِلٌ طَالِقَا لَيْسَتْ وَآخِرُهُ دُرَيْغُ بْنُ
 وَرَزِيدٍ وَجُونُ عُمَرُ وَآخِرُهُ سَعِيدٌ وَرَكْمَةُ عَظِيمَةٌ حَبَابُ رَتْ أَخِيَّاءُ رَمُودٌ وَهَبُ سَجْدَاتٍ يَأْتِ
 فِي رَمَضَانَ سَنَةً وَصَدُورُ بَيْتٍ وَنَدْوَةُ عَمْرٍاءُ وَبَيْنَ شَتَاوٍ وَنَدْوَةُ لُؤْدٍ وَبَدَا أَمَامَ الْكَلْبِ سَمَاعُ
 مَوْطَاوٍ وَبِكْرُ عَادِيثٍ حَاصِلٌ مَزُودٌ وَازَلَيْثُ بْنُ سَعْدٍ وَابُو عَوَّانَةَ وَفَلَحُ بْنُ سُلَيْمَانَ وَ
 دِكْرُ مُحَمَّدِ بْنِ طَبَقَةِ اسْتَفَادَةٍ كَرْدَةٍ وَازَلَامُ أَحْمَدُ مَوْلَا دَاوُدَ وَفَلَحُ بْنُ سَبِيحٍ رَوَيْتُ كَرْدَةً أَمَامَ مُحَمَّدٍ
 أَوْ رَأَيْتُ عَظِيمُ مَفِيرُودُ شَارَ وَتَعْرِيفُ سَيِّدُ الْبَوَائِيهِ أَوْ تَوْثِيقُ وَتَعْدِيلُ وَاجِبِي مَوْدُ وَتَوْحِيدُ لُؤْدٍ وَفَلَحُ بْنُ
 دَهْرٍ رَوَيْتُ زَبَادُ مَنِيَّوِيَّائِنْدَ مُصَنَّفُ عَبْدِ الرَّزَّاقِ الْكُشَيْرِيُّ نَلَّانِي اسْتِ وَطَرَفُ نَيْسَ
 كَرْدَةُ مُصَنَّفُ خُودِ رَاحَتَمُ كَرْدَةٍ اسْتِ بَشْمَالُ وَشَمَالُ رَاحَتَمُ بَرْدُ كَرْدَةٍ اسْتِ أَنْ خُصَرَتِ تَمَامُ
 كَرْدَةٍ سَيِّدُ حَدَّثَنَا مَعْمَرُ بْنُ تَابِتٍ عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ كَانَ شَعْرُ النَّبِيِّ إِلَى انْصَافِ خَيْشَلَةٍ

صفت عبد الرزاق

گنیت ابو بکر و نام او کتب ابو عبد الرزاق بن همام بن نافع حمیری است بالولاء ساکن صنعاء است که در الملک
 یمن است از عجمید العبد بن عمر عمری روایت قلیل دارد و از ابن جیح و آوزاعی و ثوری استفاده
 بسیار نموده نام احمد حنبل و اسحاق بن راهویه و یحیی بن معین از وی استفاده حدیث کرده اند و او
 اصل تلامذه عمر است تا هفت سال صحبت او بوده است و لهذا در حفظ حدیث معمر مشهور و ممتاز است
 و روایت او در صحاح سته واقع است و در وی هیچ عیب نیافته مگر آنکه فی الحکله تشیع داشت اما
 بنود و باطن تشیع میکرد که جرئت تفضیل امیرالمؤمنین علی بر امیرالمؤمنین ابوبکر و عمر بنی نوازم کرد
 و دل من باین یاری نمی دهم زیرا که امیرالمؤمنین علی انقدر متواتر شده که مرابین هر دو تفضیل نمید
 که بر حدیثین انجا میدهند و کار شیعی نیست که از فرموده امیرالمؤمنین علی تجاوز کنند و نصف شوال سال
 دو صد و یازده وفات او است و عمر طویل یافت هشتاد و پنج سال زیست مصنف ابی بکر بن
 ابی شیبه او شرکاب الطمار است و اول آن باب ما یقول الرجل اذا دخل الخلاء میگوید
 حدثنا هشیم بن بشیر عن عبد العزیز بن صهیب عن انس بن مالك رضي قال
 كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخل الخلاء قال اعوذ بالله من الخبث والخبائث
 گنیت ابو بکر و نام او عبد العبد بن محمد بن ابی شیبه ابراهیم بن عثمان العسبی است یعنی از موالی ابن
 عباس بن موحده ساکنه بعد العبدان مکه و در اینجا سه صورت مشتهر در کتب حدیث وارد می شود و علت
 فارق در میان هر سه صورت آنست که اگر آن شخص که در نسبت او این صورت باشد از اهل کوفه است این صحت است
 ببار موحده و این مکه و اگر از اهل بصره است پس عیشی است ببار تخیمه و شین معجمه و اگر از اهل شام است
 پس عیشی است بنون و این مکه و ابوبکر از اهل کوفه است و او را سوائی این مصنف سند است دیگر و بعضی
 تصانیف هم در او از شمر بن جندب القاضی کوفه و ابوالاحوص و عبد الله بن المبارك و سفین بن عیینة و جریر
 بن عبد الحمید و اقران اینها استفاده علم حدیث کرده و از وی ابو زرعه و بخاری و مسلم و ابو داود و
 و ابن ماجه و حلقه بسیار استفاده این علم کرده اند از اینها این فن است ابو زرعه و رازی گفته که در زمان
 علم حدیث منتهی شده بود بخاک کس ابوبکر بن ابی شیبه که در سر حدیث میکان بود و احمد بن حنبل در تفسیر حدیث

وفهم ان مستثنی واین معین در جمیع و کثیر حدیث ممتاز و علی بن ابی حمزہ و علی بن ابی حمزہ و علی بن ابی حمزہ
 بکانه و بی همتا اما در وقت مذکره ابو بکر بن ابی شیبہ احتیاط ترین همه اهل عصر بود و در ترتیب
 و تهذیب کتاب نیز او را ازین اقران خود امتیاز تمام حاصل است در محرم سال دویسم و بیخ و بیعت
 دار القدر از نمود کتاب **الاشراف فی مسائل الخلف** لابن المنذر کتابی است بحدیث
 نفیس و رومی اختلاف علمای الدلائل ذکر کرده و احادیث را بوجهی سرد نموده که اجتماع و تناسط
 اسان کشته اول آن کتاب این است ذکر فرض الطهارة اوجب الله تعالى الطهارة للصلاة
 في كتابه فقال جل ثناءه يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ
 وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَقَالَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
 آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنُبًا
 إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّى تَغْتَسِلُوا وَدَلَّتْ الْأَخْبَارُ الثَّابِتَةُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 عَلَى وَجوب فرض الطهارة للصلاة واتفق علماء الأمة على أن الصلوة لا يجوز إلا بها
 إذا وجد السبيل إليها حدثنا الربيع بن سليمان قال حدثنا عبد الله بن وهب قال أخبرنا
 سليمان قال حدثني كثير بن زيد عن الواعد بن رباح عن أبيه عن رسول الله
 صلى الله عليه وسلم قال لا يقبل الله صلوة بغير طهارة ولا صدقة من خلل كنيت أو أبو بكر
 ونام وكنسب أو محمد بن إبراهيم بن المنذر بن نيشابوريت واورا شيخ المحرم نیز گویند بحدیث مجاور
 حرم و شتغال تعلیم علم حدیث در آن بقعه متبرکه و کتابهای او نادره وقت ابو که قبل
 از وی در اسلام مثل آنها مصنف نشده آران جمله این کتاب است و آران جمله کتاب المصنوع و در فقه و از انچه
 است کتاب الاجتماع و کتاب التفسیر و کتاب البن و غیر اینها باجمعه تصانیف او مایه اجتهاد و تحقیق
 است در علم فقه و در معرفت اختلافات علما و شافعی مافیه و دلیل هر یکی خیلی ماهر بود و
 خود مجتهد بود و تعلیم کسی لازم نمیکرفت لیکن شیخ ابواسحاق او را در طبقات خود در زمره فقهار
 شافعیه نوشته بنا بر کثرت تواریخ اجتهاد او با اجتهاد شافعی و شیخ ابواسحق گفته است که تصانیف

او هم را اقتیاج است خواه موافق مذہب او و خواه مخالف مذہب او زیرا که اگر
استنباط و طریق احتیاج ادای آن سوز و در علم حدیث شاکر و محمد بن میمون و ربیع بن
سلیمان و محمد بن اسمعیل صایغ و محمد بن عبد الله بن عبد الحکیم و دیگر اهل حدیث است
و میاطی محمد بن یحیی بن عمار و ابوبکر بن المقرئ و دیگر محدثان حدیث که او نیکو در
حدیث و نهاده و فائدت سنن کبری تصنیف بیعتی و از برتر تیب مختصر فرقی مرتب
کرده و دو صد و دو جزا کرده اند است در آخر سنن او این باب است تا عتقا لام
الولد اذا توفی عنها سیدنا اخیونا ابو عبد الله اخیونا ابو الولید حدیثنا محمد بن احمد بن
نزهید قال حدیثنا عبد الله هرا بن هاشم عن عمر بن مسعود عن عبد الله بن عمر بن
اشعث عن ویناء عن عطیة بن طایف عن ویناء عن عبد الله بن عمر بن عبد الله بن عمر
قال انما نیر تصنیف بیعتی است و گفته اند که معنی این بیعت است که معرفت انما
للسنن و الانما روایت اناج الدین سبکی گفته است که تفسیر شافعی را چهار نیست ازین
کتاب و آن چهار جلد است و کتاب سنن کبری ده جلد است و درین کتاب بیعت
معرفه السنن و الانما روایت گوید اخیونا ابو عبد الله المحافظ اخیونا الزبیری عبد الواحد
المحافظ قال حدیثی حمزة بن علی الطار بمصر قال حدیثی الربیع بن سلیمان قال
سئل الشافعی رحمه الله علیه عن لقید ما لثاء نقول اذ اشیت کان و ان لم الثاء
و ما شیت ان لم ثاء لم یکن خلقتا لعباد علی ما علمت ففی العلم یجری الغنی و المری علی
ذا منت و هذا امدلت و هذا اعنت و اذ الم تغیر فمهم شقی و منهم سعید و منهم
قیح و منهم حسن کتبت او ابوبکر و نام او احمد الحسین و بیعتی نسبت بر میمن است که نام چند بیعت
متصل بهم و نسبت کرده بی نیشابور که مجموع آن دیهات را بیعت گویند مثل بارقه و هرا بن هاشم و
وکلان ترین آن دیهات خسرو جبر است که سبکی که مدفن بیعتی است تولد او در شعبان سال
سصد و شتا و چهار است از حاکم و ابوطالب بن فورک که تفسیر اصولی و ابوعلی رودباری مدنی

سنن کبری

فصل جابر الشافعی

در باب معرفت سنن

در باب معرفت سنن

در باب معرفت سنن

و ابو عبد الرحمن سلمی صوفی استفاده نموده و علوم حاصل کرده و در بغداد و خراسان
 و کوفه و حجاز و دیگر معهوره ما شمس اسلام گشته و با وصف این تبحر و علم اسناد که
 دارد و سنن شافعی و جامع ترمذی و سنن ابن ماجه نزد او بنوه میرا حادیف این هر علم
 کتاب که ما بنفعی اطلاع ندارد و در علم اوصاف تعالی برکت عظیم داد و قوت فهم کمال عطا
 فرمود و از وی تصانیف عجیبه یادگار ماند مثل آن تصانیف از سابقین رونداوه از
 جمله تصانیف گزیده فائده می کتاب الاسماء و الصفات دو جلد است و سبکی گفته است
 که لا اعرف له نظیر او و دلائل النبوة سه جلد و کتاب مناقب الشافعی یک جلد و کتاب
 دعوات الکبیر یک جلد و سبکی گفته است که من قسم میخورم بر آنکه این پنج کتاب را در
 عالم نظیری نیست و سنن صغیر دو جلد کتاب الزهد یک جلد و کتاب البعث یک جلد و غیب
 و ترتیب هم یک جلد و کتاب الخلافات دو جلد و اربعین کبریه و اربعین صغیره
 و کتاب الاسرار و دیگر تصانیف بسیار دارد و مجموع تالیفات او بنابر خبر رسید و سبکی علما
 را مینویسند و در زهد و توسع امام الحرمین در حق او گفته است که هیچ شافعی در عالم نیست
 مگر امام شافعی را بروی منت و احسان است الا ابو بکر سیقی که منت و احسان او بر شافعی
 زیرا که در تصانیف خود نصرت مذہب و منوود و سبکی و نصرت او بر این مذہب بالا گشته و او جامع
 بود و رفیع حدیث و علل احادیث و فقه و در جمیع در میان احادیث مختلفه خوب میدانست و چون
 نصف کتاب معرفه السنن الآثار شروع کرد یکی از رستمان و ملحد و جواب دید که امام شافعی در جای
 هستند و در دست ایشان چند جز ازین کتاب هست و میفرمایند که امروز از کتاب
 فقیه احمد مفت جز نوشته ایم و با خواندیم و نقیبه دیگر نیز امام شافعی را بخوانید که در مسجد
 جامع بختمی نشسته اند و میفرمایند که امروز از کتاب فقیه احمد گفته مشهور است که روزی
 سحاب س بنیم که یک صندوق از زمین با آسمان پر پرده مسیر و دو
 گر در آن صندوق نوری است نهایت درخشنده که چشم را خیره میکند و بر ستم

این کتاب را در کتابخانه جامع مسجد جامع کوفه در کوفه کاتبان کوفه در کوفه کاتبان کوفه در کوفه

می پرسد که این چه چیز است فرستگان می گویند که این صندوق تصانیف سیهی است که در بارگاه کبریا
 مقبول شدند و قات او دهم جادی الاول در ده گم چهارصد و پنجاه و هشت است انتقال او
 در شهر نیشاپور واقع شد اما او را در تابوتی نهاده به بیعت آوردند و در حضور جمود فون ساقند
 کاهی شجر هم میل میکرد از نظم او این چند بیت بیت **مَنْ حَرَّمَ بِالْمَوْلَى أَفْذَالَ جَلِيلٍ**
وَمَنْ دَامَ عِزًّا سِوَاهُ ذَلِيلٍ * وَلَوْ أَنَّ نَفْسِي مِثْلُ بَرَاةٍ مَلِكِيَا * مَضَى عَمْرِي فِي سَجْدَةٍ
لَهْلِيلٍ * أَحْبَبْتُ جَاهَةَ الْحَبِيبِ بِأُجْهِ * وَكَلَنْ لِسَانِي الْمَذْنُونِ كَلِيلِ كِتَابِ
شرح السُّنَّةِ لِلْبَغَوِيِّ اول آن کتاب حدیث اثنا الاعمال بالندیات واقع است سیهی
 حضرت عمر غالب بوده واسطه آن حضرت صلی الله علیه وسلم میرسد و گاهی بیعت و هشت نیز گشت
 او ابو محمد و تمام اوجین بن موهبت و او را فرزند ابن القراء نیز گویند زیرا که یکی از ابابو ستین
 میدوخت و می فروخت و پوستین در لغت عرب فروخته گویند و نسبت بوطن او بغوی است و اصل
 این معتام بغشوب است معرب باغ کور که در میان مرو و هرات واقع است و شهر است معمور و آباد
 و در وقت نسبت شور اخذ کردند و بسوی بخ نسبت نمودند بغوشی زیرا که بخ شای است
 بزبانست و او ثانی گشت و می جامع است در سکن و هرات یکبار میمانند محدث بی نظیر و
 مقبول است و نقیب شافعی صاحب فق است و تمام عمر در تصنیف و کس حدیث و تفسیر و فقه مشغول
 ماند و در سبطیه است نهی گفت در فقه شاکر د قاضی حسین صاحب بلیقه است که یکی از اجله شافعی است
 و در حدیث شاکر ابو الحسن داودی است که نام عیبه الرحمن بن محمد و از سائر محدثین است و از یعقوب
 بن حمیری و قتی بن یوسف جوینی و دیگر محدثان نیز فواید حاصل کرده و صاحب تعبیه و مقبول است
 و بسیار رقباست و زهد یسگد زانید بر یکبار چه نان خشک در وقت انتظار اکتفا می کرد چون مردم
 بسیار بد شدند و گفتند که نان خشک موجب خشکی دماغ خواهد شد ناخوششان زمینت مقر
 کرد و قات او دوشهرم و واقع شده در ده گم با صد و شانزده و در مقبره استاد خود شیخ حسین
 رفون گشت معاجم **ثلثه طبرانی** که کتب را توسط و تصغیر است باید دانست که معجم کبیر او

حسد است بر تیب مرد بات صحابه بزرگوار هر چه در حق الله تعالی عنه که از مرد پانجا و پنج بنا کرده و منظور
 داشت که حسد ابوهریره را جدا گانه تعریف نماید اما میسر نشد یا میسر شد و مشهور نگشت و معجم اوسط
 او در شش جلد است و هر جلد کتاب کلانی است و آن بر ترتیب شیوخ است و از هر شیخ خود که نزدیک
 هزار کس باشند آنچه از غرائب و عجایب شنیده است می آورد و این کتاب با نظیر کتاب الا افراد
 و ارقطی است و افراد و غرائب در اصطلاح محدثین عبارت از احادیثی است که نزدیک پنج باشند
 و نزدیک بیست و هجده و همین کتاب را یعنی معجم اوسط را می گفت که جان من است و فی الواقع فضیلت او
 در علم حدیث و وسعت و ایت او ازین معلوم میشود و اما محققین اصل حدیث گفته اند که در وی منکرات
 بسیار است و منشا ریش آنست که غرائب مقتضی همین است و تفرد ثقه که از غرائب صحیح گویند کم است
 و معجم صغیر او نیز بر ترتیب شیوخ است اما در آن کتاب بیان شیوخ را ذکر کرده که از آنها یک حدیث پیافیه
 نموده در آخر معجم کبیر میگوید فی حدیث طلب الغرض حد ثنا عبید بن خنم قال حدثنا ابو لکیر بن ابی شیبة
 حد ثنا وکیع عن الامام عن ابی اسحق عبد الرحمن بن بريد العائشی عن بنت خباب قالت خرج ابی
 فی غزاة فی عهد النبی صلعم و کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یقاهد فانی یحلب عنز او کان
 یحلبها فی حفنة فتسلی فلما قد خباب کان یحلبها فعا دحلا بها الاول و در آخر معجم صغیر و فضائل
 ناسیگو یحد ثنا سماعة بنت محمد بن موسی بن بخت الموضح بن حسان الانباریة با
 الانباریة قالت حد ثنا ابی محمد بن موسی قال حد ثنا محمد بن عقبه العتدی و سمی الحد ثنا
 محمد بن حمران قال حد ثنا عطیة الدعاء عن حکم بن الحارث السلمی عن قال سمعت رسول الله
 علیه و سلم یقول من اخذ من طریق المسلمین شبر الحق یوم القیمة عن سبع ارضین
 ستیعت ملیحة بنت ابی نعیم الفضیل بن ذکین نقول سمعت ابی یقول القرآن کلام الله
 صغیر مخلوق کنت طیرانی ابو القاسم و نام او سلیمان بن احمد بن ایوب بطریق طبرانی است و در
 شهر هکاه از بلاد شام متولد شده و در سنه د و صد و شصت در راه صفر و در سنه سفتاد و سه طلب علم
 شروع کرد و در اکثر شهرهای شام و در جرین و تین و مصر و بغداد و کوفه و بصره و صهبان جزیره

نگذشتند و صاحب بن عباد که همه وزیران دولت بودند تا گرد و تربیت یافتند او بود
منقول است که مرا چنین گمان بود که مغل وزارت در عالم منصبی و مرتبه نهی باشد
در دنیا در چیزی از لذت آن قدر حلاوت نیافتم که درین منصب می یافتم زیرا که
مرجع طبقات مردم گوناگون خلایق بودم تا آنکه روزی منصور بن در میان ابو بکر
چغابی که از محدثین مشهور است و ابوالقاسم طبرانی را ذکره حدیث واقع شد طبرانی
دیدم که بکثرت محفومات خود غلبه میکرد و چغابی را یافتم که بظننت و دلکاه صفت
می نمود و این ترویجیات تا دیر کشید و از طرفین آوازها بلند و جوش و خروش ظاهر
گشت حدیث این ابو بکر چغابی گفت که حدیثنا این خطبه قتال حدیثنا سلیمان بن ایوب
ابوالقاسم طبرانی گفت که سلیمان بن ایوب منم و ابو خلیفه شاکر منست و از من روایت
حدیث نموده پس چرا از من این حدیث را روایت نمیکنی که ترا علوا سنا و حاصل
شود و در آنوقت دیدم که ابو بکر چغابی خجسته کشید که در دنیا مثل آن تنصوبیت
و من در دل خود گفتم که کاش من طبرانی می بودم و در حق و غلبه که نصب طبرانی شد مرا
حاصل میشد و من وزیر نمی بودم که ازین قسم تحصیل فضایل و اسباب جاه محروم ماندم
راقم حروف گوید این تند و آرزوی بیم از بقای وزارت و ریاست او بود و الا علما
ربانین را بسبب این غلبه های تغیری نمی نمود و نفس ایشان بحرکت نمی آید
و لکن المواقف علم فیه یا تجمل طبرانی در توسع علم حدیث و کثرت روایات آن
ممتاز و مستثنی بود ابوالعباس احمد بن منصور شیخ از می گفته است که من از طبرانی سکه لکبه
حدیث نوشته ام و او را در آخر عمر زمانه یعنی زودتر از آنکه از اسماعیلیه که در آن زمان اعدای
اهل سنت بودند بجهت آنکه ذهاب ایشان با حدیث و سحر کردند و هر دو چشم از
بصارت ظاهری عاری گشت بیست و هشتم فیصد سال سنه صد و شصت و هفت او است
و حافظ ابو نعیم اصبهانی صاحب طبعه الاولیه بروی نمازخانه مکه از دو صد سال و دوازده عمر او است

معجم اسماء **عليه السلام** سابق در ذکر صحیح اسماء علی که مستخرج بر بخاری است احوال و مفصل
 مرقوم شد که حالا از ابتدائی معجم و چند فقره نقل کرد شود تا حال این کتاب اوروشن شود و میگوید
 الحمد لله خدا که ما این بنی آدم وجه و عز جلاله و کما بقضیه تابع نعمه و افضاله
 و صلی الله علی نبیه محمد بنی الرحمة و الرسالة و علی اله و سلم کثیرا اما بعد فانی استخبر الله
 تعالی فی حصر اسمای شیوخی الذین سمعت عنهم و کتبت عنهم و قرأت علیهم الحدیث
 و تنزهها علی الحروف المعجمة لیسهل علی الطالب تناولها و لیرجع الیه فی اسم ان التبر
 اشکل و لا اقتصار منهم کل واحد علی حدیث واحد لیستغرب و لیستفاد و لیستحس
 و حکایة لیفتا الی ما اردت من ذلك جمع احادیث یکون فوائد فی نفسها و بین حال من
 ذممت طریقه فی الحدیث بظهور کذب او اقامه به او خرجه عن جملة اهل الحدیث
 للجهل به و الذهاب عنه فربما كان عندهی منهم ظواهر محال لم اخرجها فیما صنفت
 من حدیثی و اثبت اسمای مرکتبت عنه فی صغری ملاه بخطی سنة ثلاث و ثمانین مائتین
 و انا یومئذ ابن سنین فضطبطه مثل من یدرکه المتامل له من خطی فله علی انی لم
 اخرج من هذه الباب شیئا فیرا صنف من السنن و احادیث الشیوخ و الله اسأل
 التوفیق لاستتمامة فی خیر و عافیة و ان ینفعنی به و غیره و افتمت ذلك یا حمد
 لیكون مفتحه باسم النبی صلی الله علیه و سلم یمناه و لیصیر لوجه الابداء بکلامه
 الحروف المعجمة و اذ کان محمد و احمد یرجعان الی اسم واحد فان الله عزوجل قال فی کتابه
 فی سبارة عیسی و مبشر رسول یاتی من بعدک اسمه احمد کما قال محمد رسول الله و یا
 محمد لا رسول و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انی اسماءنا محمد و انا احمد و قد کان
 ابو محمد عبد الله بن محمد بن ناجیه یقول حدثنا احمد بن لولید بن السکف قال
 محمد ایها النبی فقول محمد و احمد واحد و ابتداءت هذا الجمع فی الجهادی و لی
 من سنة احد و ستین و ثلثمائة عصمنا الله من الذل فی القول و العمل و در باب محمد بن در ترجمه

ابو بکر محمد بن صالح بن شعیب ثمار می گوید و این سند از عوالی اوست بنا بر آن مرقوم گشته حدیثنا ابن
 صالح بن شعیب املاءه بالبصرة حدیثنا نصر بن علی بن یزید بن هارون عن عامر الاحول
 قال دخلنا على انس بن مالك رضي الله تعالى عنه فخر به صلى الله عليه وسلم فيقول الموت كذا وكذا
 النعيم قال واكثر من ذلك سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول الموت كذا وكذا
 مومن **كتاب الزهد والرقائق** تصنیف عبدالله بن المبارك بالفعل راجع وشهیر انتخاب اوست
 که حافظ ضیاء الدین ابو عبدالله بن محمد بن عثمان بن سلیمان صوفی بزرگوار می فرموده و مقبول عوام و محققین
 گشته در اصل این کتاب بر وایت حسین بن مروزی راجع و شهر گشته و از وی شاگرد وی ابو محمد بن
 یحیی محمد بن صاعد روایت نموده زیادات بسیار واقع است بعضی از آنها زیادات مروزی است از
 غیر ابن المبارک بعضی از زیادات ابن صاعد از شیوخ خود بهر حال بالفعل منتخب و که در اجازات سماعت
 بکار برده می شود و او نقل این حدیث است قال الامام الجلیل المحافظ ابو عبد الرحمن عبد الله
 بن المبارك المصنف المروزي اخبرنا يونس عن الزهري قال اخبرنا السائب بن
 يزيد ان شريك المحضري ذكر عند رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ذاك رجل لا يتوسد
 القرآن را تم احرف می گوید در معنی این کلمه علما حدیث را اختلاف بسیار است و آنچه از شیخ خود یاد
 دارم آنست که معنی توسه تکیه کردن است در خواب غرض آنست که چون قوت حافظه در سرت و در آن
 محفوظ بمنزله تکیه است که ز پرسم باشد نباید که شخص ترک تهجد نماید و قرآن را بجای تکیه گذارند
 خواب رود و الله اعلم به خیر در تکیه ابن المبارک بر تراست از آنکه درین مختصر تعریف و توصیف بآن
 کرده شود مثل امام مالک و امام عظیم و امام شافعی و امام احمد بن حنبل و لهذا از اطراف مسند کوراست این
 بزرگان کناره کرده شد و در حقیقت محتاج الیه نیست اما چون ابن بزرک با وصف جلاله التی که دارد
 ذهاب و مقبوع نیست تا مردم بر احوال او کما یبغی مطلع شوند بنا بر آن بر سخته از احوال ایشان
 گزاشته می آید کنیت ایشان ابو عبد الرحمن و نام ایشان عبدالله بن المبارک بن واضح بن عطلی
 بالولاء مسکن ایشان مرو است و ثبت بان ایشان را مروزی گویند و پدر ایشان مبارک غلام

ترک بود ملک تهری از تاجران همدان و آن تاجر بنی خطه بود که قبیل است از بنی مسم و
 در تاریخ ماری مذکور است که پدر ایشان مبارک خلی متورع و متقی بود مالکش او داد و
 باغ خود کرده بود روزی فرمود که ای مبارک یک ناز ترش از باغ بیار مبارک رفت
 و یک ناز آورد و آن ناز شیرین برآمد مالک گفت که من گفته بودم که ناز ترش بیار
 مبارک گفت که من چه قسم توانم شناخت که ناز ترش کدام درخت میوه و ناز شیرین
 کدام هر که بچشد این را بشناسد گفت حال غشیده گفت پودانگی چشیدن بنی نداده قیاط
 و پاسداری که لازمه خدمت من است بجای آورم مالکش ازین دیانت و امانت او
 بسیار راضی شد و گفت که تو قابل آنی که در مجلس من باشی و باغبانی بیکری سپرد
 نا آنکه روزی در مقدمه که خدای دختر خود که بچه جوانی رسیده بود از مشوره پرسید مبارک
 گفت که عربان جالبیت برای نسب و حسب ختران خود میدادند و بهودان برای مال و
 نصاری برای جمال و در اسلام دین را اعتبار است ازین هر چهار راه هر چه پسند خاطر
 باشد باید فرمود عقل او بسیار خوش آمد مالکش بچانه خود رفت و پوالة آن دختر این
 مشوره بیان نمود و گفت که میخواهم که این دختر را مبارک دهم که در ورع و تقوی و دینداری
 سیرامد زمانه است کو غلام است مادرش نیز راضی شد دختر را با دادند و از آن دختر
 عبدالمعین المبارک بوجود آمد و مال بسیار از آن تاجر بورانت یافتند و تولد ایشان
 در سنه هجری و یا نوزده و یکصد از هجرت است و تمام عمر ایشان در سفر با گذشت
 گاهی بکج و گاهی بجهاد و گاهی بتجارت در اقالیم اسلام گشته اند و از امام مالک
 و سفیان ثوری و سفیان بن عیینة و هشام بن عروه و عاصم احول و سلیمان بنی و حمید طویل
 و خالد خزاز و دیگر علماء تبع تابعین و صفار تابعین اخذ علم حدیث نمودند و سایر طبقات
 علم محدثین شاگردان ایشان از عقبه الرحمن بن اسدی و یحیی بن سعید و ابوبکر
 و عثمان بن سیدان ابی شیبته و امام احمد بن حنبل و حسن بن عوف و از عجایب آنکه سفیان

نوری که از اجل شهر ایشان از ایشان نماند نموده اند و بخوان نوری با وجود آن کمال که حیرت همه کمال است
 نیز در این کتب چندم گفته و در نسبت تمام سال بر وضع این کتب بگذرانم و سر نهادم بلکه در بعضی قیامت میفرموده که اشکی
 تمام عمر من بر این کتب شبانه روزی این المبارک میبود و نسبت این المبارک بآن حد
 رسیده بود که بزرگان عمده بحسب او تقرب الهی می جستند و بهی که از مشایخ شایخ
 حدیث و خیلی بزرگ کسی است گفته است که مرا تا این المبارک لذت و اجازت شش
 اسطر بهر سیده و این کمال علوسند من است بعد از آن گفته است که الله اعلم
 حبه الله و ادعوا بحیرة لما مضى من التقوى والعبادة والاخلاص وانجها و سعة العلم
 والافتقار والمواساة والفتوة والصفات الحميدة فضیه بن سید بطی یطانی که شیخ اصحاب
 صحاح ستته است میگفت خیر اهل زماننا این المبارک ثم احمد بن عیسی و در توارخ مشیقات
 مذکور است که آنرا از بزرگان در مقامی مجتمع شدند سر آمد اهل زمان خود در این صفات
 این المبارک قرار دادند و در هر باب از این باب ما بتفوق و بعبودیت او اقرار کردند و علم فقره و
 ادب نحو لغت زهد شعر فصاحت شب بیداری و تهجد گذاری عبادت حج جهاد و سوار کاری
 و سلاح داری ترک الکلام مالا یعنی الفنا و بآیا را ن خود بحسن صحبت گذرانیدند و گفت
 با آنها کردند ایشان گفته اند که من انچه از این شیخ جمع علم کردم لیکن روایت نمی گویم که
 از هزار کس و بس حسن تحقیق گفته که روزی من از عشا خوانده همراه این المبارک بر آمدم و
 این المبارک سخنانی که بخانه خود و در سبب بار سر بود چون بر دوازده سجد رسیدیم من با صد
 حدیثی نمودم و او در جواب شروع کرد و این سخنان را به بودم تا آنکه مودان و ما بگفتن فضیل عباسی در
 حق این مبارک گفته است و باین بیت عینائی مثل این مبارک روزی مردم نزد این المبارک
 طلب علم حدیث آمدند و گفتند با عالم المشرق حدیثنا سفیان نوری نشسته بودند گفتند و بحکم
 عالم المشرق بالمغرب و ما بینها المکنه تعقلون و روزی کلین المبارک و شهر رفته داخل شد
 و ما در پیش خطبه عباسی نزد آن شهر بود در تمام شهر شورا افتاد و غلظت بلند شد و مردم دویدند

این
 شیخ
 است

یکی از زنان خاصه دارون سید از بالا کوشک این شور و غوغا دید و پرسید که این همه چیست و برای
 چیست مردم گفتند که عالمی از خراسان آمده است که او را عبداللہ بن المبارک می گویند گفت حقیقت
 بادشاهت همین است که این شخص دارون سید که بزور چاک و چوب دستی مردم را جمع میکند
 ابو بکر خطیب است که از عجایب فن حدیث است که از ابن المبارک و کس و آیت حدیث نموده اند
 معمر بن راشد و حسین بن داود و یاقین و فاطمہ و فاضلہ و سی و دو سال است و
 چون پدر او بنجاه هزار درم بدو داد که تجارت بکن آن مبلغ را گرفته رواته شد و تمامه صرف علم حدیث
 نمود و بوطن بازگشت پدر بر سر سید چمن آوردی و چه نفع برداشتی ابن المبارک فائزتری را که جمیع و ده
 بود و پدر نمود که این چمن آوردی و نفع دارین بر دوشتم پدر خوش شد و ایشان را بنجانه خود بدو بی
 هزار درم دیگر پیش ایشان نهاد و گفت این مبلغ نیز صرف کن و تجارت خود را کامل ساز و طلب
 علم ایشان را چنین واقع شد که در ایام جوانی شرب بنفیند مبتلا بودند و آنچه لازم این شغل است
 از استماع طاهری و سرود و صحبت یاران کدائی نیز از دست نمیدادند یکبار در موسم جنگ
 سبب باغی داخل شدند و یاران و رفیقان را نیز دعوت کردند و طعام و شراب تجلیف حاضر افتند
 و مشغول ملبوس و طرب گشته تا آنکه مستی غالب آمد و بی هوش افتادند چون آخر سحر شد بیدار شدند
 در آن وقت جنگ در دست گرفته خواستند که بنوازند و سرودی آغاز نهادند و دیدند که جنگ پس گز
 آواز نمی دهد و درین کار مهارت تمام داشتند تا زمانی آن را محکم کردند باز همان قسم صدائی داد
 تا آنکه جنگ بقدرت الهی گویا شد و چون آدمی این آیت تلاوت نمود **وَاللّٰهُ يَكْفِي السُّعُو**
اِنَّ تَخْشَعَ قُلُوْبُهُمْ لَكَ الله ایشان متنبه شده جنگ شکسته برافتند و بنزد رانختند
 و جامها منقش ملون را که در بر داشتند دریدند و بطلب علم و عبادت اشتغال ورزیدند و ابو عبداللہ
 حماد این حکایت را بهمن سلوب در تاریخ مختصر امدارک آورده و در طبقات کفوی بنوع دیگر
 مذکور است بعد از ذکر قصه ذکر باغ و شرب و سکر میگوید که ایشان بخواب رفتند و دیدند که یک جابو
 خوش الحان بر ایشان برنجی نشسته این آیت میخواند و محتمل است که اول در خواب و از جابو خبردار کرده باشد

و باز در بیداری باو از چنگ ناکیدش نمودند هر حال ایشان درین شغل مجذوب و مراد بودند و تا دل
ازش کردان حضرت امام اعظم بودند و طریقی تفقه از ایشان می آموختند و چون امام اعظم وفات
یافتند در مدینه منوره تشریف امام مالک تفقه نمودند پس اجتهاد ایشان گویند که بپایت محبوب میر و طریقی
است و لهذا ایشان را حنفیه از خود می شمارند و مالک و در طبقات خود می نگارند و تا آخر عمر ملازمت
داشتند که یکسال حج میفرستند و یکسال بجهاد و این دو بیت را اکثر می خواندند بیت
و اذا صا حببت فاصحابا جدا ذاعفاف و حياء و کرم
قوله للشیء لا ان قلت لا و اذا قلت نعم قال نعم
از کلمات ایشان چنین که اول در علم می باید که نیت صحیح باشد بعد از آن بحال توجه حرف استادان شنید
بعد از آن بتامل منقسم کردن بعد از آن حفظ آن نمودن بعد از آن در تلاطم و مستعدان نشر
کردن و پیراکنده ساختن و هر که از این شروط و طریق گانه یکی را فوت کرد در علم او نقصان پیدا کرد
و نیز گفته اند که من از چهار هزار حدیث چهار سخن انتخاب کرده ام یکی آنکه بی مال دنیا مغرور نباشد و بود
و فریبنا بد خورد دوم آنکه در شکم آنچه طاقت آن ندارد و گدازد و گدازد و گدازد و گدازد و گدازد
همان قدر باید آموخت که نافع باشد چهارم آنکه بزرگ بر سر هیچ چیز اعتماد نباشد و بد کرد و بد تواریع
ایشان چیزهای عجیب بفعل است یکبار از مرو که وطن ایشان بود و من رفتند برای سارند
قبل که در شام از کسی عاریت گرفته بودند و بغیر موشی همراه آورده و می گفتند که اگر یکدرم که
در شبیده باشد رد کنم نروم سیرت از آنکه یک کبوترم صدقه و هم براه خدا چون
وفات ایشان قریب رسید و علامات احتضار ظاهر شد غلام خود را که نصر نام داشت و اند
رواة معتبرین حدیث است فرمودند که مرا از فسرش بجا که انداز غلام ایشان گریستن آغاز
کرد گفتند چرا اگر میبینی گفت ثروت و نعمت شما یاد آید و این حالت غربت و سلافت و یکی
شمارا دید و بیابان شدیم گفتند خاموشی من همیشه از خدای خواستم که زندگانی من چون
زندگانی دولت مند آن باشد و مردن من چون مردن خاکساران وفات ایشان در غربت و فقر

اتفاق افتاد از جهاد برشته بودند در راه چون بهیبت که نام قصید است از توابع شهر موصول رسیدند بار
شدند و جان بحق نسیم کردند در رمضان سال یکصد و هشتاد و یک و بعد از وفات ایشان مردم مسلح
بمخواب دیدند که گوینده میگوید که این المبارک بفرود من علی رسید کاهن نظم شعر میگرداند و این
چند بیت از ایشانست ۵ امری اناسا باد فی الدین قد قفوا ۵ و کاری هم رضوانی
العیش بالدون ۵ فاستغن بالله عن دنیا الملوك کما ۵ استغنی للملوك بدینا هم
عن الدین و تفرغوا عن ایشان در مدت حیات ایشان قصاید و قطعات بسیار دارند که قابل این
مختصر است مرقوم میشود ۵ اذا صار عبد الله من مرو و لیلعة ۵ فقد سعاد عنها فزها
و جمالها ۵ اذا ذکر الاخيار فی کل بلدة ۵ فھم الجسم فیھا وانت هلاکھا
و عادات ایشان چنین بود که چون مجمعی میرفتند مردم بسیار در رفقت ایشان اراده این سفر مبارک
میکردند و هر یک نقدی و خطبی برای زاد راه می آوردند که بشیرت صرف نمایند آنهم را قبول میکردند
و در فهرست جدا نام هر یک و قدر آورده اند نوشته میگذاشتند چون از حج مرخصت میکردند آنهم را
با لکان آنها میدادند و مردم از بخت سوال کردند گفتند که اگر اول و بلد با ایشان رو نمائیم
ایشان ترک رفقت من کنند و ازین سفر مبارک محروم مانند بکان اکثر ما نفقه خود میخورم
و یا کسی نسیم و ازین سعادت فایز میشوند و من بطغیل مبلغی کثیر بده صرف میکنم در
صورت رد قطعات ایشان من هم ازین عمل خیر محروم مانم و ایشان هم از حج و هدایا
که و مدینه که در وقت مرخصت از حج برائے همرا بیان و دوستان من آرنند مبلغی
کثیر میبود و ازین همه اسوال ایشان از تجارت بود فردوس و علمی این کتاب
بر طور مشارک و تشبیهات و جامع ضعیف است یعنی احادیث را به ترتیب
حرف تبیی جمع ننوده مثلا در حرف لام میگوید در فضل لما لما خلق الله
الحیة حقها بالریحان و حف الریحان بالحناء ما خلق الله شجرة
احب الیه من الحناء الی اخر الحدیث عن عبد الله بن عمر

و نیز در همین فصل بگوید لما اسرعت لى ائيت على قوم يذرون عن في يوم و
 يحصدون في يوم كلما حصدا و اعاد كما كان قلت لمجربيل من
 هو كما قال هو كما الجاهل و لنا في سبيل الله الى آخر الحديث عن ابي
 هريرة و اين حديث بيار در راز و طوليت چنانچه در قصه معراج مشهور است و فردوس را
 مرتب نموده است بر حروف تهجي سپرديمى و براى اين كتاب سندی نوشته که سنده
 حديث بيان کرده بر همین حروف نه بر ترتيب صحابه و نام مصنف کتاب فردوس حافظ
 شیرويه بن شهر دار بن شیرويه است در همدان بود و تاريخ همدان هم از تصانیف
 اوست از يوسف بن محمد بن يوسف متلى و سفین بن الحسن بن فخریه و عبد الحمید بن الحسن
 القفاجی و عبد الوهاب بن منده و احمد بن عیسی دینوری و ابو القاسم بن اسد و دیگر
 علماء بشمار اخذ علم حديث نموده و در همدان و صفهان و بغداد و قرطوب و دیگر شهرهای اسلام
 کشته حافظ یحیی بن منده در حق او گفته است که جوانی زیرک و حسن الخلق در مذبح بنه متصلب است
 و از اعتراضی دور مردم گوید دلیل دل با در اتقان معرفت علم و تصویریت در تقیم صحیح احادیث غیر
 نیکند و لهذا در کتاب موضوعات و ادبیات توده توده مندرج سپرد شهر دار دلیلی حافظ ابو موسی
 مدائنی و حافظ ابو الفلاح حسن بن احمد عطار از دروایت دارند نیم رجب سال پانصد و نه وفات
 اوست و سپرد او شهر دار بن شیرويه بن شهر دار دلیلی گنیت او ابو منصور در معرفت
 علم حديث و فهم ان از پدر بهتر بود چنانچه سمعانی هم در حق او بضم معرفت
 کو اهی داده و نیز علم ادب را خوب میدانست و در سبک مروج و عابد بود و در مسجد خود
 لازمت داشت و غالباً شغل سماع حديث و نوشتن آن میگذاشت و در طلب علم
 حديث با والد خود شریک بود و در سفر اصفهان سال پانصد و هج همراه او بود و بعد از خود رفته
 در سال سی هفت بعد از موت پدر خود از اساتذہ بیا تحصیل کرده چنانچه الشیخ بن منصور الکرجی
 و ابو محمد النوفی و ابو بکر بن زنجویه و از بعضی محدثان اجازت حاصل کرده

و اتقان معرفت
 و علم تصویریت
 و تقسیم صحیح
 احادیث غیر
 نیکند و لهذا
 در کتاب موضوعات
 و ادبیات توده
 توده مندرج
 سپرد شهر دار
 دلیلی حافظ
 ابو موسی
 مدائنی
 و حافظ ابو
 الفلاح حسن
 بن احمد عطار
 از دروایت
 دارند نیم
 رجب سال
 پانصد و نه
 وفات اوست

وفات
 ۵۰۹

وفات سپرد
 شهر دار
 ۵۰۹

و ترجمه فی فیض و صبر برین وضع او داده و ساینده این کتاب بحجت تمام جمع کرده و چون از تصحیح و تدوین
 او فارغ شد با ابو مسلم احمد بن شهر و اردیلیم و جماعه دیگر از شاگردان او انوی دروایت کرد
 وفات شهر و اردیلیم با فصد و پنجاه و هشت است و نسب این خاندان بضر و دیلمی میرسد که نقل
 ابو عیسی بود در حق او جناب رسالت فرمودند باز فیروز و او صحابیت نو او را الاصول
 حکیم ترندی سوامی ابو عیسی ترندی است که کتاب در صحاح سته سعد و دی شود و نو او را الاصول
 اکثر احادیث غیر معتبر دارد و اکثر جاهلان را اشتباه می شود حکیم ترندی را همان ترندی خیال
 می کنند و احادیث را نسبت می کنند که در ترندی است در اینجا فرق کردن ضرورت در اصل با نقل
 فی السجود سجرات القرآن می گوید ما نقل فی سجدة سورة الاعراف عند قوله تعالى الذين
 عند ربك لا يستکبرون عن عبادته و یسجدون وله یسجدون طابت لهم منازل
 القربة عندک فظهور اعد الاستکبار و ادعوا لک خضوع عبادنا من کبریا لک و عزیز
 جبروتک فی ملکوت خلقوا عظمتک بالتسبیح و استکانوا بالسجود لک خضوعاً طاهر
 بدیع حکمتک و نحن ولد بدیع فطرتک و صنع یدک و ائمة حبیبک الممدوحین
 فی التوراة و المصطفین فی الانجیل بما منحنا من مننک و فضلك و اهدیت الی
 الحبسین مناهد ایاک و کراماتک تحننا و رافه سجدنا لک بحضنا من رافتک و
 رحمک و القینا بایدها سلماً رنجو مرادک و سببک و معروفک یا معرفاً بالعطا
 الخیر لک و محمداً علی صنائعک الخیر لک کتبت الشیآن ابو عبد الله و نام محمد بن علی بن الحسن
 بن شبر الموزن الملقب بحکیم ترندی است رئیس زاهدان وقت خود است و تصانیف بسیار دارد و از
 پدر خود علی بن الحسن و قتیبه بن سعید بنی و صالح بن عبد الله ترندی و اقران اینهار روایت میکنند
 علما نیشاپور و قاضی محی بن منصور از وی روایت کرده اند چون در نیشاپور آمد در سال دو صد و پنجاه
 و پنج مردم از ترندیان را اخراج کرده بودند و سبب اخراج ایشان آن بود که ایشان کتاب
 ختم الولاية و کتاب علل الشریعة تصنیف کردند و آن هر دو نسخه در نظر مردم ظاهر بن افتاد و از آنجا استنباط

کردند که مذہب ایشان تفصیل و لایق بر نبوة است بمعنی تفصیل اولیا بر انبیاء و احتیاج ایشان نیز
 گویا همین معنی می بود زیرا که تمسک نمودند بلفظ غیظهم لسنیون و الشیء و گفته اند اگر بعضی اولیا
 از انسبیاء و شهادت افضل نبی بودند غیظ جبرامی کردند باین عقیده و شست ناک ایشان را مردم ترند
 اخراج کردند از اینجا بسبب آنکه مردم اینجا ایشان را تسبیح کردند و ایشان نزد اهل بیخ عذر
 این کلمات بیان کردند و گفتند که در مذہب موافق شما ام اصلاً عرض می کنم تفصیل اولیا و بر سبب آن نبود
 باید دانست که در تصانیف ایشان احادیث غیر معتبره و موضوعات بسیار مندرج است و سبب
 حادثه را خود ایشان بیان کرده اند و طبقات شعر اوی مذکور است که ایشان می گفتند که من بیچگاه
 نقش کرده بر دماغ پیش از کار تصنیف کرده ام و نه غرض من آنست که کسی این مولفات را بمن
 نسبت کند بلکه چون مراقض وقت می شد تسلی و آرام بد تصنیف می جستم و هر چه بخاطر میرسد
 می نوشتم پس معلوم شد که اکثر مصنفات ایشان از قبیل مسوداتست محتاج بظرف ثانی و تہذیب
 و تنقیح و حذف و اصلاح مانده روزی ایشان را از صفه خلق پرسیدند ایشان گفتند ضعف ظاہری
 و دعوای عسریه و از لطائف ایشان آن است که هیچ کس بهتر از منج جانبیت کوکرا نکت و چون
 مکان طلب علم و پیر را مسجد و زن را خانه خود و موی را زندان کتاب لدعای ابن ابی الدین
 کتابی است بغایت خوب و نفیس اول آن نود و نه نام است بروایت ابن سیرین از ابی هریره عبد از ابن
 جہل اسم او ریمی است و سندان موقوف بر حسن بصری است بعد از آن اسم الله اعظم است و بعد از آن
 و عارف الفرج است و همین قسم نوشته میرود و او را کتابی دیگر است در همین باب سیم کتابی مجالی
 الدعوة لابن ابی الدین و در این حدیث است لا یتیکلم فی الھدایة الا ثلثة عیسی بن مریم و صا
 جبریل العابد و الصبی الذی مرابطاً رکب ابة فارھة و شارة حسنة و طی ضعف قالت
 اللہ اجعل ابنی مثل هذا الی آخر الحدیث گفت ابو بکر و یام او عبد اللہ بن محمد بن عبد بن
 سفین بن ابی الدین است و او را قرشی و اموی نیز گویند زیرا که پدر آن از موالی بنی امیہ بودند
 مولد و سکن او بغداد است تولد او در شام و در مدینہ و شام است و از علی بن الحجد و خلف

بن همام و سعید بن سلیمان و دیگر محدثان عمده اخذ علم حدیث کرده و از وی ابو بکر شافعی
 صاحب غیثانیات و عمارت بن ابی اسامة صاحب مسند با وصف تقدم ادا ابو بکر بخار و احمد
 بن حنبله و دیگر علماء در شان این فن اخذ فیض حدیث نموده و او اتالیق و مودب مقصد عباس
 بود که خلیفه مشهور است و قبل از آن چند کس را از اولاد خلفاء اتالیقی و مودبی نموده است و این
 ابی حاتم گفته است من پدر من از وی حدیث نوشته ایم و او صدوق بود گفته اند که ابن
 ابی الدنبار بحسب نصرانی در کلام بود اگر میخواست شخص را در یک آن سخته می آورد و باز برگرد
 می انداخت و اینهمه بنا بر توسع او بود در علم و اخبار و قدرت او بر تصرف در کلام و قات او
 در جمادی الاول سال دوم و شصت و یک بوده است کتاب الاعتقاد و الهدایة
 الی سبیل الرشاد از تصانیف بیقی است از او لش ما ذکر ما یتدل به علی حدوث العالم
 و ان محدثه و مدبره اله واحد در اجازات میخوانند و بعضی از باب استخلاف علی بن طالب کرم الله
 وجهه تا آخر کتاب نیز میخوانند و آن کتاب بسیار نفیس است و وی میگوید اخبارنا ابو عبد الله
 الحافظ قال حدثنا ابو النصر العقبة حدثنا عثمان بن سعد الداد می حدثنا
 علی بن المدینی حدثنا مروان بن معاویه ثنا ابو مالک الاشجعی عن
 ربیع بن حراش عن حذیفة قال قال رسول الله صلعم ان الله یضع کل
 صانع و وضعه کتاب اقتضار العلم و العمل از تصانیف خطیب است و
 بسیار خوب کتابست در باب خود از وی بعضی محدثان انتخابی کرده اند که در دیار عرب
 شهرت دارد و اکثر در مقام تحصیل اجازت همین منتخب را میخوانند و او الی بن منتخب حدیث ابو هريرة
 اسلمی است لا نزول قدما بعد یوم القيمة اما در اصل کتاب این حدیث اول نیت خطیب میگوید اخبار
 القاضی ابو بکر احمد بن الحسن بن احمد الحرسى یسأ بوز قال حدثنا ابو العباس محمد بن
 یعقوب الاحم قال حدثنا محمد بن اسحق الصنعانی قال حدثنا الاسود بن عامر
 قال اخبرنا ابو بکر بن عیاش عن الاعمش عن سعید بن عبد الله عن ابی برزقة الاسلمی

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تنزل قد ما عبد يوم القيمة حتى ينزل عن اربع
 عن عمر بن الخطاب و عن علي بن ابي طالب و عن مالك بن النضر و فيم انفقته و
 عن جهم بن ابى ابله و آخر ابن منتخب ابن ابيات بن حذنا الحسن بن ابي بكر قال
 ان عثمان بن احمد الرقاق قال حدثنا اسحق بن ابراهيم بن سنان قال انشدني
 عمر بن احمد بن محمد شعرا انت في غفلة الامل و لست تدري متى الاجل و لا تعرفن الله
 فمن اوجع لعل و كل نفس ليومها و صبيحة تقطع الامل و فاعمل الخير و اجتهد و قبل ان
 ينعم العمل و تاتي الخيرة تاريخ محمد بن يحيى في احوال الرجال و ابن كتاب نيز مرتب ست بر حروف
 معجم و اول تاريخ محمد بن يحيى بن معين حدثنا ابن ابي مريم ثنا
 ابن لهيعة عن ابي الاسود عن عروة بن الزبير عن المسوبين مخزومة عن ابيه قال لقد
 اظهر رسول الله صلى الله عليه وسلم فاسلم اهل مكة كلهم و ذلك قبل ان تغزو الصلوة
 حتى ان كان ليقر السجدة فيسجد فيسجدون و ايسطيع بعضهم ان يسجد من الروام و ضيق
 للفقهاء اكثر الناس حتى قدم رسول قريش الوليد بن المغيرة ابو جهل و غيره كانوا بالطائف
 في ارضهم فقالوا دعوا دينكم و دين اباكم و كفروا و آخر تاريخ ابن سبت عن ابي جهم عن
 كتيبة ابو ذر كريا و اد ارمي كويند بالوالا كزموالي بني مره بود و طينش بغداد است و سال كاهيد و بنجاه و
 متولد شده بود و پدرش از عمده نويسندگان فخر بود و در انا نيز دستگاه خوب داشت كويند
 يحيى بن معين از ميراث پدر خود كه به درم نقد بدست آمده بود باين سبب كمال ثروت
 از هشيم و ابن المبارك و عمر بن سليمان بن طرخان و استمران آنها سلع دارد
 و امام احمد بن حنبل و بخاري و مسلم و ابو داود و دارقطني استفادة كرده اند و او
 سكه از ايمد ابن قنن است در نقد احاديث و معرفت احوال رجال و در كثر معلومات
 و محفوظات هم نظير نداشت از هي متفوتست كه من بدست خود ده كه به حدیث نوشته ام
 و او را بعد از من كجاست و اينده و هم سديدند كه خدا متعالي با تو چه كرد و گفت بر كشتن و عطاياي بسيار

القيمة بن الحسين الزيد عن الزمري عن ابن العنابي عن ابن سنان

و او از آن جمله شد صدر زن از خود عین بمن تزیین فرمود و در سال دوم صدوسی و سه از بعد او حج روانه شد
 اول در مدینه منوره رسید و از زیارت فارغ شد قصد خانه کعبه نمود و در اول منزل بخواب
 رفته بود که ناگهی او را آواز داد که ای ابو ذر که یا از همسایگی ما کجا میروی معلوم کرده که روح مبارک
 پنجشنبه است که او را بال تشریف شرف ساخت زود برگشت و در مدینه اقامت نمود و بعد از
 سه روز وفات یافت و از سعادت او آنست که او را بر همان تختها غسل دادند که جناب
 پیغمبر را بر آن غسل داده بودند و او را به نظم هم میل بود این چند بیت از دست بیت
 المال نیفد حله و حرامه * یوماً و یبقی فی عند ائامه * لیس للقی بمبتق فی دینه *
 حتی طید بنسرا به طامه * و لیطید بما یحیو یک اهلله * و لیطید فی حسر الحدیث کلامه *
 نطق النبی لنا به عزیه * فقلی النبی صلواته و سلامه * فاین با بدوا
 که جا بلان و نا فهان قدما ی حمل حدیث را عموماً و یحیی بن معین را خصوصاً مطلعون ساختند
 که ایشان خصوصاً این شخص از جمله الشیاء و خلق الله زبان خود را در آورده و کسی را دروغ گوئی را
 بدو حمل و کسی را مغتری و بهتان میگویند و این غیبت محمد را علم میدادند و عبادت
 می نمودند چنانچه بکرم جماد شاعر مغربی درین باب یحیی بن معین را عجز کرده بلکه علم حدیث را

اری الخیر فی الدنیا یقتل کثیره
 فلو کان خیر کل الخیر کله
 ولا یزعمین فی الرجال مقالة
 فان یدک حقاقی فی الحکم غیبه
 لیکن ابن ماجه و مثال او فیه مدینه که این

تقریر بعضی بطن نموده گفته است شعر
 و یقصر نقصاً و الحدیث یزید *
 و لکن شیطن الحدیث مرید
 سیسئل عنها و الملیک شهید
 و ان یدک زوراً فالقصصا شندید

طعن بر حدیثان رجال را محض برای صیانت شریعت و دین است پس گویا از قبیل
 کفار و خوارج و اهل بدعت و سبک و تعزیر اهل منکر است که پیروی عبادات است از غیبت
 محمد نیست و ازین ابیات متوهمه که مرقوم شد ابو عبده الدین قنوج حمیدی صاحب الجمع بن معین

<p>جواب داده و قصیده و راز و در اینجا مخاطب این شاعری گوید قصیده واتی الی ابطال قولك قاصد * ولی من شهادت النص و جنود * اذا لیکن خیر الکلام نبی * لديك فان الخیر منك بعید واقهر شیء ان جعلت لما الی * تعبدان و حق ابن حنین میگوید شعر</p>	<p>وَمَا هُوَ الا واحد من جماعة فان صد عن حكم الشهادة حامل ولولا رواية الدين ضاع وصيحتهم حفظوا آثار من كل شبهة وهم ها جروا في جمعها وتبادروا وقاموا بتعديل الرواة وجرهم بتبليغهم صحت شرائع ديننا وصلاح اهل النقل منها احتجاجهم وحسبهم ان الصحابة بكفول فمن جاد عن هذا اليقين محارق ولكن اذ لجأ الهك ودليله وان رام اعداء الديانة كيدها</p>
<p>وكلهم فيما حكاه شهود * فان كتاب الله فيه عیند معاملة في الآخر يتبدل وغيرهم عما اقتنوه وفتود الكل افرق والمرام كؤد قیام صحیح القتل وهو حلید حدود تحروا و احفظها و عهود فلم یبق الا عاند و حقوق و عنهم رؤوا لا استطاع بحود بدلا طهارا الشكوى مرید فلیس لموجود الضلال وجود فکیدهم بالمخزبات مکید</p>	<p>ولا بن معین فی الذی قال سق واجرته یعلی الاله محله نیاصل عن قول النبی و صحبه و جملة اهل العلم قالوا بقوله و عبد السلام بن یزید بن عیث الشیبی نیز ازین ابیات در قصیده و راز جواب داده قصیده</p>
<p>ورای مصیب للصواب سدید وینزله فی الخلد حیث یرید و یطرد عن احواصنه و یزود و ما هو فی شئ ابته فرید</p>	<p>و عبد السلام بن یزید بن عیث الشیبی نیز ازین ابیات در قصیده و راز جواب داده قصیده</p>

و لو لم یقیم اهل الحدیث بدیننا فمکن یندی علمه و یغید بهم در نو علم النبوة و احتوا به من افضل ما عندنا
 رتود بهم کصباح الدجی بتدی بهم به و نازهم بعد المات خود به علیک ابن عباس
 لزوم سبیلهم به فحلم عند الله حمید به و نیز احمد بن عمرو بن عصفور جواب داده است
 باین ابیات شعر ایا فادعانی لعلم زید علامه به روید با میدی به و عیسه به جعلت
 شیاطین الحدیث ریده به الا ان شیطان الفضال مرید به و قرعت بالتکذیب من کما صاودفا
 فقولک مردود و انت عتید به و ذو العلم فی الدنیا نجوم بدایت به و اذا غاب نجم لاح بعد جدید
 بهم عزیزین امده ترا بهم له متاعل من اعدایه و جنود کتاب الکنی و الاسامی للنسای از ان کتاب
 نیز انتخاب نموده اند و آنرا منتقی گویند آنست منتقی انجیدیش و اردست فی باب من لکنی با عمران
 قال لکما فاطمہ بن شعب النسابی اخبرنا قتب بن سعید قال حدثنا الليث عن زید بن ابی
 حبيب عن ابی عمران سلم عن عقیقه بن عامر رضه قال اتبعت رسول الله ص لم و هو را کب فقلت
 استرانی سورة هود و سورة یوسف فقال لن تفسر شیئا ابلغ عند الله من قل اعوذ برب
 الفلق و احوال نسای انشا الله در ذکر صحاب صحاح ستہ خواهد آمد کتاب تاریخ اقصا
 لابن حبان کنیت او ابو حاتم و نام او محمد بن حبان تسمی است و در صحیح ابن حبان در
 از احوال او در گذشت اول ابواب تاریخ این باب است باب ذکر احب علی لزوم سنن
 المصطفی صلعم اخبرنا احمد بن مکرم خالد البرکس قال حدثنا علی بن المدینه
 قال ثنا الولید بن مسلم ثنا ابن یزید ثنا خالد بن معاذ قال ثنا عبد الرحمن بن
 عمر و سلمی حجر بن حجر الکلاعی قال اتینا العرابض بن ساریه و هو بمن نزل فیہ و لا علی
 الذین اذا ما اتوک لتعلمم قلت لا اجد ما احکم علیه من لکنا علیه و قلنا
 رتیاک زائرین و عابدین و قتبیین فقال العبد باض صلے بنا
 رسول الله صلعم تصبح ذات یوم ثم انبل علینا فو عطفتنا مو عطفت
 بلیفت و زفت منها العسیون و جعلت منها القلوب فقال فایل یا رسول الله

کان هذه موعظة مودع ما تهب الدنيا قال اوصيكم تقوى الله واطاعة والى عبد الله
 محمد عافانه من بعث منكم منيرى خلافا كثيرا فاعلمكم سبني وسنة الخلفاء الراشدين
 الهمد بين فتمسكوا بها وعضوا عليها بالنواجذ واياكم ومحدثات الامور فان كل محدثة بدعة
 وكل بدعة ضلالة **ارشاد ابو يعلى** خيلي كتابي است بسيار جيد در احوال رداة
 و اين ابو يعلى ديگر است در احوال ابو يعلى موصلي كه سند و حجم او سابق مذكور شد نام او
 خليل بن عبد الله احمد است از ساكنان شهر قزوین بود و از تصنيف او
 بهمين كتاب ارشاد في معرفة الحديثين يادكار ماند و هر كه درين كتاب
 نظر كند بجلالة و بزرگي او درين علم استدار نمايد اما اهل تحقيق نوشته
 اند كه درين كتاب او نام بسيار يافته بدون شهادت كتب ديگر
 اعتماد بر آن نبايد كرد و هم هذا و را بر همل حديث و رجال آن اطلاعي
 تمام بود و علو اسناد او در زمان خود مبسر آمده بود از علي بن
 احمد بن صالح متزوييني و ابو حفص كنانه و حاكم و ديگر بزرگان آن
 طبقه سماع دارد و از حفص بن شاهين و ابو بكر مقرر اجازت يافته
 و ابو بكر بن لال با وجوديكه از اساتذ و شيخوخ دست از و روي روايت
 ميكند و پسر او ابو يعلى ابو زيد پسر ابو يعلى عالم حديث بود از و ستمند
 دارد در آخر سال چهار صد و چهل و شش وفات يافته حليته الاوليا ر
 تصنيف حافظ ابو نعيم اصفهاني سابق ذكر اين حافظ در استخراج او
 گذشت و چند حكايات از كتاب حليته الاوليا در بيان احوال امام مالك
 نيز گذشت **الاستيعاب** في معرفة الاصحاب للابي عمر بن عبد البر كنانه
 است مشهور و معروف و بياچين كتابت از ابن سيرين نقل كرده كه تاليفه لادن من المهاجرين و الانبياء
 الذين صلوا الى ابيهم الذين نقلتكم عنه كتم الذين بايعوا ببيعة الرضوان و از كبار علماء مغرب است

فنام او یوسف بن محمد المدین بن عبد البر بن عاصم نمری قرطبی بود و در جمعه که امام در خطبه بود و در سال سیصد
 و شصت و هشت در ماه ربیع الاول متولد شده و ابو نصر خطیب است اما طلب علم و حدیث
 را قبل از تولد خطیب است از خلف بن القاسم و عبد الوارث بن معین و عقید بن نصر و عبد المدین بن محمد
 بن عبد المؤمن و اقران اینها اخذ علم نموده و علمای بلدان و دور دست او را اجازت نوشته اند
 عبد الغنی مشرک صاحب ترغیب و ترهیب از مصر و ابو القاسم عبد المدین السقطی از مکه معظمه
 در حفظ و اتقان سرآمدان زمان خود بشد و کتاب التمهید او در باب قصه حدیث نادره روزگار و طریق
 مجتهدان اولی الایدی و الالباب است و از تصانیف او کافی است در مذہب لکلی یا نوزده جلد در طراد
 مغرب کتب دیده و بیشتر در اندلس بلکه اکثر مورخین نوشته اند که از اندلس بر آید و است و سوانحی بقا و
 کس از علمای وقت خود دیگری بران دیده و سوانحی اینها از کسی علم نیاموخته و با وجود این علم او کمتر از
 خطیب و بیہقی و ابن حزم نیست بلکه بعضی چیزها نر و اوست که نزد دیگران نیست و صدق و دیانت
 و حسن اعتقاد و اتباع سنت که او را الضیف بود که کسی از علمای الضیف شده اند عوالی السناد و اسنن
 ابی داود که از عبد المدین بن محمد بن عبد المؤمن روایت می کند و او از ابن واسطه و او از مصنفش ابو داود
 و در اول عمر ظاہری بود بعد از آن مالکی شد و مجتهد میلانی بفقہ شافعی ہم دارد و کتاب الاستدکار او
 در حقیقت بہترین شد و حموط است و در تفسیق ابواب موطا است وادی نموده است و ان کتاب
 بسیار کفایت است قریب بہ جلد می شود اگر خط واضح نویسند و اگر خط را کلفت نویسند یا نوزده جلد است
 و او را کتابی است در فضیلت علم و ابواب دایت بسیار نافع و کتب الدرفی اختصار المغازی السیر
 کتاب العقل و العصار و ما جارفی او صاحبیم و کتاب جمہرة الانساب و کتاب حجة المجالس غیر ہا
 نیز تصانیف دارد در باب بیع الآخر سال چہار صد و شصت و سکہ در شاطیہ و فوات اوست
 و در بہین مال خطیب بدای نیز وفات یافته او را بانشائی شعر نیز میل بود این چند شعر از او
 شعر تذکرت من بیکی علی مَدَاوَمَا فَلَمَّا رَا الْعِلْمَ بِالْأَدِينِ وَالْخَبِيرِ
 عَلِمَ أَنَّ كِتَابَ اللَّهِ وَالسَّنَنَ الْقِيَّامُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ مَعَ صَحَّةِ الْإِثَرِ

وَعَلِمَ الْأُولَى مِنْ نَاقِدِيهِ وَهُمْ نَا وَنِيْزِيْكَوِيْذِ مَقَالَةٍ ذِي قَهْرٍ وَتَا عَلَيْكُمْ بِأَثَارِ النَّبِيِّ فَانْه	الْخَلْفَانِ فِي أَعْلَى الرَأْيِ وَالنَّظَرِ إِذَا مَنَعُوا الْكَلْبَ كَانَ اسْتِمَاعُهُمَا مِنْ أَفْضَلِ أَعْمَالِ الرِّشَادِ اتَّبَعَهُمَا
--	---

كَمْ بَايَ نَذِيرٍ بَدَأَ فِي حَبِيبِ بَيْتِ وَصَارَ زَعَامًا قَابِلًا مَكَانَ سُلَيْسَلَا وَلَا لَا يَمْتَنِعُ الدَّارَ أَنْ يَتَحَوَّلَا طَوِيلًا لَعَمْرُكَ مَخْلُوقٌ يُوَدِّعُ الْبَلَا وَلَمْ يَنْجُ عَنْهُمْ كَانَ أَعْمَى أَجْمَلَا وَأَعْوَبَ لَا لِسَانَ إِلَّا لِيَعْقَلَا	تَنَكَّرَ مِنْ كُنَا السُّكْرِ لِقَبْرِ كَلَا وَحَقُّ الْحَارِ لَمْ يُوَافَقْهُ حَارُهُ بَلِيَّتُ بِحَمَصٍ وَالْمَقَامُ بِبِلْدَةٍ إِذَا هَانُ حَرْجُهُ عِنْدَ قَوْمٍ أَنَاهُمُ وَلَمْ تَضْرِبِ الْأَمْثَالَ إِلَّا الْعَالَمُ تَارِيخُ نَعْدَاوٍ أَوْ زَيْنُفٍ خَطِيبُ نَعْدَاوٍ
---	--

است در اول جزو ثانی از وی مناقب نعبد و بزرگی آن مبارک بنیاد و آنچه از محاسن اخلاق
کسان آن منقول شده آورده بعد از آن ذکر مختصری از نعبد او که در جلد و فرات است نموده احوال نجار
بسیار در آن مذکور است و تا ترجمه محمد بن عبد الرحمن ابن ابی ذر بن سیرین بکتاب میشود
اول اسم او که در آن تاریخ مذکور است این است قال الحافظ ابو بکر اخبرنا عبد العزیز
ابن ابی الحسن القرصی قال حدثنا عمر بن احمد بن عثمان قال سمعت ابا بکر الیسا بوری
يقول سمعت یونس بن عبد الاعلی يقول قال الشافعی یا باموسی دخلت بغداد
قال قلت لقال ما رايت الدنيا قال الخطيب النشد القاضی ابو القاسم علی بن
الحسن السرخسی قال النشد ابو سعید محمد بن عبد بن محمد بن خلف الهمدانی نفسه

فَدَى تِلْكَ عِيَالَهُ بِغَدَاةٍ كُلِّ قَبِيلَةٍ فَقَدْ طَفَتْ فِي شَرْقِ الْبِلَادِ وَغَرْهَا فَلَمْ أَرَفْهَا مِثْلَ بَغْدَادٍ مَسْزُولَا	مِنْ أَرْضِ حَقِّ خَطَّتِي وَدِيَارِيَا وَمَسِيرَتِ رَجُلَيْنِهَا وَرَكَابِيَا وَلَمْ أَرَفْهَا مِثْلَ دَجَلَةٍ وَادِيَا
---	--

الزَّائِرُ الْخَوَّارُ الرَّائِضُ الْخَائِضُ وَالْطَّائِفُ الشَّرِيفُ الْكَافِرُ الْغَفُورُ الْغَفْلِيُّ الْإِلَهِيُّ الْعَزِيزُ الْهَوِيُّ

ولا مثلها ارق شاملا ۛ واغوب الفاظ داخل معایا ۛ وکم قابل لوبکان وک مساوقا
 لبغداد لم تر حل فکان جوابیا ۛ یقیم الرجال الاغنیاء باضم ۛ وترمی التوسع بالمقرین الکرام
 کنت خطیب ابو بکر ونام احمد بن علی بن ثابت ابن احمد بن مهدی روز پنجشنبه
 بست وچهارم ذیقعد سال سیصد و سیصد و دو و مستولد شده پدرش نیز مناسبتی بعلم
 حدیث داشت و در آخر این خطب قدم و سماع شروع کرد و بعد از آن سفر کرد و در بصره و کوفه
 و نیشاپور و آصفهان و دیور و تهمدان و رے و حجاز شریف از ابو نعیم حافظ صاحب
 حلیه الاولیاء و ابو سعید تالینی و ابو الحسن بن بشراف و دیگران استفاده نموده و ابن ماکولا
 محدث مشهور است از شاگردان اوست و محمد بن مزدق زعفرانی و دیگر اجله
 این فن از ترغیب او سرسبز شده اند صحیح بخاری در مکه معظمه برستی کریمه
 که از مشاهیر ردة بخارے است در پنج روز ختم کرد و ابو عبد الرحمن اسماعیل
 بن احمد الحیرے نیشاپورے که معروف بفر ربست نیز بخاری را در سه مجلس ختم کرده و آرز
 کشمیهنی نیز بخارے را سماع نموده و وقت مغرب شروع خواندن بخارے
 میکرد و متصل نماز فجر پس میکرد و در همین قسم گذرانید و در سیوم از جاست
 نامغرب و از مغرب تا صبح خوانده رفت و تمام نمود و همین گفته است که این قوت
 دماغ و مهارت در قرائت از نوادر است و بعد از آن که ازین سفر فارغ شد
 در بغداد در حل اقامت انداخت و تصنیف روایت حدیث اوقات خود را
 معمور ساخت تا آنکه بدار الرضوان شرافت صفات از یاد بر شست
 کتاب است و از آنجمله است جامع خطیب و از آنجمله است تاریخ بغداد و کفایت
 و شرفا صاحب الحدیث و السابق و اللاحق المستفق و المقترق و المؤلف و تلخیص المشابه
 و کتاب الرواة عن مالک و تحفہ المقتبس فی اللبس و تمییز المتصل الا سائید و راویہ
 الابناء علی الاباء و غیر ذلک من التصانیف المفیده استے ہی بفباعة المحدثین

و غزو نهم فی فہم حافظ ابوطاہر سلفی در حق تصانیف او گفته است شعر
 تصانیف ابن ثابت الخطیب : الذین لصبی الفض الربیب : برائہ اذروا من
 حوانہ : ریاض الفقی البیظ اللیب : و یاخذ من ماخذ ضایع منها : یقلب الحافظ الفطر
 الاریب : فایستاجتہ دعیم عیش : یوازی عینہا بل ای طیب : و ہر روز ختم
 قرآن میکرد و تبریل و تجوید قرات مینمود و در سفر حج مردم لفظ بلفظ از وی شنیدند
 و با وجود لقب سفر این و در امانہ نمیکرد و آذرا حق تعالی ثروت ظاہر و بوفور بخشیدہ
 بود و بر طالبان آن علم شریف صدقات و خیرات او بسیار جاری بود و در حج چون متصل
 آب زمزم رسیدہ بار از آن آب مبارک سیر سنخورد و دستہ خیر را از خدا تعالی در خواست
 کرد کہ در آن حالت دعا مستجابست اول آنکہ تاریخ بغداد را در اوایت کند و منتشر سازد دوم
 آنکہ در جامع منصور کہ بہترین بقیع بغداد است با ملا و تعلیم حدیث مشغول شود سیوم آنکہ مدفن
 او متصل شہر حافی باشد ہر سہ حاجت او را دادند و الحمد للہ و مرنبہ او در بغداد بجسے آنجا
 بود کہ خلیفہ وقت حکم نمود کہ بچاسن از و عظام و خطیبان و دیگر صنایف علماء حدیثی را ذکر کنند
 تا آنکہ آن حدیث بر خطیب نگذرانند و او اجازت نداد و در زمان او یہودیانی کہ در خیبر سکونت
 داشتند و در وقت حضرت عمر از آنجا برخاستہ در اطراف و جوانب شام منتشر شدند بحضور
 خلیفہ نامہ پیغمبر ظاہر نمود بخط حضرت علی رضی و مہر خباب رسالت علیہ الصلوۃ و السلام و شہادت جمعی کثیر
 از صحابہ مضمون نامہ آنکہ از فلان و فلان قبیلہ یہود جز یہ ساقط کردیم و معاف نمودیم خلیفہ آنرا نزد خطیب ستاد
 خطیب آنرا نال گفت کہ انیمہ زور جعل است زیرا کہ در شہادت معاویہ و سعد بن معاویہ ثبوت بود حال آنکہ
 معاویہ رضی در وقت فتح خیبر مسلمان نبود و شرف صحبت حاصل نکرده و سعد بن معاویہ در غزوہ خندق
 زخم ترنمودہ بود و متصل غزوہ قرظہ وفات اوست در وقت فتح خیبر زندہ نبود چون
 پارس شد بخلیفہ گفتہ دستاؤ کہ من ابع دارت ندرم مال من بہ بیت المال
 میرسد اگر اذن باشد من آنرا بطون خود دادہ صرف نمایم خلیفہ در دو بیت کہ نامباراد کرد

و جمیع اجناس مال را در راه خدا صرف نمود و مفت می خورد و هفتادمی حج رکنه چهار صد و شصت و سی و هفت
 یافت شیخ ابواسحاق شیرازی که از مشایخ شافعیه و در علم ظاهر و باطن جامع جناب
 او را خود برداشته اند و بعد از وفات او بعضی صاحبین بعد از او را بخوابی بدیدند و از حال او پرسیدند
 گفت آنانی رفیع و روح و روحان و جنه تعزیه و یکی از بزرگان آن عهد گفت که من بهر و بید
 بخواب بودم دیدم که گویا مانده خطیب حاضر ایم و میخواهیم که تاریخ بعد از بنا بر عادت نروا و نخواهیم
 و بروست راست شیخ نصر بن ابراهیم مقدسی نشسته اند و بدوست راست ایشان بزرگی دیگر
 نشسته بسیار بجلالت و هیبت که چشم از جالش خیره می شد گفتیم که این بزرگ کیست گفتند
 ایشان حضرت رسول صلی الله علیه و سلم برای شنیدن این تاریخ تشریف آورده اند و این شرف
 عظیم خطیب را رحمة الله تعالی علیه و او را بشعر هم گفت بود این چید قطع از دست قطع

<p>انكبت تبغى الرشاد محضاً مخالف النفس في هواها الشمس تشبهه البدر بحكيه ومن يسر وظلام الليل معتكر تغيب الخلق عن عيني سوء قمر محله في فوادي قد تملكه والشمس قرينه في تناولها ودرت تقيله يومها لاسه وكم حكيم رآه ظنه ملكاً لا تغبط اخ الدنيا لخرقها فالدهر اسرع شئ في قلبه كم مثارب علا فيه منيته</p>	<p>اولنا اولنا اولنا</p>	<p>لا مرد دياك والمعاد الاله وجامع الفساد والدريخك والمرجان من فيه فوجه عن ضياء البدر يغنيه حسيه من الخلق طراد لك القمر وجار روحى مما الى عنه مصطبر وغاية الحظ منه للورى النظر فصار من خاطرى في خده اشر ورد والفق كرفيه انه بشر ولا لذة وقعت عجلت فرحاً وفعله بكين للخلق قد وضعنا وكم تقلد سيفاً من به ذبحنا</p>
--	--	---

امالی محاملی کتابیست مختصر بقید سافزده جزاوش این حدیث است حدثنا السمرقانی
محمد یعنی ابن جعفر ثنا شعبه عن الحكم عن ابراهيم عن علفمة عن عبد الله
عن النبي صلى الله عليه وسلم انه صلى الظهر خمسا فصبحا سجدتين بعد ما سلم
قال شعبه وسمعت حمادا وسليمان يحدثان ان ابراهيم كان لا يدري ثلثا
صلى خمسا محاملی هم از محمد ثانی بغدادی و مشایخ آن مبارک بنیاد است کنیت ابو عبد الله
احمد بن محمد طیبی بغدادیست و او را قاضی حسین نیز گویند زیرا که بر قصار کوفه نایب
شصت سال ماند تولد و زاول سال و صدوسی و پنج است و آئینه او طلب او در سال چهل و چهار از
ابو خذافه سبی که صاحب خیمه موطن است و از شاگردان امام مالک است اخذ اشعار کرده و از عمر بن
فلان و احمد بن المقدم و یحیی بن ابراهیم و رقی و محمد بن عیسی و زبیر بن بکارد و دیگر علماء آن طایفه
روایت کرده و دارقطنی و ابن حبیب و دیگر محدثان عمده اقتباس نموده اند و او را قریباً و سر
از اصحاب سفيين بن عيينه و حماد بن محمد بن علفمة و در مجلس اطار او قریب به هزار کس حاضر
می شدند و آخر از قصار استغفار نموده و مادام که در خدمت بود محمود خلایق بود هیچ کس انگشت
و اتهام بر او نه نهاده و در کوفه خانه خود را مجمع علم ساخته بود هر روز مردم برای شغل
علم شریف و در خانه او جمع می شدند و فایده های گرفتند محمد بن حسین که یکی از بزرگان عهد بود گفته
است که من بخواب دیدم که گویا گوینده می گوید حققت از احل بغداد بکبر محاملی اطار او دفع یکصد و دوم
ربیع الثانی سال صدوسی بعد از فراغ از مجلس درس حدیث موافق عادت خود بر فراست می رفت
شده و بعد از بازگشته روز وفات یافت فواید ابو بکر شافعی که آن را عیال نیات نیز گویند
زیرا که شیخ ابو طالع محمد بن محمد بن ابراهیم بن عثمان شافعی این کتاب را روایت کرده و نسبت
باوشه برکشیده یکی باز در جزاوست و دارقطنی را با حیات او را جدا نوشته رساله مستقل که گفته اند
است و در وقت تحصیل اجازت و سماع آن را می خواند اول با حیات این حدیث **قال فی الخبر**
الشافعی ثنا محمد بن الفرج الاثری و احمد بن عبد الله الرسی قال ثنا محمد بن کناسة قال ثنا

اسمعیل بن ابی خالد قال قلت لانی جلیفة هل رأیت رسول الله صلی
الله علیه و آله وسلم قال نعم وکان الحسن بن علی تشبهه حدثنا موسی بن
اسمعیل بن عمران قال ثنا اسمعیل بن علی قال اجزنا خطلة الدوسی من
النسب لک قال قیل یا رسول الله الرجل یلقی صدیقا و آخا فحسب له قال
لا قال فیلزمه و یقبله قال لا فایضا فحی و یا خذ بیدک قال نعم
آنیز از محمد بن عسکری است و در بغداد سکونت داشت تولد او در چهل و ست که شریعت
متصل واسطه در سال دو صد و شصت تولد او است و در سال هفتاد و شش از غار طلب است
عاش محمد بن عبد الله بن ابراهیم عبد ریه است و او بزر بود جامه های فروخت از موسی
بن دشا که احقر بن اصحاب اسمعیل بن علی بود استفاده این صنعت نموده و از محمد
بن شداد که خاتمه یاران یحیی القطان بود نیز تکمیل کرد و از ابو بکر بن ابی الدنیا و ابو قلاب
رقاشی و دیگر محدثان اجله نقل نموده و بسوی جزیره مصر و شصت و دو برای طلب
این علم شریف سفر کرده و اترقطنی و عسبر بن شاهین و ابن الحاملی و ابو طالب بن غیلان
و ابن بشران و ابو علی بن شاذان و دیگر رؤساء این فن شاگردان او و اترقطنی و
خطیب و اترقطنی و توصیف کرده اند وفات او در سال صد و پنجاه و چهار است
چهل و شش که از او زبان عرب را چون گویند از تصانیف محمد بن اسمعیل الطوسی و شاذان
حدثنا عبد الله بن یزید قال ثنا عبد الرحمن بن زیاد عن عبد الله بن یزید عن
عبد الله بن عیسی و رضان رجلا قال رسول الله من المسلم قال من سلم
المسلم من یدله و لسانه قال فمن المؤمن قال من امنه الناس علی انفسهم قال
اموالهم قال فمن المهاجر قال من هجر السیئات قال فمن المهاجد قال من جاهد
نفسه لله عز و جل کتبت و ابو الحسن نام محمد بن اسمعیل بن سالم بن یزید کندیت بالولاء و ساکن شهر
طوس است که حالا در مشهد مقدس آباد است یکی از مشایخ شایخ خراسان است از یزید بن یزید

و بصر بن یحیی بن عبید خدا علم حدیث مفورده و کلان ترین شیوخ او فخر بن قسبل بن
 خیرمه و ابو بکر ابی داود و از وی شاگردی کرده اند و او از اجله علماء و از اولیاء ابدال
 وقت بود محمد بن افع گفته است که من یارب او کرده ام بلاشبده مشایخه اصحاب
 پیغمبر بود روزی اسحاق بن اهویر از معنی این حدیث سوال کردند علی بن عبد السلام
 الاعظم گفت محمد بن اسلم و اتباع پنجاه سال است که او را امتحان کردم سرگز
 خلاف سنت از وی حرکتی بوقوع نیامده و چون وفات یافت بروی هکله کس نماز گذاردند
 و در وقت خود او را با امام احمد بن حنبل تشبیه میدادند وفات او در محرم سال دو صد و چهل و دو است
 چهل حدیث استاد ابو القاسم شیری قال استاد ابو القاسم عبد الکبیر القشیری فی کتاب
 طلب العلم حدثنا السید ابو الحسن محمد بن الحسین قال ثنا ابو بکر محمد بن علی بن ابی شینا
 محمد بن یزید السلمي ثنا حفص بن عبد الرحمن ثنا محمد بن عبد الملك عن هشام بن عمار عن
 ابيه عن عائشة رضيها سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الله اوحى انه من مسلك
 مسلكا في طلب العلم سلكت به طريق الحق ومن سلبت كبريتا اثبتته عليه ما الجنة وفضل في
 علمه خير من فضل في عبادة و ملاك الدين الورع از تصانیف ابو القاسم شیری مشهورتر
 آنها رساله تفسیریت و تفسیریت نهایت کلان و آن بهترین تفاسیر است و کتابهای
 سیمی بنو القلوب و دیگر کتاب لطایف الاشارات و کتاب الجواهر و کتاب حکام السماع و
 کتاب داب الصوفیه و کتاب عیون اجوبه فی فنون الاسبله و کتاب المناجاة و کتاب المنتهی فی نکات
 اولی المنی و شرة ایشان معنی است از تعریف و توصیف ایشان نام ایشان عبد الکبیر بن هرون
 بن عبد الملك بن طلحه بن محمد القشیری النیشاپوریست در زهد و تصوف سرآمد اهل زمان خود بود و در ایشان
 صغیر السراج بود که پدر ایشان فوت شد و ایشان را در عالم طفولیت صحبت ابو القاسم بنی که در علم ادب و عبرت مشهور
 دست ۱۰ علم ادب و عبرت از وی گرفت بعد از آن در مجلس حضرت شیخ ابو علی دقاق حاضر می شد و مشوق طلبت پیدا کرد و شیخ دقاق
 دقاق فرمود که اول از علم دینی خود را بگو بعد از آن مجلس ابو بکر طوسی قندهار است آمدت نمودند تا آنکه از قندهار فارغ شدند

بعد از آن در مجلس درس استاد ابو بکر بزرگ که اصولی و منظم مشهور است آمد و وقت شروع کردند و بزرگ
 هر دو فن تکمیل تام نمودند بعد از آن در مجلس ابو اسحاق اسفراہنی داخل شدند و تصانیف ابو بکر بن
 الباتلانی را گرفتند بعد از این به شیخ ابو علی دقاق دختر خود فاطمه را بایشان انکاح کرده دادند
 و در صحبت خود داشتند بعد از فوت ایشان با شیخ ابو عبد الرحمن سلمی صحبت داشتند و فیض باطن
 و طایب برگرفتند و احوال عالیہ و مجاہدات و تربیت مریدین و تذکیر و نصیحت بعبادت شیرین آثار
 نصیب ایشان شد و بی نظیر وقت خود گشتند و ایشان در سوارکاری و سلاح داری عجب سستی بود
 که درین امر پیش ازین صحبت بودند از محمد بن عمده مشل آبی الحسن بن بشران و ابی نعیم اسفراہنی
 و ابی الحسن خفاف و علی بن عبد الرحمن ابوازی سماع حدیث نمودند و در تفسیر و حدیث و کلام اصول
 و فقه و نحو و شعر کما بت مہارت کلی داشتند ابو بکر خطیب حدیث بعد از اوز ایشان روایت دارد
 و پس از ایشان عبد المعزم و بنیرہ ایشان ابوالاعلیٰ سعد بن عبد الرحمن بنیرہ گروان بر شید ایشان بودند و بیک شنبہ
 شانزدہم ربیع الثانی سال چہار صد و شصت و پنج رحلت نمودند و در احوال ایشان بتواتر منقول است
 کہ در مرض موت توافل کہ مقرر داشتند از ایشان برگزوفتند و ہمہ نماز تا استاده ہمہ کردند
 ابوتراب مباحی ایشان را بعد از وفات بخوابید و بر سید گفتند کہ من در عجبش و راحت نظم شعر ہم
 میکردند این دو بیت از ایشان مشہور است و در کتب تصوف مذکور است شعر

مقی الله و قاتکت اجل بوجہکم
 اقمنا زمانا و العیون قریرة
 و این قطعه نیز از ایشان است قطعہ
 و السحر من طرفک مسروق
 عتبدک من صدک مسروق

و شعر اہوی فی روضۃ الاسرار
 واصبحت یوماً و احب من سوارک
 البکد من وجہک مخلوق
 یاسیدکایم من حب
 چہل حدیث ابو بکر اجتری در حدیث یا فریم

میگوید اخبارنا خلف بن عمر بن محمد بن علی قال حدثنا محمد بن طلحة التيمي ثنا عبد الرحمن
 بن سالم بن عبد الرحمن بن ساعدة عن ابيه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم

در وقت خود یکانه عصر بود درین فن حافظ عبد الغنی متقدسی حافظ عبد القادر زبانی
 حافظ ابو بکر محمد بن موسی حارثی و دیگر محدثان عمده شاکردان اویند از تصانیف او آنچه بدان
 بر مقتدین پیش برده چند کتاب نافع است از انجده است کتاب تهیم معروفه الصحابه که گوید از
 کتاب ابو نعیم است و کتاب لطولات است که مثل آن از متقدمین صنف نشده بسیار چند
 نوشته است لیکن در آن کتاب ابیات و موضوعات بسیار مندرج است بی تمیز اعتماد بر آن
 نباید کرد و کتاب تمة العربین که از آن عبور او بر لغت عرب بوده کمال ثابت می شود و کتاب
 الطائیف و کتاب عوال التابیین و قوت حافظه او باین مرتبه بود که یکبار از یاد خود کتاب علوم حدیث
 للحاکم در مقام مقابله نمره خوانده رفت و در تعجف و استغنا از داران مرتبه عالی داشت از یکچند
 و نیاز قبول نمیکرد جز قلیلی از مال داشت و از منفعت تجارت آن قوت بر سر میرد یکبار شخصی در منزل
 مالکثیر با و داد که ترا و صحنی و کرد ایندم تا در استخوانش صرف کنی گفت من قبول نمیکنم مگر ترا و صحنی
 دلالت خواهیم کرد که اینکار را بوجه حسن بهتر از من سزا انجام دهد و خیلی در متواضع بود کسی را
 همراه نمیکرفت چون حاجی میرفت حافظ عبد القادر زبانی گفته است که یکین سال نزد وی بود هر
 دو وقت آمد رفت کردم در نیمت از وی چیزی که خلاف شرع و مروت باشد ندیدم نه منم جادای
 الاول یا پسند و شهادت و یک وفات یافت و اتفاق عجیب این شد که هنوز از دفن او فارغ
 نشده بودند که باران بسیار هجوم آمد و سوسم کر ما بود و آب در اصفهان آن روز ما کینا
 بود بعضی از صاحبان آن زمان خبر دادند که من جناب سالت را علیه الصلوة والسلام بخواب
 دیدم که او یا وفات یافته اند پیش معتبری رفتم او گفت که اگر خواب تو راست است است امامی از آن
 سلیم که بی نظیر وقت باشد رحلت نماید زیرا که همین قسم خواب نزدیک علت امام شافعی بود
 بودند و نزدیک وفات سفیان ثوری امام احمد حنبل نیز بمیز خواب گفت که هنوز قائم شده
 بود که خبر وفات حافظ ابو موسی در کوچه و بازار شایع شد حصن حصین و در مختصر
 او که عتده و جنة است از تصانیف شمس الدین محمد جزیری است که بجهت

كمال شهرت این کتاب حاجت بفعل فقره از این نیست اما از تصانیف نافره این بزرگ
 کتابی و یکر دیده شد عقود الالهی فی الاحادیث المسندة والعوالی ویا جبه ان یقوت
 الحمد لله المعین لانقل الكتاب والسنة واشهد ان لا اله الا الله وحده
 لا شریک له ذو الفضل والمثی واشهد ان محمدا عبده ورسوله الهادی الی
 طریق الجنة والمرسل الی الناس والجنة صلی الله علیه وسلم وعلی
 الله واصحابه صلوة تکتفی عن لنا رنعم الجنة وسلم وشرف وکرم
 وبعد فهذه احادیث مسلسلات صحیح وحسان وعوال صحیحی عشارته
 عالیة الشان لا یوجد فی الدنيا اعلی منها ولا یحسن لموسی الا عرض فیها اذ قد
 الاستقام صلوة قرب من الله تعالی ورسوله صلی الله علیه وسلم ثم انی خستها باقتضای
 تلاوت القران العظیم الی النبی الکریم علیه افضل الصلوة والسلام ثم بانصال
 الصحابة وليس حرقه القنوة العالیة الرتبة ولقبتهایں سم سلطان الاسلام رئیس ملوک
 الانام معلی کلمة الایمان معینا کلمة والشریعة والالین شاه زخم مجاهد نصر الله به
 الاسلام علی عمر الزمان الحدیث الاول اخبرنا الشیخ الصالح المرحله الحدیث الثقة ابو الشبا
 محمود بن خلیف بن محمد بن خلف المنحی قرات من علیه یوم الاحد العاشر من صفر سنة تسع
 وستین وسبع مائة بد مشق المحررته وهو اول یحد سمعة قال یا شیخ الشیخ العارفین
 الدین ابو حفص عمر بن محمد بن عبد الله السهروردی وهو اول یحد سمعة منه قال اخبرنا الشیخ الصالح
 ست الدار شهده احمد الکاتب وهو اول یحد سمعة منها قالت اخبرنا طاهر الشیخ وهو اول یحد سمعة
 قال اخبرنا ابو صالح احمد بن عبد الملك المؤدب وهو اول یحد سمعة منه بسنده الی عبد الله بن عمرو بن
 القاص من رسول الله قال لا یجوز ان یحکم فی الارض حکم من فی السماء هذا
 حسن اخرجه ابوداود وفي سنة الترمذی ثم قال یحد حسن صحیح کنت صاحب حصین
 ابو الخیر یاشق قاضی القضاة شمس الدین محمد بن محمد بن علی بن یوسف دمشقی بعد ان شریزی شد وشهد

بعد از آن شیرازی شه و مشهور باین الخیری نسبت بخبره این عمر که در ملک یار بکر متصل بموصل واقع
 است و این خبر به دریای شور منیت و زمین جلد و فزات زمین محصور است بدین تاجر بود و تا
 مدت دراز او را فرزند روزی نمی شد چون بچ کعبه رسید آب زمزم خورد و طلب دلا و نمود
 حق تعالی او را این فرزند بزرگوار عنایت فرمود به سبب و پنجم ماه رمضان بعد از نماز تراویح
 شب نهم از سال عجب و یک ربع از هفتصد سال هجری در دمشق تولد شد و در همانجا نشو و نما
 یافت و از حافظ عماد الدین بن کیش رفته و حدیث اموات امامیة استعداد او از فن حدیث
 بر نشد و طلب علم قرات نیز به مستولی گشت از ابن امیل و صلاح بن ابی عمر و ابن کثیر و حاکم
 بسیار تحصیل نمود و علم نمود از عزالدین بن جماعة و محمد بن اسماعیل البخاری نیز اجازت دارد بقتا به
 که دارالملک مصر است و اسکنه رید و دیگر بلاد مغرب گردید و علم قرات را تکمیل نمود و در آن مهابت
 کلمه پیدا کرد و در مصر مد رسد بنا کرد که آن را دارالقرآن نام نهاد و بعد از آن در بلاد الروم داخل
 شده و در آن ملک وسیع علم قرات و حدیث را نشر فرمود و مردم را بفتح عظیم بسبب و رسید
 خصوصاً بایت علم قرات در ممالک اسلامیة او را مسلم شد و مردم خوش شغل و خوش لباس و زبان
 آور و ضعیف و بلوغ در ملک روم او را امام اعظم لقب داده بودند و بارها بطواف مشرف گشت و آخر او
 شیراز استقرار گرفت و اوقات او محصور بود بهین سه شغل یا قرات قرآن با اسماع حدیث عبادت
 و در اوقات او بکثرت محسوس بود با وجودی که مردم برای طلب این دو علم شریف بروی هجوم و ازدحام
 داشتند و او را در عبادت هم وظیفه داشت هر روز آن قدر تصنیف میکرد که یک کتاب جدید میگفتند
 می تواند نوشت و در سفر و حضر بیدار و قایم الدلیل میماند و هرگز روزه دو شبانه و پنجشنبه از وی فوت نشده
 و سه روزه از هر ماه نیز روزه می داشت و مولفات او همه مفید و مانع افتادند فی القرات العشر که
 خبیه شهرت دارد و محقق و تقریر الشریع نیز مشهور است و منظومین شرک او را طبعه الشریع نام نهاده
 نیز مروج و متداول قرات است و از کتب غیر مشهوره اما لادله الواضحه فی تفسیر سورة الفاتحه است
 و ابجال فی اسماء الرجال و بدایة الهدایة فی علوم الحدیث و الروایة و توضیح المصباح که شرح مصباح همد

در ستم جلد غیب نوشته و لکنه احمد فی با بطلی بمبند احمد و لتعریف بالمولد الترفیع مختصر ان بحر
التعریف و انشی الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب و بحیره العلیه فی علم العربیه و دیگر تصانیف
نیز در او چنانچه علامه ابوالقاسم عمر بن فهد در بحر شیخ و الدخود حافظ تقی الدین بن هبیتی و نه از موفقات
این بزرگ ذکر کرده یوم المجمل آن شصت و سی و سه و قافا است و نظمی پیدا در از جمله قصید بنو ابی این

الْآيَةُ سَوْدُ الْوَجْهِ الْخَطَايَا

فَمَا لَعَبْدُ التَّقَى إِلَّا الْمَصْلَى

و در توضیح حدیث که مسلسل با ولایت است می گوید

كُلُّ الْأُمُورِ فِي أَوَّلِ الَّذِي ظَلَمَا

قَابِلَا يَرْحَمُ الرَّحْمَنُ مِنْ رَحْمَا

و در بیت محفوظ خاطر است نظم

وَبَيَضَتِ السَّنُونُ سَوَادَ شَعْرَا

وَمَا لَعَبْدُ الْمَصْلَى غَيْرُ قَبْرَا

تجنب الظلم عرض کل الخلاق فی

و ارحم بقلبك خلق الله كلهم

در فدی که ختم شایر ترمذی در مجلس و شده و شاکر و ان از خواندن فارغ شده نداین بیت لطیف انشا فرمود

وَعَزَّ تَلَا قِيَهُ وَنَاءَتْ مَنَازِلُهُ

كَمَا فَاتَكُمْ بِالْإِسْمِ هَذَا شَمَائِلُهُ

اخلائی ان را مقرر زیارت مکه

فَعُوْجُوا عَلَى حَبْرَانِهِ وَأَسْئَلُوا لِي

و در باب مدینه منوره می گوید قطع

فَلَا تَقْدُلُونِي إِنْ قَتَلْتُمْ عَشْقَا

وَعِنْدِي إِنْ أَلَيْسَ فِي عَيْنِهَا الرِّزْقَا

اخلاق ان شطح الحبيب رابعه

فَاتَكُمَا أَنْ تَبْطُرُوهُ بَعِيْنُهُ

و در شوق بیکه معظمه می گوید قطع

وَوَافِيْتُمْ مِنْ جِدِّ جِجْ لِعِمْرَةٍ

وَأَوْفُوا بِعَهْدِكُمْ لَا تَكُونُوا كَالرَّ

مَدِينَةِ خَيْرُ الْخَلْقِ تَجْلُو النَّاطِقِي

و قد قيل في رِزْقِ الْعِيْرِ نَشَامَةٌ

کتاب مجمع بین الصیغین للحمیدی احادیث صحیحین را بر ساینده صحابه ترتیب داده و مرتبه

ثالثه که مرتبه کترین است مسند انس بن مالک است تا آنجا بنظر اقامه الحروف نرسیده و خطبه در از

و بیجا هر نوشته گنیت او ابو عبد الله و نامش محمد بن ابی نصر فتوح بن عبد الله بن مستوح بن حمید

از دمی حمید اندلسی است و او را میر فی نیز گویند نسبت بوطن جاضر او و ظاهری نیز گویند بنا بر نسبت

بذنب ظاهریه یعنی ظاهریه صفات نه ظاهریه منسروع در اندلس متصرف شام و عراق و
 حرم شریف تحصیل سماع حدیث نموده و آخر سکنیت بغداد و شاکر در شیدان بن خرم طاهری
 بود و از ابو عبد الله قضاعی و ابو عمر بن عبد البر و ابو بکر خطیب دیگر محدثین عمده سینه
 استفاده نموده تولد او دهمین و دوازدهم اولی از قرن خامس است و در مکه معظمه با ثریه مروزیه
 که راویه بخاری است ملاقات نموده و روزی ابو بکر بن میمون بر در حجره او آمد و گفته
 در را حرکتی داد تا استیذان باشد حمیدی را از آن غفلت شد ابو بکر بن میمون نشست
 که چون مرا منع نکرد از آن است در حجره در آمد ران حمیدی مکشوف بود بر حمیدی این امر
 بسیار شاق شد تا دیر میکشید و گفت از آن باز که تمیز و شعور پیدا کرده ام تا این وقت
 ران مرا کسی برهنه ندیده ام این را که لاکه از مشاهیر محدثین است یار و دوست حمیدی
 بود گفته است که مثل حمیدی در پاکی و نزاهت و عفت و تورع و تشاغل بعلم هیچکس را
 ندیدم و در فن معرفت علل حدیث و تحقیق معانی بر طبق اصول مهارت تمام
 داشت در علم عربیت و ادب و حل تراکیب قرآن مجید و دریافت لطایف بلاغت
 آن نیز دستگامی کلی نصیب او بود از تصانیف او و را این کتاب تاریخ اندلس
 که مشهور است نام او جذوة المقبض فی تاریخ اندلس و کتابی دیگر است منجمی کل
 تاریخ الاسلام و کتاب الذیج المسبوک فی وعظ الملوک و کتاب مخاطبات الاقطار
 فی الکتابات و اللقار و کتاب حفظ البجار و کتاب فی النمیمه و شعری هم دارد لیکن در وعظ
 و نصیحت مردم بسیار در مجلس خانه او را امتحان کردند هرگز ذکر و نیازی زبان او زبانه
 بود و وفات حمیدی هفتم ذی حجه سال چهار صد و شصت و هشت فعات یافت
 و ابو بکر شاشی که از مشاهیر فقهایی شافعیه است بروی نماز جنازه خواند و خبر
 شیخ ابو اسحاق شیرازی مدفون شد و وی قبل از موت بارها بظفر که رئیس
 الروساء بغداد بود و این خدمات از خدمات عمده آنوقت بود که صاحب بن تتر

چو دهری تمام شهر میشد وصیت کرده بود که مرا نزد بشر حافی دفن خواهم کرد و پس
از سار در آنوقت بسبب مانعی با او دیگر خلافت وصیت او را عمل آورد و بعد
موت او را بنجواب دیدند که نصایت کلد و شکایت این سیکندنا چار در ماه
صفر سنه نود و یک از آنجا نقل کرده متصل بشر حافی مد فوش ساختند
کرامات حمید کفن او تازه و بدن او هرگز
نکاهیده بود و خوشبو از وی تا دور بر رفت این قطعه از شاهنیر طبرستان او را می بینایانم منقید

لقاء الناس ليس يفيد شيئاً فأقلل من لقاء الناس لا وأيضاً كتاب الله عز وجل قول وما اتفق الجميع عليه بداء فدع من صد عن هذى وخذها	سوى الهيزان من قيل وقال لاخذ العلم او اصلاح حال وما صحت به الا ناء دينة وعودا فهو عن حق مبين تكن منها على عين اليقين
---	--

و این قطعه را معلوم می شود که او در فروع تیر ظاهری بود چنانچه جماعه از احوال نویسان و نیز نوشته
و گفته اند ظاهر تیر خود را فی الجمله انعامی گردود و فیح الطب شیخ شهاب الدین مقری مذکور است که از تصانیف
او کتاب من ادعی الایمان من الایمان کتاب تیسیر السبل الی علم الریاض و کتاب الاصل و قد و از نظم

ایچند بزرگوار است و برب القلوب هم من کان قول رسول حاکمه ولا یضرب الفقیه یش استفاء به ان تاه ذو مذهب فی فقه مشکله من لم یکن للعلم عند فناء ارح ما یعلم علی المرء طول حیاته وله الفت المنوی حتی نیست خوشتر	فرض و اهل الحديث الماء والزهر فلا شهوة له الا الا لزیکر عند الجبل والاکا کانی الظلم لاح الحديث فی الوقت کالعلم و فان یثاته کفناثه فاذا انقضی احیاء حشر ثناته وصرت جنات فی لصباية مولعا
--	--

کرامات حمیدی

الشهاب لمواظبة الاداب للقضا عی ودر خطبه اش می گوید الحمد لله القادر الفذ الحكيم
 الفاطم الصمد الكريم + بلغت نبیه محمد صلی الله علیه وسلم مجامع الکلم
 وبدا بحکم بشیرا ونذیرا + وداعیا الى الله باذنه ومראה منیرا + صلی الله علیه
 وعلى اله الذین اذعنهم الرجس وطهرهم تطهیرا + اما بعد فان فی الالفاظ النبویة
 والاداب الشرعیة جلالة لقلوب العارفين + وشفاء لادواء الخلقین + لصمدوا
 عن الموبد بالعصمة * والمخصوص بالبین والحكمة + الذی یدعی الی الهدی *
 ویبصر من العمی * ولا یطق عن الهوی + صلی الله علیه وسلم افضل ما صلی علیه علی احد
 من عباده الذین اصطفی * وختم آن کتاب باب دعائیه فقل می کند اللهم انی اعوذ بک
 من عمل لا ینفع وقلوب لا یخشع ودعاء لا یسمع ونفس لا تشبع اعوذ بک من شر
 هؤلاء الاربعة الی اخر الباب وهو مشتمل علی تعویذات کثیرة نافعة کنت اذ هو
 وناش محمد بن سنان بن جعفر بن علی هت که القضاة وشافعی وحنفی بود ودر نسبت و قضا عی گویند
 نسبت بنی قضاة قاضی مصر بود از ابو الحسن بن جضم و ابو سلم بن محمد بن احمد کاتب و ابو محمد بن النخاس
 سماع و ابو محمد بن صاحب جمیع مین الصمیمین کرد اوست و محمد بن یرکات السعید و ابو سعید عبد الجلیل
 نیشاپوری نیز از تلامذه اوینده از تصانیف او و در اشهاب که بنایت مشهور است تاریخ است مختصر و
 بترجمه القصصای قریب بنجمر و خواهد بود از سبب الخلق تا زمان خود بطریق اختصار در آن درج نموده
 و کتاب اخبار الشافعی و مجموعه شیخ خود و کتاب سنن و احکام نیز تصنیف کرده و ابو بکر خطیب و ابو نصر بن
 نیز تلمذ او کرده اند در مصر و راه ذی حجر سال چهار صد و پنجاه و چهار وفات یافت خطیب ابو حامد
 عمر بن محمد بن فرج در مدح کتابت بها حین بیت خوب جار و نوشته می شود بیست

اذا قلت توارى التور	شبه السماء صارتا مستورة عنا
مات القاتبا له تبصير	فأفرغ هديت الاشهاب نوره
ولما انشروحت له صدور	يشق جواهره القلب من العم

فاذا اتى فيه حديث محمد
وترجم على القضايا الذب

خذ في الصلوة عليه يا خور
جمع الشها فيبعية مشكول

ويكرى نيزو يمين معنى كفته وروايد صدق واستخى ثم كرم كتاب السبع الاقاليد نوره

هذي حكم مانوره وبيان
بالفحديث بقدرها ما بيان

نطلع من افق النبي محمد
اذا التاج في جوا النبوة نوره

اشار بتصد بقره الثقلان
محمد بن اسحاق بن خزيمة هت درج خودى كويد حد ثنا عبد الوارث بن عبد الصمد
ابن عبد الوارث قال ثنا ابى قال ثنا حسين المعلم عن عبد الله بن يزيد عن
عبد الله المزني حدثنا عن رسول الله صلى الله عليه وسلم صلى قبل المغرب
ركعتين ثم قال صلوا قبل المغرب ركعتين ثم قال في الثالثة لم يشاء ان يحسبها
الناظر سنة كتاب المستقى لابن الجارود وادى كتاب كويا سخرج است مجرى ابن خزيمة
ليكن انما كوده هت بر اصول حاويث وى ولها مستقى نام كوده وتصنيف ابو محمد عبد الله بن
علي بن الجارود وراخر مشقى ميگويد اخبرنا محمد بن عبد الله بن عبد الحكم
ان عبد الله بن نافع حدثهم قال ثنا هشام بن عروة عن يزيد بن اسلم
عن ابيه عن معاوية لما قدم للمدينة حاجا جاءه عبد الله بن عمر فقال معاوية
حاجك يا ابا عبد الرحمن قال حاجتي عطاء المحزون فاقر ايت رسول الله صلى الله
حين حله سبي لم يجدا باول منهم كتاب الاواب المضروب للجارمي ابن كتاب عبد
نه خبر هت در آخرين كتاب فقه هت قال الامام الحجة ابو عبد الله عليه السلام لا يكن بعضك تلفا
حدثنا اسماعيل بن الجعفي قال اخبرنا محمد بن جعفر قال ثنا زيد بن اسلم عن ابيه
عن ابن الخطاب قال لا يكن حبك كلفا ولا بعضك تلفا فقلت كيف ذاك قال اذا حبست
كلفك كلف الصبي اذا البغضت احببت لصاحبك التلف كتاب فقه الدين

للتجاری کتاب الحجة للنسائی و احوال امیر و کتاب تفصیلا اطلاع ثبت کتاب عمل الیوم
 و الیوم للنسائی و درین کتاب در باب فضل قزاة قل براتند احدی که بدو شافقتی بین سبید ثنایا
 ابو عوانه حسن مهاجر الی الحسن بن رجل من اصحاب النبی صلعم قال کنت باسیر مع النبی فسمع
 رجلا یقرع قل یا ایها الکافرون حتی ختمها فقال قد بری هذا من الشریک ثم سنا فسمع
 آخر یقرع قل هو الله احد فقال اما هذا فقد غفله مستحسیدی و ابن حمیدی غیران حمیدی است
 که صاحب الحجج بن یحیی است و مقدم است بر این سبب از ان یزید اگر مشهور بخجاری است و شاگرد
 سفین بن عینیة از فضیل بن عیاض و مسلم بن خالد نیز اخذ کرده در او اسنادش میگوید که حدیثنا محمد
 بن علی بن الربیع السلمی عن عبد الله بن محمد بن فضیل بن ابی طالب عن جابر بن عبد الله قال قال لی یا
 جابر اما علمت ان الله تعالی احیا اباک فقال له تمن قال احیی فی سبیل الله ثم اخرجه
 فقال جل و علی انی قضیت انهم لا یرجعون کنت ادا ابو بکر و نام ابو عبد الله بن الزبیر است و او در شی
 اسدی حمیدی میگوید و او از کبار اصحاب شافعی رخ شمرده اند و او خواسته بود که در حلقه امام شافعی
 بنشیند لیکن ابن عبد الله حکم و دیگران بر وی نصب کرده مانع آمدند و تجاری و ذبی و ابو ذر و شکران
 او بنید ابو حاتم در حق او گفته است که اثبت الناس فی سفین بن عینیة الحمیدی و امام احمد بن حنبل در
 حق او فرموده الحمیدی عنده الامم و فاته او در مکه سال و صد و نوزده و اثنی عشر مجسم ابن جمیع
 نام او محمد بن احمد بن محمد بن عبد الرحمن بن یحیی بن جمیع است و او را صدادی و غسانی نیز گویند صاحب
 رحلت بود در بلاد بسیار گشته و از ابو سعید بن الاعرابی و ابی العباس بن عقیقه و ابو عبد الله محاسنی
 و دیگر علماء آن عصر سماع دارد و در مکه و تبعة و کوفه و بغداد و مصر و دمشق علماء بسیار را در یافته بخانجه
 معجم او بران دلالت دارد حافظ عبد الغنی بن سعید و تمام رازی صاحب فرائد و محمد بن علی صوری
 و بسکرا و حسن بن جمیع و دیگر مردم بسیار از وی گرفته اند و رسالی مسمی صد و پنج متولد شده و در سال
 چهار صد و دو و در ماه رجب و فاته او است هزاره ساله بود که صوم دهری شرح نمود و تا آخر
 عمر بدان قیام کرد و فوت نشد ابو بکر خلیف و دیگر علماء ابن فن او را توفیق و تعدیل

کتاب عمل الیوم و الیوم للنسائی

سند حمیدی

معجم ابن جمیع

مؤدده اند خطیب گفته است که سوا سندی من یقی بانام در صحیح خود سیکر یجد ثنا محمد بن احمد بن محمد
 بن عیسی بن عمار الطار مغیرا قال حدثنا عبد الله بن محمد ثنا سفین بن عیینة
 عن اسماعیل بن قیس بن غزوة قال انا رسول الله صلعم فقال ما یغیر النجاریان یعلم
 میخضرقه الخلف والکذب فحش بوءه بالصدقة معجم ابن قانع نام او کنت او
 ابو الحسین عبد الباقي بن قانع بن مرزوق و النقی است و او اموی است بالولاء ساکن بغداد
 بود از عمارت بن الی اسامة و ابراهیم صاحب معجم سرب و محمد بن سلمه و اسماعیل بن
 الفضل الحنفی و الهیثم بن الهیثم لم یس و دیگر مردم ان طبقه روایت دارد و در علت بسیار
 کردن و حدیث بسیار فراهم آورده و در قطعی و آبرو علی بن شادان و ابو القاسم بن شهر بن
 و دیگران از روی روایت میکنند بدقانی گفته است که علماء بغداد و اورا توین میکنند
 و مقبره شمارند و نزد من ضعیف است و در قطعی گفته است که حافظه خوب داشت اما
 خطا میکرد و خطیب گفته است که در آخر عمر او را اختلال عقل و سوء حفظ رو و در سال
 دو صد و شصت و پنج و لاوت او در سال سه صد و پنجاه و یک در ماه شوال وفات
 اوست در معجم خود میگوید حدثنا ابراهیم بن الهیثم البلیدی قال حدثنا ابو صالح قال حدثنا
 معوية بن وهاب عن عبد الرحمن بن حذیف عن ابیه عن کعب بن عیاض قال قال رسول الله صلعم لکل امته
 فتنه و فتنه امتی المال شرح معانی الآثار للطحاوی و در او اثنا عشر باب سیکر یجد قال الامام حافظ ابو جعفر
 احمد بن محمد بن سلامة الطحاوی سألنی بعض اصحابنا من هل العلم ان اضع لهم کتابا ذکر فیهِ
 الآثار المروية عن رسول الله صلعم فی الاحکام التي یتوهم اهل الایمان و الضعفة من اهل
 الاسلام ان بعضها یقتضی بعضا لقلة علمهم بنیائنها من منسجها و ما یجب العلم منها
 لما فیها له من الکتاب الناطق و السنة المجمع علیها و اجعل لذلك ابوابا اذ کنت فی کل باب
 منها النافع و الممنوع و قایل العلماء و احتیاج بعضهم علی بعض و اقامة الحجج لمن یصح عنده
 قوله منهم ما یصح به مثله من کتاب و جامع او تراجم من اقوال و ایل الصحابة و تابعیهم

معجم ابن قانع

شرح معانی الآثار للطحاوی

واین نظرت در ذلک و بحث مجتهدان بدانکه استخرجت منها الباطن علی الفی فی الذی سأل و
 جعلت ذلک کتابا ذکرته فی کتاب منیها جناسا من الاجناس اول ما ابتدأت بکتابه
 من ذلک ما روی عن رسول الله صلی الله علیه و آله فی الطهارات من ذلک باب الجاء فیها النجاسة حدثنا
 محمد بن خزیمة بن راشد البصری قال ثنا حجاج بن منهال قال قال خبرنا حماد بن سلمة عن محمد
 بن اسحاق عن عبید الله بن عبد الرحمن عن ابی سعید الخدری ان رسول الله صلی الله علیه و آله
 کان یتوضأ من یدیه نضاعة فقیل یا رسول الله انه یلقی فیها البخیف والمخایض فقال
 ان الله لا یغسل الختمین من یدیه الا ان یتوضأ من یدیه الا ان یتوضأ من یدیه الا ان یتوضأ من یدیه
 وعلما و یحیی است از دیهات مصر از هرون بن سعید ابی یونس بن عبد الاعلی و محمد بن یحیی بن بصیر و
 کثیر از شاکر و ابن ابی سبیح سمع حدیث ولده و از وی احمد بن القاسم خشاب ابو بکر مقرئ و طبرانی و محمد بن
 بکر بن مطروح و دیگر محدثان روایت کرده اند در سال و صد و سی و نه پیدا شد و مؤتلفه و خفیه و عاتق
 و در مصر ریاست خفیه بوی لعلی داشت و در اول حال شافعی بود و از مزنی شاکر و امام شافعی تمیز میکرد
 و در انشای درس مزنی او را تغییر سبک داشت کرد و گفت که قسم بخدا از تو هیچ نخواهد شد این کلمه بزرگوار
 آمد و محبت خراسانی ترک کرده بدرس ابو جعفر احمد بن ابی عمر ان خفیه انتقال نمود و سی بسیار کرد تا آنکه در خفیه
 سبک است پیدا کرد و مختصری تصنیف نمود که او را مختصر طحاوی گویند و بعد از تصنیف آن مختصر میگفت که
 رحم الله ابا ابراهیم یعنی آنکه گویند حیا الخضر عن یسینه انهی کاتب حروف گوید که این حکم بر مذاهب شریعت
 نه بر مذاهب طحاوی زیرا که این قسم نه در خفیه از قسم لغو است که کفارت در آن واجب نمیشود بخلاف
 شافعی که نزد ایشان این قسم منعقد است و لغو آن است که بی قصد بحیث احتیاط و به زبان جاری گردد
 با کمال طبع او همیشه زلوه مزنی بود و نحو او ان کسی دیگر در وجه انتقال او از مذاهب این می کنند
 بهر حال تصانیف مفیده در مذاهب خفیه دارد و بنوع خود در نصرت این مذاهب عامی جمیع تقدیر می سازند
 و از تصانیف او وسعت علم او معلوم می شود تصنیفی دارد در اختلاف علماء او تصنیفی دیگر دارد در ذکر
 و تحنین در احکام القرآن و فوات و غره و فی العقده سال و صد و بیست و یک است هشتم و چند سال بعد

باید دانست که محقق طحاوی و لایق که وی مجتهد منسوب بود و محض مقلد مذہب حنفی نبود زیرا که در آن
 مختصر چیز را اختیار کرده که مخالف مذہب ابو حنیفہ است رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ و لهذا آن مختصر در فقہائے
 این مذہب محض مقلد اند چندان شیوخ پیدا کرده و کفوی و طبقات الحنفی نوشته است کہ کتاب احکام
 القرآن از زیاد بہرست جز بہرست و از تصانیف او شرح جامع کبیر و شرح جامع صغیر و کتاب الشروط
 و کتاب الشروط صغیر و کتاب الشروط اوسط و کتاب السجرات و الوعایا و الکفر ایض و تاریخ مسیحی
 تاریخ کہ کتاب مناقب ابو حنیفہ و کتاب النوادر الفقہیہ و کتاب الفوائد و کتاب اختلاف الرئیایا
 علی مذہب الکلبیہ منین نیز از دست و اللہ اعلم کتاب المائتین للصابونی این کتاب مشتمل است بر
 صد حدیث و دو صد حکایات و دو صد قطعہ شعر کہ مناسب مضمون ہر حدیث آورده و نام صابونی
 و کنیت ابو عثمان اسمعیل بن عبد الرحمن بن احمد بن اسمعیل بن ابراہیم بن عابد بن عامر صابو است
 و او ساکن نیشابور بود و در وعظ و تفسیر مہارت تام داشت در سال سکہ صد و ہفتاد و سہ متولد
 از زاہر بن احمد خراسانی و ابی سعید و ابی عبد اللہ محمد رازی و ابی بکر مقری و ابی ظاہر بن خندمیر
 و ابی الحسین خفاف و عبد الرحمن بن ابی شریح و مردم آن طبقہ اخذ علم نموده و از عمید العرب نیز کثرت
 و علی بن الحسن صضرائی و ابو بکر سیہقی و دیگر حلقہ سابق بسیار روایت حدیث نموده اند و آخر شاگردان
 او ابو عبد اللہ فراوی است و سیہقی در حق او چنین گفته است کہ اخبرنا امام المسلمین و شیخ الاسلام
 ابو عثمان الصنابغی فی اعداد ان حکایت دراز آورده و علمای حصر او ہمہ گواہی بکمال او و علم
 تفسیر و حفظ احادیث داده اند ہفتاد و سال متصل بوعظ اشتغال داشت و خطبہ امامت نماز
 نیز در جامع نیشابور بہت سال وی کرده و او را تصانیف بسیار است و در بلدہ الیٰں گردش کرده
 خصوصاً در بیتا پور و ہرات و سمرخس و شام و حجاز شریف و گویستان بسیار تلاش این علم نموده
 و او را حق تعالیٰ در دین و دنیا عزت و جہ بکمال بخشید و او را از نیت شہر منشا پور رسید ہند و نزد فرزند
 و مخالف مقبول بود و او را بطریق دیگر خود را نکاشتند و معہذا شمشیر بر نہ بود و بقرابہ سید عین و در ارسنہ کشتن بسیار
 میفرمود و در عبادت و طاعت نیز بہر لبائل نشان خود بود و شہر سلاسی قی دراز و خط فرمود چون ان شہر کوچ کرد با مردم

انجا گفت که من از عرصه چند ماه نزد شما وعظ می‌گفتم و هنوز تفسیر یک آیت گذرانیدم و از متعلقات
 آن فارغ نشدم و اگر نام سال نزد شما بودم غیر از متعلقات بیان آیت دیگر چیزی مذکور نکردم و هم
 رقم آن حرف گوید از شیخ تقی الدین ابن تمیمه خیلی بطریق نوآور و شهرت بر ثبوت پیوسته که زیاده
 بر یکسال تفسیر سوره نوح گفته اند بهمان امید چه وسعت علم در این است محمدیه بقصد قیایل ب
 نزدنی علمای طایفه اصولیه و نتیجه گرفت است فرموده اند که عقل خیره میشود قصه ابن تمیمه را دهمی که مفسر ترین
 مورخان اسلام است در تاریخ خود آورده با جمله صابونی در وقت خود از اعظم علمای ربانین بود
 و سبب موت او نیز دلالت بر کمال میکند نوشته اند که روزی عظمیگفت شخصی آورده بدست
 او کتابی داد که سستی بر دهن الهامی کشف البلا چون آن کتاب را خواند هول و خوف بروی
 مستولی شد قاری و عظمی فرسود که این آیت بخوان: **اَافَا مِنْ الَّذِينَ مَكَرُوا سِيَّاتِ**
اِنْ يَخْضَعُوا لِمَنْ اَرْضَ اِلَى حَسْرِ الْاَيَاتِ وَنَسَابِ بَيْنِ مَضْمُونِ اَيَاتٍ دِيْكَرَ لَدَاتِ
 گمانید و مردم را نیز تخویف و تحذیر شدید فرمود این صحبت در وی تاثیر عظیم
 کرد و تغییر الحال گشت و در شکم او از همان وقت در دس شدید پیدا شد او را سخانه
 جروند و در هیچ علاج نسکین نیافت بمکفته طبعا در حمام بردند و تا وقت مغرب در
 حمام ماند اما در تسکین نمی یافت و از پشت بشکم و از شکم به پشت میگردد و فریاد
 میکرد و نامفت روز بهین بود بوجبت اولاد و دواعی اقارب و اجبار و نصیحت ایشان
 در بهین شدت در دوشغال منبوی تا آنکه روز جمعه چهارم ماه محرم سال چهارصد و چهل
 و نه وفات یافت و وقت عصر نماز بروی گذارده مدفون ساختند از مبشرت
 عمده در حق او خواب امام محمد من است که برویت جناب رسالت علیه الصلو
 و السلام در مقام شرف شد قبل ازین رویا در مذاهب غلاصقه و مقرله و اهل
 سنت نظر کرده و دلایل بر طرف را با قوت دیده سر اسیمه و حیران گشته
 بود در آن ظاهر جناب رسالت مسلم اند و اندک حلیک با عقدا و الصاوت

و ابو الحسن عبدالرحمن داودی که از عمده محدثان است در ثریه صابونی قطعه دارد نوشته میشود

ادای الامام المرحوم اسماعیل	لهفی علیه لیس منه بدیل
بکت السماء والارض یوم وفاته	وبکی علیه الوحی والتزیل
والشمس والقمر المیزتا دحا	حبرنا علیه وللمجر عویل
والارض خاشعة بتکی شجوها	وتلی قول امین اسمعیل
این الامام الفرد فوا انه	ما ان له فوالعالمین عدیل
لا یجد عنده مغی الحیوة فانها	تلهی وتنسی والمنی تضلیل
وتامین للموت قبل نزوله	فی الموت حتم والبقاء قلیل

کتاب المجالسه لکدی خوری کتابی است مشهور و در کتب قدیمه از ان نقل بسیار آمده و نام وینورس ابو بکر احمد بن برنست در ان کتاب میگوید حد ثنا اسماعیل بن اسحق قال حد ثنا حرمی بن حفص قال حد ثنا حروب بن میمون الانصاری قال حد ثنا النضر بن انس قال حد ثنا انس بن مالک انه سال رسول الله صلعم قال خدیجه انس اشفع له یوم القیمة قال نافع اعل قال اطلبک قال اطلبنی اول ما تطلبنی عند الصراط فان درین حدیث بعضی علماء را اشتباه میشود و میگویند که مرور بر صراط بعد از وزن اعمالست و همچنین نمی از حوض نیر در محشر و موقف است پس اول بر صراط طلب کردن و اگر در آنجا نیابند باز بر حوض و نیزان طلب کردن چه بعضی دارد اگر امر بعکس میشد مناسب بود در قسم حروف گوید که مرور بر صراط دفعه جمیع است را میسر شود ابد شد بلکه فوج فوج از قضاوت بر صراط خواهند گذشت و هنوز جمعی کشید در موقف گرفتار عطش و انتظار وزن اعمال خواهند و آنحضرت صلعم بحیث کمال شفقت نرد و خواهند فرمود جماعه بشی قد ملوا مرور بر صراط خواهند گناید چون ازین هم فارغ شوند باز بر سر نیزان بر سر خنجام هم وزن خواهند شافت و در همان موقف چون ای نکیین عطش است گاه گاه بر سر حوض نیز خواهند شرفیاد

و ابو الحسن عبدالرحمن داودی که از عمده محدثان است در ثریه صابونی قطعه دارد نوشته میشود

المناصیح المشتهی

و در نوشتن این آیه باین بیان و کاریزدان خود مثل مرتضی علی کرم الله وجهه تقید خواهند فرمود
 باز بر بطریقی خواهند استناد پس تقدم مرور بعضی است را خواهد بود بر وزن بعضی و سقی بعضی دیگر
 یک کل است را فلان اشکال و آنچه فرموده اند که اول مراد از بطریقی طلب کن باین بیان است که قبل از شروع
 مرور بر صراط انحضرت نیز تمام است خود که در موقوف مجتمع خواهند بود و بوزن اعمال مشغول خواهند بود
 و محل انحضرت هر کس را معلوم خواهد بود طلبت طلب و تقییتش نخواهد بود چون است متفرق خواهند
 شد و بعضی بر صراط خواهند رسید و بعضی بر سیران موقوف و بعضی دیگر العطش گویان بر
 حوض نوقت و وقت تلاش و طلب است پس اول بر صراط طلب بید کرد که مقصد ازین غیبت همان
 موضع است و اگر در اینجا نبیند باز بر سیران باید حجت و اگر در اینجا هم نباشد باز بر سیر حوض باید دید
 و الله اعلم **سلاح المؤمن** تعریف تقی الدین عسقلانی است که مشهور بن الامام است و مقاصد
 کتابی و بیاض اش معلوم توان کرد می گوید الحمد لله المنعم علی خلقه بحمل الاله
 المحسن الیهم للطیف فداء و جزیل عطائه + الحقین امله حسن ظنه و رحاب عهده
 الذی من علی عبادته بان فتح لهم بابه + و امرهم بالذناء و وعدهم بالاجابة و قسّمهم
 من شاء بلطفه و حکمته + للعرض لفیات فضله و رحمة هذه السبیل الیه +
 و الحمد للطلب کریمه علیه + احمده و الحمد من نعمه + و اساله للزید من فضله
 و کرمه + و اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له محمد الدّعاء + کاشف الاسواء
 و اشهد ان محمداً عبده و رسوله خاتم الانبیاء + و مبلغ الانباء + صل الله علیه
 علی اله و صحبه الاقویاء الدیرة + صلوا علینا فی القيمة مدخرة و سلم تسلیماً کثیراً
 و شرف و مجد و عظم و کرم اما بعد فان اول ما انصرفت الی حفظ عنایتی و لی
 الله و احق ما اهتمت بانوارک فی غیاب لظلم و انفع ما استدرت به صنوف النعم
 و امنع ما استدرت به صروف النعم ما کان لفضل الله تعالی الی ابواب الخیر مفتاحاً +
 و یصدر رسول الله صل الله علیه و سلم للمؤمن سلاحاً + و ذلك التمسید و التثناء

والتجید والدعاء به امر الله تعالى في كتابه العظیم وفيه رغب سوله الكريم واليه
 جمع المرسلون والانبياء وعلیه عول الصالحون والاولياء وان احسن ما لك خاه
 المراد عاينه فكل ام وتحرره لكشف كل خطب مدله ما يحصل به مقصود
 الدعاء مع بركة الشاش ولا قتداء له ويكون لفظه وسيلة لقبوله وهو ما جاء في
 كتاب الله وسنة رسوله وقد انكر الائمة الاعراض عن الادعية السنية والعدول
 عن اقتفائها ثارها السنية الخ نعم وكنيت وكنيت وابو الفتح تقي الدين محمد بن تاج الدين محمد
 بن علي بن بهام بن ابي السديس سرايا بن ناصر بن داود الصقلي الاصل المصري المسكن معروف بن
 الامام ورشكان سال شصده وبعثا وبعث متوله فيه وطلب لم وقرارة قرآن ونوشتن كتب
 حديث وتصيل نسخ معتبره واجزاي متفكرين علم شروع كرد واكثر ثلثه او از ديا طلي است
 واز ابن الصواف نیز فوايد بسیار بر داشته واین کتاب وبعنی سلاح المؤمن مروج و مشهور است
 وکتب دیگر نیز در او از جمله کتاب التبدار فی الوقف والابتداء و کتاب متشابه القرآن در ربیع الاول
 به مقصد و جمل و پنج وفات اوست گویند فجامه مرور حمد الله و از حسن قبول این کتاب است که در بیان
 مصنفش شتهار عظیم پیدا کرد و علمای اجله آنرا پسند فرمودند و ذهابی که از عمده محدثین آن زمان
 او را اختصار فرموده یاد گرفت و بخط خود چند نسخه از آن نوشت و شهاب الدین فخرایی نیز در
 مختصر نموده و این مختصر نیز از مختصرهای زیبا که مقاصد اصل را مستوفی است احاطه است
 للمحسن بن عبد الله الابزارى فوايد تمام رازى نام رازى ابو القاسم تمام بن محمد ابى الحسين بن جعفر
 بن الحسين المحلى الرازى ثم الله شقى است و در آن کتاب گوید اخبار اخيه بن سليمان قال
 حدثنا محمد بن جيسه قال حدثنا سفيان بن عيينة قال حدثنا عبد الله بن اسيب عن
 خلاد بن السائب بن خلاد عن ابيه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال انا نجي بئيل فامرني ان
 امر اصحابي ان يرفعوا اصواتهم بالاهلال قوله تمام مذکور در سال سه صد و سی بوده است
 و پدرش ابو الحسين محمد نیز از حفاظ حدیث بود و آواز پدر خود را می شنید که در زخمیه بن سلیمان

طریقی احمد بن محمد بن قاضی حسن بن صلت حضارے و ابو سمیع بن اشد و دیگر علمائے
 خیار اخذ انجیل نموده و ابو الحسن میدانے و ابو علی ابو ازیم و عبد الغفرین احمد کتانی و احمد بن
 عبد الرحمن طریقی و دیگر محدثان عمده از وی نقل کرده اند و ابو بکر حدیث ایشان بود و در معرفت
 رجال مہارت نام داشت و در حفظ حدیث و جمیع خیرات و محاسن ضرب اشل زمان خود
 بود و وفات او در یوم محرم سال چهار صد و چارده اتفاق افتاده و در حدیث شامین حفظ
 از و تلمذ شش ہشتاد و ہشت نفر نام عدنی بن یحیی عدنی است مجموع میاطلی و دمیاط
 بکسر و ال صلاہ است و بعضی مردم بذال معجم خوانند لیکن ابام خطاست چنانچہ خود دمیاطی بدان
 تصریح نموده و دمیاط نام شہر است از توابع مصر و دمیاطی صاحب سیرۃ مشہورہ است کہ از ان در اکثر
 کتب سیرۃ نقل میکنند و این معجم شیوخ اوست چار جلد است شملبریکہزار و سہ صد کس و نام
 و کنت و نسب او ابو محمد عبد المؤمن بن خلف بن ابی الحسن و دمیاطی است و مذہب شافعی است
 و تصانیف مفیدہ دارد از انجملہ است سیرۃ او کہ مثنوی جمعی علمائے سیرت و آخر سال شش صد
 و سیزده تولد اوست و در دمیاط اولاً بقعہ شغول شد و ماہر شد بعد از ان طلب علم حدیث
 نمود و از ابن ابی عمیر و علی بن مختار و ابو القاسم بن رواحہ و عیسیٰ فیاط و حافظ زکی الدین مشہور
 و دیگر علمائے آن عصر اخذ این علم نمود و در مصر و اسکندریہ و بغداد و حلب و حماہ و مار دین
 و حران و دمشق و دیگر بلاد افضلہ گردش کرد و در صدق و دیانت و حفظ و اتقان سر آمد
 اہل زمان خود بود و در لغت و عربیت مہارت تمام داشت و علم نسب را نیز خوب می شناخت
 و در حسن صورت ضرب اشل بود و در ابن الماجہ میگفتند و در دمیاط شمل مشہور است کہ چون
 عروسی را مبالغہ در حسن کنند گویند کاہنا بن الماجہ و از تصانیف او کتاب الجمل و کتاب
 الصلوۃ الوسطی و دیگر تالیفات فاضلہ است ابو الفتح بن سید الناس صاحب سیرۃ مشہورہ
 و ابو حیان و تقی الدین سبکی شاگردان او نیز فجارۃ و وفات یافت بعد از در س حدیث
 او رغبتی عارض شد بجانہ برداشته بودند چون نیک تفحص نمودند جان داده بود

والافتقار الى ما لا يغنيهم بل يتبعهم ومع الساعات ويعنيهم والشيطان يعدهم ويغنيهم
 امانه قد كان احاد من اهل العلم ينظرون فيه غير مجاهرين ويطالعونه لا متظاهرين
 لان اقل افاضل ان يكون شغلاً بما لا يعنى الانسان واطهار الحق الى ما اغذ عنه الن
 للناس واما هؤلاء فقد جعلوا من كتابهم كتابات واتخذوا عدة للثواب و
 للمستألفين يكثر فيه الاوضاع وينفق كل احد منهم في تحصيله العمر المضاع
 ويحجم اما سمعوا قول داعي الهك لمن امة فحين راي عمر قد اكتب التورية في لوح و
 ضمه فغضب وقال للمحافظ الواعي لو كان موسى حياً ما وسعه الا اتباعي فلم يوسع عليه
 في كذاب الذي جاء به موسى نورا فاطنك بما وضعه المخطون في ظلام الشك واقتر
 فيه كذاباً وزوراً فبالله للعقول الخروقة عرفت في مجاز ضلال الفلسفة الخ وارتصيف
 اوربعين مثبائية الاسناد است ومختصر ابن اربعين است كه اورا اربعين صغرى كونيذ واربعين
 موافقات عوالي است واربعين تساعية الاسناد الابدال است وهرگاه ارتصيف ابن اربعين

خذها احاديث ابداً لا مصححة
 في اول وقعت فيه مرافقه
 وتلوه وردت فيه مصاحفة
 ومثله بعد عشرين موافقة
 وارتصيف او صد حديث ديكر است كه او

فارغ شد اين چندين نظم كرد بيت
 وافت تساعية الاسناد في العدا
 لاحد بن شعيب اسفل السد
 لمسلم حافظ الالفاظ والسند
 للترمذي ابى عيسى حمته رح

ماية تساعية في الموافقات وابدال العلي كونيذ ونيز ارتصيف وتساعيات مطلقة است
 واربعين جليته في احكام النبوية است واربعين ديكر است در جهاد ورجال بن داود ورجال شقيه
 وكشف المظلي في تبين الصلوة الوسطى است وكتاب فضل صوم ستة من ثوال وكتاب فضل الحول وكتاب
 التسبب والاعتباط ثواب من تقدم من الاخر وكتاب الذكر والتسبيح عتبات الصلوة وكتاب كرا فالح النبي
 واو لاوه وانه وغيره من ذكر است نيز تصانيف سبارد وكتاب كرا فالح اوليا للخلدال نام

نام و نسب ابو محمد حسن بن محمد بن حسن بن علی بغدادیست در سال سیصد و پنجاه و دو متولد
 شده و از ابو بکر و راق و ابو بکر بن شاذان و طبقه ایشان علم حدیث و اگر فقه خطیب بغدادی
 و ابو الحسین طهری و جعفر بن احمد سراج و علی بن عبد الواحد دیلمی و دیگران عمده از وی
 روایت دارند و نزد هکیمان ثقة معتبر بود و در حفظ حدیث سرآمد انبیا و روزگار خود بود و را
 مسند است بر جمیع لیکن با تمام نرسیده در جمادی الاول سنه چهار صد و سی و نه وفات
 اوست حافظ ذہبی در تاریخ خود میگوید اجترنا جعفر بن منیر قال حدثنا النحافظ احمد بن محمد
 یعنی السفی قال حدثنا ابو سعید محمد بن عبد الملك بن اسد قال اجترنا ابو محمد الحلال قال
 حدثني علي بن احمد الغنوي الحافظ من حفظه قال حدثنا عبد الله بن عثمان الواسطي قال
 سمعت ابان القاسم بن ايووب بن محمد خطيبنا بواسطه يقول سمعت ابا عثمان المازني يقول حدثنا
 سبويه عن انجيل بن احمد عن زبر بن عبد الله الهذلي عن ابي عمار عن علي بن ابي
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اهل المعروف في الدنيا اهل المعروف في الآخرة و اهل
 المنكر في الدنيا هم اهل المنكر في الآخرة جزو این بنجمید او یکی از او تا درین شیخ صوفیه
 در وقت خود بود و در زهد و عبادت طاق و در علو اسناد و در خراسان مشهور و مشار الیه
 اتفاق در اول این جزو میگوید حدثنا ابو مسلم ابراهیم بن عبد الله الکجی قال حدثنا ابو اسام
 الضحاک بن مخلد النبیل عن الاوزاعی قال حدثني قرة بن عبد الرحمن عن ابن شهاب
 عن ابي سلمة عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم احب عبادي اليّ اعلمهم فطرانام و نبش
 ابو عمرو اسمعيل بن نجيد ابن احمد بن يوسف بن خالد سلمی نیشاپوریست فمخرج عصر خود و تصوف
 و عبادت و معاطه از ابا و اجداد خود و مال بسیار یافته بود و همرا در راه خدا و علمای مشایخ
 خرج فرموده محبت حبیب و ابو عثمان حیری و دیگر بزرگان دریافته و از ابراهیم بن اسطیالب
 و عبد الله بن احمد بن حنبل و محمد ایوب رازی و ابو مسلم کجی حدیث ما و اگر فقه نو اسناد و
 ابو عبد الرحمن سلمی که فمخرج التصوفیاست و ابو عبد الله حاکم و دیگر بزرگان عمده از او

بنجمید
 جزو این

فیض باطن و ظاهر نموده اند و آوازه در عصر خود شنیدند و او را به اهل میدانستند و دوسه سال بود که در سال سده و شصت و پنج وفات یافت و از مناقب جلیله او آنست که شیخ ابو عثمان جیری را مصری ضروری در بعضی تعویض و برای اعانت مجاهدین در پیش آمد هر چند سعی و تلاش نمود از انبای وقت هیچ حاصل نشد و روزی در عین مجلس محبت آنکه این عمل خیر از دست او میرو و تنگدل شد و گریه آغاز نهاد ابو عمر بن نجید چون حال برانینوال دید و کسب پیر از دوهزار درم در ملکوت شیخ از خانه خود آورد و در پامی شیخ انداخت شیخ خوشحال شد و بر سر مجلس بحضور مردم این عمل خیر او را اظهار فرمود و گفت که باران خوشوقت باشند که ابو عمر و از طرف همه شما این بار برداشت و من امیدوارم که در برابر این عمل او مرتب عالیتر و با او دهند این نجید در آن مجلس حاضر بود دید که عمل من ظاهر شد بے محابا برخاست و گفت ای حضرت شیخ من این مال از مادر خود زودیده آورده بودم حالا اوضا نمی دهد پس این در راه خدا چه قسم مقبول خواهد شد امیدوارم که آنهم مال بر من برود و مانند که مادر خود را بر ساغم و ازین کنه دار هم شیخ بجهت شنیدن این قصه مال تجر و باز گرداید و او برداشته بر دوشون هنگام شب شد و مردم از نزد شیخ متفرق شدند آنهم مال را باز آورد و نزد شیخ عرض کرد که این را پوشیده بهشتیان برساند و هرگز نام من بر شیخ ابو عثمان را گریستولی شد و فرمود که آفرین باد بر عیبت تو و از کلام این نجید است که گفته است هر حالی که بر سالک وارد شود اگر چه حال بزرگ باشد چون نتیجه علم نباشد ضرر او بر صاحب حال بیشتر از نفع او میباشد و مرا و گفته است که صفائی مقام عبودیت وقتی دست میسد بد که افعال خود را همه ریا و اقوال خود را همه دعوی انکار و غیر گفته است که چون شخص از زوال جاه خود نزد خلق آسان شود اغراض او از دنیا دامل آن سهل گردد و شیخ ابو عثمان جیری در حق او گفته که مراد محبت این مردم ملامت میکنند و نمیدانند که بر طریق غیبی نزد وی نخواهد بود و دوست که بعد از من خلیفه من خواهد بود و حمزه الفقیل

بابي عمرو بن السماك در حديث عائشة في فضل ابي بكر والزبير كه اول ان خبر است
 ميگويد حدثنا احمد بن عبد الجبار الطاردي الكوفي قال حدثنا ابو سعيا و تيه عن هشام بن عروة عن ابي
 عرجة ثبته قالت يا ابن اختي كان ابو بكر يعني ابا بكر والزبير من الذين استجابوا لرسول
 من بعد ما صابهم القرح قالت لما انصرف المشركون من احد واصحاب النبي صلعم واصحابه
 ما صابهم خاف ان يرجعوا من نديب لئلا ياتيهم في خيبرهم حتى يعلموا ان نباقة قال فالتدب
 ابو بكر والزبير في سبعين فرجوا في اثار القوم فسمعوا بهم فابصر فوا قالت فانقلبوا بغيرهم
 وفضل قالت لم يلقوا عدوا منهم وانبأ ابو عمر عثمان بن احمد بن زيد بغدادي وفاق
 است معروف ابو ذابن السماك از محمد بن عبد الله مناوي وفضل بن اسحق حسن
 بن كرم و يحيى بن ابي طالب في ديكر اجله اين فن تحصيل علم حديث نزوده وازوسي حاكم و
 ابن تيمية وابن القطان و ابو علي بن شاذان و ديكر كبر اين قوم اخذ نزوده اند خطيب
 گفته است كه من از ابن زرقون شنيدم كه ميگفت خد من الباري الابيض البعري و بن
 السماك في ربيع الاول سنة جيل و چهار و شصه صد وفات يافت و از خانه تا مدفن او همراه
 جنازه اش پنجاه هزار كس شايعت نمود **خبر فضائل ابي البيت** تصنيف ابو الحسن
 بن معروف البزار است و در آخر كتاب در حديث البر و الصلة ميگويد حدثنا ابو اسحق
 ابراهيم بن عبد الصمد بن موسى بن محمد بن ابراهيم بن محمد بن علي بن عبد الله بن عباس
 قال حدثني ابي عن جدي عبد الله قال قال النبي صلعم انه كان في بني اسرائيل مكان
 اخوان علي مرتين و كان احدهما بائرا بر حمة و لا في رعيته و كان الاخر عاقا لر حمة ب ابر
 علي رعيته و كان في عصرهما نبي ف اوحى الله الي ذلك النبي انه قد بقي من عمره الباري ثلث
 سنين و بقي من عمره العاق ثلثون سنة فاجبر ذلك النبي رعيته ب ابر رعيته ب ابر فخرن ذلك
 رعيته العادل و اخرن ذلك رعيته الجابر قال فقرؤا بين الاطفال و الامهات و تركوا الطعام
 و الشراب و خرجوا الى الصحراء يدعون الله عز و جل ان يجمعهم بالعادل و يزيل عنهم الجابر

خبر فضائل ابي البيت

فاقا موثقتا فاحسبوا جل الى ذلك ان اخبر عبادتي الى قد رحمتهم فاجبت دعائهم
 فجعلت ما بقي من عمرهم البارز لك الجار وما بقي من عمر ذلك الجار بهذا البر قال فاجتوا
 بيوتهم ومات الجار بر تمام ثلث سنين وبقى العادل فيهم ثلاثين سنة ثم لما رسول الله
 صلعم وما يمر من ولا ينقص من عمره الا في كتاب ان ذلك على السيرة وابن علي بن
 معروف استاذ ابو علي بن الفراء است که از عمه محدثين است ونا کرد ابراهيم بن عبد الصمد
 الهاشمي خياصم درين سند گذشت وخليب گفته است که نا کردی محمد بن الباقر و
 ابو القاسم بخوي و قاضي محاسن و من از وی بکيو اسطر و ايات بسیار دارم صاحب تصانيف
 مفیده است سال وفات او معلوم نيست ليکن ابن التوزي از وی در سند حدیث و نشاد
 و پنج سماع حدیث نموده پس تا آن سال باقی بود وفات او بعد از انت **اربعين**
شجاعي چهل حدیث است که در آخر آن اشادات و حکایات نیز آمده و نام شجاعي
 ابو منصور عبد الحائق بن اشجاعي است در و بیاض اشش سیکوید احمد بن عبد رب العالمين عليه
 السلام كما ينبغي لكرم وجوده و جلالة الصلوة والسلام على الفضل على جميع خلقه محمد وآله
 الطيبين وصحبه الطاهرين من بعده و بعد فقد سلف مني جميع اربعين حديثا عن رسول الله
 صلعم من اربعين شيخا من شايخي الذين ادرکتهم و سمعت منهم و رجوت بذلك الدخول
 في زمرة الدين و در فيهم الخليل المشهور عن رسول الله صلعم من حفظ اربعين حديثا على امتي
 فاستحکمت به راعية ان اخرج من سمو عاتي اربعين حديثا عن اربعين شيخا من
 شايخي عن اربعين نفرا من الصحابة الاكرمين و اتيتم بالبداية بال عشرة المشهور لهم بالحدیث
 فنجتمع لهم مع شرف المتين ثم اريد جعل الله تعالى بعيننا حاضرا لوجهه لا اله الا هو اي
 برکاته بفضل و سعته جوده الحديث الاول اخبرنا جدی ابو عبد الرحمن طاهر بن محمد المستطاب
 قال اخبرنا ابو سعيد محمد بن موسى بن الفضل البصري قال حدثنا محمد بن يعقوب بن يوسف الهاشم
 قال حدثنا ابو الدرداء الهاشمي بن محمد الانصاري سبب المقدس قال حدثنا عنه

اربعين

بن السكن كني ابا بلعمان الفزارسي الحمصي قال حدثنا الضحاك بن ابى حمزة عن ابى نصر عن
 ابى رجا الطائري عن عمران بن الحصين عن ابى بكر الصديق قال قال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم من اغتسل يوم الجمعة غلت ذنوبه وخطاياؤه فاذا راح كتب الله له بكل قدم عمل
 عشرين سنة فاذا قضيت الصلوة اجبر لعل ثلثي سنته وقال في الاثنا عشر ائمة
 ابو الحسن علي بن محمد بن احمد الموزن قال اخبرنا ابو عبد الله محمد بن عبد الله بن باكوبر قال
 اخبرنا نصر بن ابى نصر قال اخبرنا جعفر بن نصير قال سمعت الجعيد يقول تحب على الوحدة
 فجاورت مكة فقلت اذ جئت الليل دخلت المطاف فاذا بجارية تطوف تقول ابى
 المحب ان يخفى وكم قد كنت فاصبح عندي قد اناخ ولبنا ان استشفوني امام علي بن ابي طالب
 فان رمت قربا من جيبى تقر باو يد وغانى ثم احبى له وبيعدني حتى اذا طردت
 قال قلت لها يا جارية اما تتقين الله مثل هذا المكان تكلمين بهذا الكلام فالتفت الى
 وقالت لي يا جعيد ولولا التقى شردني يا جعيد لو سن يا ان التقى شروني
 كما ترى عن وطني يا جعيد يا جعيد يا جعيد يا جعيد يا جعيد يا جعيد يا جعيد يا جعيد
 فقلت اطوف بالبيت ففقت الى السمار وقالت سبحانك يا جعيد يا جعيد يا جعيد يا جعيد
 خلق كالا حيا ثم انشأت تقول يلهو فون بالاحبار يغنون قسما يا جعيد يا جعيد يا جعيد
 قلوبا من الصخر يا جعيد يا جعيد يا جعيد يا جعيد يا جعيد يا جعيد يا جعيد يا جعيد
 الود غابت صفاتهم وغانبت صفات الود للمحق بالذات قال الجعيد فغشى علي من قلوبها فلما
 انفتحت لم ارا الا **الامتناع بالاربعين** المباشرة بشعر السماع تصيف شيخ ابن حجر است
 جيل شيخ روايت انها نودة وسند شيخ ينتهي بصحابه عليه السلام روايت انها از صها
 نيز جيل كس اندواز جمل آنها عشره بشرة اند وبعد از روايت حديث شعري مناسب
 نیز از شادمي ناليد چنانچه بعد روايت حديث ان الناس لم يوتوا شيئا بعد كلمة الاحلام
 العافية واين حديث دوم است از ان جيل حديث اين قطعه را انشاء نموده

الامتناع بالاربعين

قرآن لم یجرت امره قتل به مثلها فی دارنا الفانیة من سیر الله تعالی له شهادة الاخلاص والعافیة
 و بعد از حدیث بیستم که حدیث انما الاعمال بالنیات است این قطعه نوشته آنما الاعمال بالنیات فی
 کل امر اکملت ذرئته قاتوا خیر و افضل الخیر و ان لم تلحقه خیرت یتیم و بعد از حدیث چهارم که ما من
 سلم امره بحضرة معلومة مکتوبة فمجن بهور و در کوهها و شوعها است این قطعه نشا در و ده حسن
 التطهیر و اخش قاتنا و مطمئنا فی جمیع الکلمات و فهو کفارة ما قدمته من صغیر الذنب ان
 الحیات و بعد از حدیث پنجم که نهی عن الشرب قائما است میگوشت اذ است شرب
 فاقعد تقر و تغیر صفوات اهل الحجاز و قد صحح الشرب قائما و لكنه لبيان الجواز و بعد از حدیث ششم که
 حدیث ضمام بن ثعلبة است این قطعه است و اطع علی السنن الصغیرة کتب و اجرا و یرضی العنک
 و تریم و فان اقتضت علی الفرائض فلیکن من غیر زهد فی النوافل تفلح و بعد از حدیث هفتم
 که حدیث بشارة عشره است بحسب میگوید لقد ثبت لهادی من الصغیرة من عینات
 عدل کل فیض استشر سید زبیر سعد طلحة عامر ابو بکر عثمان ابن عوف علی عمر
سلسلات صغری تصیف جلال الدین سیوطی از انجمله حدیث سلسل بیوم العید است
 و از انجمله حدیث سلسل مصافحه است و از انس بن مالک سیده و اکثر ان سلسلات
 در کتاب سلسلات حضرت شیخ ولی الله دهلوی قدس سره داخل است و سماع ان قم
 حروف را حاصل داحمد بدایین جبه جبری از ان مرقوم نشد مختصر **حصین** که
 سیمی عبدة است از خود صاحب حصین یعنی شیخ شمس الدین ابو الخیر محمد بن محمد الحجزی
 است و خطبه اش من غیر ناید احمد الله الذی جعل ذکره عبدة الحصین و صلوة و سلامه
 علی سیدنا خلق محمد بنی الامی الامین و علی آله الطیبین الطاهرین و اصحابه اجمعین و انما
 لهم باحسان الی یوم الدین و بعد فانه لما کان کتابی الحصین حصین من کلام سید المرسلین
 ما لم استبق الی مثله من المتقدمین مع تالیف نظیره علی من سلك طریقته فی آخرین
 لما حو له من الاختصار المبین و الجمع الرضین و التصحیح المتین و الدعای الالهیه و علی الخیر و معین

سلسلات صغری

مختصر حصین

حدالی علی اختصاره فی نذرہ الاوراق من اصلہ المذکور بعد ان کنت شلت فی ذلک مرارا
 فی سنین مشہور من النسخ غربتی و کشف کریمی و واجب الحق علی مکافاتہ ولم اقدر علیہا
 الا بالکمال فاسأل اللہ تعالیٰ نصرہ و معافاتہ الخ مختصر حج احادیث الاحیاء مستی
 بالمعنی عن عمل الاسفار تصنیف شیخ زین الدین عراقی است و هو الحافظ ابو الفضل عبدیم
 بن الحسین العراقی صحیح بخاری حرمۃ اللہ علیہ احوال ابن کتاب و مصنفان و شہر شام و بیروت
 بدرجہ رسیدہ کہ اشتغال بیان آن فضول میناید اما بنیت اشتغال رحمت بزرگوارین
 درینجا و در کتب مشہورہ و مصنفین آنہا بقدر گنجائش این رسالہ مختصرہ برخی از حالات
 این بزرگان رتقہ نموده نام و نسب او ابو عبد اللہ محمد بن اسماعیل بن ابراہیم بن المغیرہ بن
 بکر بن زبہ بفتح با موحده و سکون را و ہملہ و کسرة ال مہملہ و سکون را و معجمہ عبد از ان با و موحده
 مفتوحہ و تا و تائیت موقوفہ و معنی آن در لغت و ہستان بخارا مزارع و کارندہ است و بخارا
 جغفی است بالولایزیر کہ عبدانی او مغیرہ بردست یمان جغفی مسلمان شد یمان جغفی دالی
 بخارا بود و در آن زمان ہر کہ بردست کسی مسلمان میشد بقبیلہ آن کس یکصد و نود و چہار و در
 خیف التبیہ بود و در از قاست و نہ بہت بلکہ میانہ قاست و در حالت طفولیت ہر دو چشم
 او از نور بصارت عاری گشتہ بود و مادرش را با بن سبب قلق شدید و انگیرہ مال
 می ماند و روزی حضرت ابراہیم علیہ الصلوٰۃ و السلام را بخواب دید کہ گویا میفرمایند
 خوش باش کہ حق تعالیٰ بصارت بہر ترا باز عنایت فرمود و این سبب باری
 دعا و کریمہ و زاری است صحیح کہ برخاست چشم بہر را بنیادید و وہ سالہ بود کہ در کتب ہر جام
 حدیف تنفیدی او را یاد گرفتہ ایمان سن سال مشغوف بیا و کردن احادیث بود و چون
 از کتب برآمد شخصی از علماء حدیث در بخارا شنید کہ مشہور بداعلی بود و نزد او آمد و رفت
 شروع کرد و روزی داغی از نسخہ خود بر کوم احادیث میخواند و دانشمائی خواندن بر زبان او
 جاری شد کہ سنیان عن سبۃ التزیر عن ابراہیم بخاری مبادرت کردہ گفت کہ حضرت ابو الزبیر

صحیح احادیث الاحیاء

صحیح بخاری احمد علیہ

کتابہ و تصانیف
 ابن زبیر و ابی ہریرہ
 و ابی سعید الخدری
 و ابی یوسف
 و ابی داؤد
 و ابی حاتم
 و ابی نعیم
 و ابی حنبلہ
 و ابی شیبہ
 و ابی عیسیٰ
 و ابی داؤد
 و ابی حاتم
 و ابی نعیم
 و ابی حنبلہ
 و ابی شیبہ
 و ابی عیسیٰ

از ابراهیم روایت ندارد و داخلی او را تهیّت کرد بخاری باز گفت که مرا حسب باصل نسخ خود باین
 فرمود پس آن خط و سطر را رفت و در اصل نسخ ^{نسخه} از خانه برآمد و گفت که این طفل را بطلبید
 چون بخاری حاضر شد گفت چیزی که من خوانده بودم البته خط برآمد باری بگو که صحیح چگونه است
 بخاری گفت که در اصل سنیان من از بیری عدی عن ابراهیم است و داخلی حیران شده گفت که
 فی الواقع همچنین است پس تلم بر داشت و نسخ را است و تصحیح نمود و این قصه او را در سن یاد ده
 سالگی اتفاق افتاده و چهارده ساله شد تمام کتابها یعنی ابن مبارک یاد گرفت
 و نحو و کیم را از بر کرد و باز همراه مادر و برادرش که احمد نام داشت بمای حجر بکره مطهره و از شد
 چون از حجر فارغ شدند مادرش را در نشین بطن رجوع کردند و او در بلاد حجاز برای طلب حدیث
 متوقف ماند چون شرمه ساله شد تصنیف آغاز نهاد و در فضایل صحابه و تابعین و فواید اینها
 تصنیفات برداشت و آخر آنها را مجموع و مرتب ساخته کتاب التاریخ برداشت و کتاب
 التاریخ نزد قبر منور رسول مطهر قبض نموده در شعبانی ماه تباہ می نوشت بخاری گفت که
 هیچ اسمی در تاریخ من مذکور نیست مگر که قصه و رازی از قصص او یاد دارم لیکن نرسیدم که اگر آن
 قصه مادرین کتاب درج کنم موجب تطویل و ملالت گردان خواهد شد تا بدین اسماء حاصل که
 یکی از محدثان عصر است میگوید که بخاری همراه در طلب حدیث پیش شیخ وقت گذراند
 بیکم و دیگر گذراند و تلم و مجمره نمی برداشت و هیچ معنی نوشت ما او را تقسیم کردیم از این آمد و رفت
 چه فایده است چون هیچ معنی نویسد آنچه ششوی از یاد میبرد و چون با او در یک گوشه
 می در یکدواز گوش دیگر میباید بعد از شانزده روز گفت که شما بسیار مرانک کردید حالا
 بسیار بد آنچه شما نوشتن را با ما و مقابله کنید و بدین مدت تا با نرسیده هزار حدیث
 نوشته بودیم اینهمه را از یاد خواندن گرفت و آنقدر صحبت منجواند که ما نوشته های خود را از
 خوانده او تصحیح میکردیم بعد از آن گفت که شما می بینید که من عبت سرگردانی میکنم باز
 باز و یقین کردیم که این شخص شریف است و کسی با او نمی خواهد کرد و سبب تصنیف این

جامع صحیح اور اچین شد کہ روزی در مجلس اسحاق بن اہویہ حاضر بود یاران اسحاق بن اہویہ
گفتند کہ اگر کسی توفیق یابد و مختصری در سنن جمع نماید و بر احادیث صحیحہ کہ بدرجہ اعلیٰ
صحیح رسیدہ اند المتفانہ چہ خوب باشد کہ عمل کنندگان بی دغدغہ و بی مراجعت بہجتہ
بدان عمل نمایند این سخن در دل بخاری جا کرد و از ہما وقت تصنیف این جامع بخاطر اثر
افتاد و از چہ شش لکہ حدیث کہ نزد او موجود بود انتخاب شروع کرد و آنچه بسیار صحیح بود
برہمان گفتہ نمود و بعضی احادیث صحیحہ کہ ہسم ہا بن درجہ رسیدہ اند ترک ہم کردہ و بوقت
تطویل با بوجہی یکہ و برای نوشتن ہر حدیث غسل بجامی آورد و دو رکعت میگذاشت و دو
عرصہ شانزدہ سال از انتخاب این احادیث فارغ گردید چون خواست کہ آن احادیث
را بر مضامین آن تطبیق دہد و این را در عرف محدثین ترجمہ گویند در مدینہ منورہ فیما بین شہر
مبارک و منبر اطہر آنسر و علیہ صلوٰۃ اللہ العلی الاکبر این ہم را سر انجام داد و در وقت
نوشتن ہر ترجمہ شفعی ادا می نمود با بجمہ بحسن نیت او این جامع بآن حد مقبول افتاد کہ در حیات
او این کتاب را بلا واسطہ از وی نسخ و ہزار کس شنیدند کہ آخر ہمہ فری می است و بالفعل بحمۃ
علوم اسناد و روایت او شایع گشتہ و از نوادہ بخاری آنست کہ می گفت من امیدوارم کہ مرا
روز حساب از غیبت کسی نہ پرسند کہ ہیچ کس را غیبت نکردہ ام و این توجع و تحفظ بسیار
عجیب است و او را بر سنیہ صالحین ابتلائی و محبتی در پیش آمد کہ خالد بن احمد ذہبی امیر
بخارا اورا تکلیف داد کہ بخانہ آئدہ پسران مرا جامع قاری بخ و دیگر کتب خود و درس میگفتہ
باشد بخاری گفت کہ این علم علم حدیث است این اوایل نمی کنم اگر ترا عرض باشد
پسران خود را در مجلس من بفرست تا بدستور طلبہ و دیگر تحصیل نمایند امیر گفت اگر چنین است
پس باید کہ در وقت حضور پسران من کسی را از دیگر طلبہ باندہی و توجاہ چو بداران من نہ
استادہ باشند نخوت من قبول نمی کند کہ در مجلسی پسران من باشند ہر اسکاوت و
حائک پہلو نشین ایشان باشد بخاری این ہم قبول نہشت گفت کہ این علم میراث پیغمبر است

تمام امت در آن شرکت خاص کمپنی شد و باین گفت و شنید امیر مذکور از بخاری دل گران کرد
و که در وقت در خاطر مفسرین روز بروز تنزاید داشت تا آنکه امیر مذکور ابن ابی الوقاء و دیگر علماء
ظاهر آنوقت را با خود رفیق ساخته در مذہب بخاری و در اجتہاد او طعن و تخطیہ آن از نهاد محضری
درست ساخته بخاری را از بخارا اخراج کردند چون بخار سے از بخارا برآمد جناب الہی دعا
فرمود کہ بار خدایا این مردم را مبتلا کن بچیزی کہ مرا می خوانند کہ برسانند کم از یکماہ نگذشتہ
بود کہ خالد بن احمد معزول شد و حکم حلیفہ رسید اورا بر خراسان کردہ شہسیر نمایند و آخر حال او
بجہان آغا رسید چنانچہ در لواحق معروف و مسطور است و حریف بن ابی الوقاء در سوانے
و فضیحت فطیم و در ناموس سید و یکی دیگر را از علماء آنوقت کہ درین امر شریک شدہ بود گفت
اولا در سید و بخاری رحمتہ اللہ درین غربت او گاہ بنیسا پور رفت و از آنجا ہم بحیث ناموقت
امیر آنجا برگشت و آخر بخر تنگ کہ وہی است برو و فرسنگ از سمرقند وفات یافت شب
شنبہ کہ لیلة الفطر بود وقت نماز عشا و روز عید غرہ شوال بعد از نماز ظہر در سال و صد و
پنجاہ و شش مدفن نش ساختند و شصت و دو سال عمر او بود چنانچہ گفتہ اند و کہ فی حدیث
و عاش حمید اومات فی نور عبد الواحد موسی کہ یکی از اکابر و صلحا و نقباء بود جناب سلسلہ آب
علیہ الصلوٰۃ و التحیۃ بخواب دید کہ آنجناب با جماعۃ اصحاب بر سر راہی منتظر است اند عبد الواحد
سنت سلام بجا آوردہ و معروضیدار دیکہ یا رسول اللہ سب انتظار رحیت فرمودند انتظار آمدن محمد
بن اسماعیل بخاری سیکہ ششم عبد الواحد گفت کہ چند روز نگذشتہ بود کہ خبر وفات بخارے
شنیدم چون از وقت وفات او تفشیش کردم بہان ساعت بود کہ من آنجناب را در آن خواب
دیدم بودم و خواندن ابن جاسم محیسیم در احوالات شدت و خوف دشمن و لحاج مرض و غلو مخط و
دیگر لایا تر باقی مجرب است و آئین کتاب را اور منکات بسیار آنجناب نسبت بخود
فرمودہ اند از آنجملہ آنکہ محمد بن مروزی در میان رکن و مقام خوابیدہ بود و آنجناب را بخواب
دید کہ میفرمایند کہ اسی ابو زید تا کجا کتاب شناسے را درس خواہی گفت چرا کتاب مرا

فہم
و شکر
ہم

در سن میگوید محمد بن احمد سمری می شده عرض کرد که یا رسول الله فریانت شویم کتاب شما
 کدام است فرمودند جامع محمد بن اسمعیل و از امام بحرین نیز مثل این منام منقول است
 شخصی تواریخ و دفات و سنین عمر او را چنین نظم آورده **هـ** کان النجاری
 حافظا و محدثا **هـ** جمع الصمیم کمل التحری **هـ** میلاده صدق و مدت عمر **هـ** فیما حمید و انقضی فی لوز
 و نجاری را نیز گاه گاه منبیل نظم بود این قطعه را سبک در طبقات کبری نسبت بوی کرده **هـ**
 اغتیم فی الفراغ فضل رکوع **هـ** نفسی ان یكون موتک بغتة **هـ** کم صمیم **هـ** ایت من غیر سقم **هـ**
 ذبحت نفس الصمیم فلیت **هـ** و اثیر الدین البجانب در مدح نجاری و جامع او میگوید **هـ** اسامیها
 الرسول ملک البشری **هـ** لقد سددت فی الدنیا **هـ** و قد فزت فی الاخری **هـ** تشف او تا بقصد جواهر
 تو العوائق لو تقلدنا الخمر **هـ** جزا هر کم حلیت لغوا **هـ** نفیته محلات بها صدرا و جلالت بها قدر **هـ**
 اهل الدین الامار و اکابر **هـ** نقلوا الاخبار عن طیب خیر **هـ** و او و احادیث الرسول مصونة **هـ** عن
 الزیف و التصحیف فاستوجبوا الشکر **هـ** و ان النجاری الامام جامع **هـ** بجامع منها الیواقیت **هـ** و الدرا
هـ علی مفرق الاسلام تاج مرصع **هـ** بهشتا و نار به بدرامه **هـ** و بحر علوم تلفظ الدر لا احصى **هـ**
 فانفس و ذرا **هـ** و اعظم به جبار **هـ** تصانیف نور و نولناظر فقد اشرف زهرا **هـ** و قد انبعث زهرا **هـ**
 سنة المختارین نظم مینیا **هـ** یخصها جمعا و یخلصها تبرا **هـ** و کم بذل النفس المصونة جبار **هـ** و محلیها
 بحر و جبار لها بر **هـ** و طوعا و طورا بمانا و طورا حجازیا و طورا اسی **هـ** ان حوی منها الصمیم **هـ**
 فوانی کتبا قد عد الایة الکبری کتبا **هـ** له من شرح احمد شریعة مطهرة تعلوات ما کین و النسر
 و آثر نصیده بس و از است نجوم تطویل بر بقدر الکفارفت و شینخ تاج الدین سبک **هـ**
 میرقد حق او مدحی طویل دارد که بر حنی ازان نیست میگوید **هـ** علا عن المدحی مایلان **هـ**
هـ کانا الدم من متصدایض **هـ** له الکتاب الذی یلو الکتاب **هـ** ندی السیاه و هو لیس بنصع **هـ**
 الجامع المناجر الدین القوم سنة الشریعة ان فتا لها البدع قاصی المراتب و انی الفضل تحبه **هـ**
 کما شمس بد و سنا ما یحیی ترفع **هـ** و ذلت رقاب جبابیر الامام له **هـ** نکلهم و هو مال صمیم **هـ**

خفضه لا تشمع حدیث الحاسدین له فان ذلك موضوع وینقطع بقول الامام بحکیه اصطبارک
 لا تعجل فان الذی تنبعیه متع و هیئت اقی کما یحکی شکیته النفس بحکی الجامع البیع صحیح مسلم
 بن الحجاج القشیری لیشاپوری کینست و ابو الحسین و لقبش عساکر الدین نام جدا و مسلم بن دین
 کو شامت و شیرینست بنی قشیر است که قبیلہ است معروف در عرب و نیشاپور شهر است
 در حساسان حسن و عظمت موصوف کی از کبر این فن است و ابو زرعه رازی و ابو حاتم
 بامامت و جلالت او کو اسی داده و او را پیشوائی این گروه نهادند و ابو حاتم رازی دیگر اجل
 عصر مثل ترمذی و ابو بکر بن خزیمه از وی روایات دارند و او را مولفات بسیار است که در جمہ
 داد تحقیق و امعان داده و خصوصاً در صحیح عجایب این فن را و دیعت نهادہ ہم باخصوص
 اسانید حسن سیاق متون و درج نام و تحری مالا کلام و روایت و تلخیص طرق مع الاختصار
 و ضبط انتسابی نظیر افتاد و لہذا حافظ ابو علی نیشاپوری صحیح او را بر تصانیف این علم
 ترجیح میداد و میگفت ماتحت ایدیم السماء اصح من کتاب یسلم و جماعہ از مغایرہ
 بہین فہ است و دلیل ایشان آنست کہ شرط مسلم آنست کہ در صحیح خود نمی نویسد مگر حدیثی کہ
 لا اقل دو تابعی تھا از او و صحابہ روایت کردہ باشند و ہذا فی جمیع الطبقات متبع
 المتابعین فمن و تخصم تا آنکہ بوی منتہی شود و در اوصاف رواۃ اکتفا بمحض عدالت نداد
 بلکہ شرائط شہادت را رعایت می فرماید و این قدر ضیق نزد بخاری نیست را قم حروف
 گوید کہ علمائی دیگر درین شرط بحث کردہ اند زیرا کہ حدیث انما الاعمال بالنیات برخلاف
 این شرط است و در صحیح مسلم موجود است لا از حضرت عمر رضی اللہ عنہ و روایات و از حضرت
 روایت آن کردہ مگر علقمہ آری از علقمہ تفرق و انشعاب بسیار رودادہ و ہذا جواب دادہ اند
 کہ این حدیث را بقصد تبرک و مین آورده است و ہم بحث شہرت طرق آن ثبوت صحت آن
 شرط خود را در آن مراعات ننمودہ علاوہ آن کہ این شرط مد آن حدیث موجود است
 کہ در صحیح او مذکور نہ باشد زیرا کہ از صحابہ حضرت عائشہ و ابو ہریرہ آن روایت کردہ اند

ازین بر دو تابعین بسیار روایت کرده باجمله این صحیح را از سه کلمه حدیث مسموع خود انتخاب نمودیم
 و احتیاط در آن بکار برده و از عجایب مسلم آنست که گاهی در عمر خود کسی اغیبت و نه کسی از ده
 و نه کسی اشتک کرده و در معرفت صحیح از یقیم حدیث او مقدم بود بر جمیع اهل عصر خود بلکه بخارج
 هم در بعض امور مرجح و مفصل است تفصیل این اجمال آنکه بخاری را در اهل شام غلط می یافتند
 مثلاً یک کس گاهی بکنیت مذکور می کند و گاهی بنام و می پندارد که دو کس باشند زیرا که
 روایت او از اکثر اهل شام بطریق مناوله کثرت است نه بطریق تحقیق شفاست بخلاف
 مسلم که او را در هیچ جا غلط نمی فتنند و نیز بخاری را در بعض احادیث بسبب تعظیم و تأخیر و حد
 و اسقاط بعضی الفاظ تعقید مبتون رو داده که چه براجبت بروایات دیگر که هم درین صحیح و در
 آن تعقید متحمل می شود بخلاف مسلم که وی الفاظ را بنوعی سوتی نموده و از جالی آورده که اصلا در
 نسخ آن تحریری واقع نیست و مسلم را در این صحیح مولفات دیگر هم هست بسیار مفید از آنجمله
 کتاب المسند الکبیر علی الرجال و کتاب الاسماء و الکئی و کتاب العمل و کتاب الوجدان
 و کتاب حدیث عمر بن شعبه و کتاب مشایخ مالک و کتاب مشایخ الثوری و کتاب او و نام
 المحدثین و کتاب الطبقات ابو حاتم رازی که از اجله محدثین است مسلم را بخوابید و از حال او
 پرسید مسلم گفت که بر من حق تعالی جنت را مباح گردانیده است هر جا که میخواهم می باشم
 و ابو علی زاغونے را بعد از وفاتش شخصی ثقة بخواب دید و پرسید که بکدام چیز نجات
 یافتی گفت بسبب این جزئی که در دست من است و آن جزئی بود از صحیح مسلم تولا مسلم در سال
 دو صد و دو بود و بعضی گفته اند که در سنه چهار و بعضی گفته اند که در شش و آن لا یشتر در مقدمه
 جامع الاصول همین اختیار نموده و الله اعلم وفات او بالا جماع شام یک شبته و دفن او در روز
 دو شبته بیت و پنجم رجب سال دو صد و شصت و یک و سبب وفات او نیز غرابتی دارد
 گویند در مجلس مذکره حدیث او را از حدیثی پرسیدند و آن حدیث را شناخت بمنزل خود
 آمد و یک سبزه خرماز را و گذاشتند در کتابهای خود و آن حدیث آنست که هر یک از یکان یکان

خما بطریق نقل از سید بر میداشت و منجور و مالک حدیث یافته شد و حرما تمام گشت و غیره
 علیه در اشعری ماند و این کثرت اکل سبب موت او شد حافظ عبدالرحمان بن علی الدمر
 مینی شافعی گفته است تا تاریخ قوم فی البخاری و مسلم لدی و قالوا بی ذین یقتولهم و فقلت
 لقد فاق البخاری و کما فاق فی الصنعة مسلم **سنن ابی داود** و این کتاب
 سه نسخه مشهوره است نسخه لؤلؤیی و نسخه ابن دهاش و نسخه ابن الاعرابی و روایت لؤلؤیی
 در شرق مشهورتر است و روایت ابن دهاش در بلاد مغرب رواج بسیار داشت و این دو
 روایت قریب یکدیگر اند بیشتر اختلاف فی مابین این هر دو بتقدیم و تاخیر است نه بزیاد و نقصان
 بخلاف روایت ابن الاعرابی که ازین هر دو نقصان بیش دارد و نام لؤلؤیی ابو علی محمد
 بن احمد بن عمر دالو لؤلؤیی است و نام ابن دهاش ابو بکر بن محمد بکر بن محمد بن عبدالرزاق ابن
 داسقه التمار البصری و نام ابن الاعرابی ابو سعید احمد بن محمد بن زیاد بن بشیر المعروف بابن
 الاعرابی و نام احمد و داود سلیمان بن الاشعث بن اسحاق بن بشر بن شداد بن عمر و بن
 عمر آن الازدی نجستانی و بن خلکان را با وجود کمال تاریخ دانسته و تصحیح مناسب
 و نسب درین باب غلط افتاده گفته است که نسبت به الی سبجان ادبجتانه قریه من
 قریة البصرة انتهى شیخ تاج الدین سبکی بعد از نقل این عبارت گفته است که و هذا وهم
 و الصواب ان نسبت به الی الاقلیم المعروف تاخم بلدا و البند انتهى یعنی این نسبت بلیستان
 که مکی است مشهوره و ما بین سند و هرات متصل قندار و پشت که مکان بزرگان چشمه است
 نیز در همین ملک واقع است و ثبت در قدیم الزمان پایه تخت آن ملک بود و عربان گاهی
 در نسبت این ملک سنجری نیز گویند و گوید و بی قبر در سنه دو صد و دو واقعه و در
 اکثر بلاد اسلام حضور صامع و شام و حجاز و عراق و خراسان و جزیره و غیر ذلک گردن
 کرده و علم حدیث را فرا گرفته در حفظ حدیث و اتقان روایت و عبادت و تقوی صلاح
 و اعتباط درجه عالی داشت گویند که یک استین خود کشاده میداشت و یک استین رنگ

مردم ازین معنی پرسیدند گفت که استین را کشاده و داشتن برپای اجزاء کتاب است همین کلام
 کشاده داشتن جعفر و راست محض اسراف است و وحشی کشاگرد امام احمد بن حنبل و تفسیر
 را بگوید طایلسی است و از علما بسیار سماع و روایت دارد و ترقی و فاسای از وی روایات دارند
 و چهار کس از جمله کشاگردان او خیلی سرآمد محدثین شدند اول پسر ابو بکر بن ابی داود و دوم لؤلؤی جویم
 ابن الاعرابی چهارم ابن دأبه و استاد او امام احمد بن حنبل از وی روایت کرده است حدیث غیره
 موسی بن هرون یکی از بزرگان آن عصر بود در حق او گفته است که بود او در دنیا برای حدیث و عقیقه برای
 بهشت افزیده شد و او در سن خود گفته است که من بر مصححان در از می دیدم و آن را پایش نمودم
 سیزده بالش بر آمد و بکنج رادیدم که بالامی شتری بریده بار کرده بودند مثل دغ فاره کلان هر دو نفر
 بر آن شتر نمودار شدند چون از تصنیف این سنن فارغ شد پیش امام احمد بن حنبل بر دو عرض نمودم
 دیدند و بسیار پسند کردند و او در وقت تصنیف این سنن پنجم که حدیث حاضر داشت از جمله آن
 همه انتخاب نموده این سنن را مرتب ساخت که چهار هزار و شصت صد حدیث است و در التزام نموده
 که حدیث صحیح باشد یا حسن گفته است که از جمله اینها حدیث مرد عاقل را در بین چهار حدیث کفایت
 میکند حدیث اول آنها الکمال بالانبیاء حدیث دوم مرحوم الاسلام المهر که مالا
 یصینه حدیث سوم لا یؤی من حدیثی بحقی یحیی لایحیه ما یحب نفسه حدیث چهارم الحلال بین
 و المحرام بین و بینهما مشبهات فمن اتقى الشبهات استبرأ الدین و عهده را تم حروف گوید معنی کلام
 آنست که بعد از معرفت قواعد کلیه شریعت و بهارات آن در جزئیات قاطع حاجت مجتهدی و مفسرهای
 باقی نمی ماند زیرا که در تصحیح عبارات حدیث اول کفایت میکند و در محافظت و قات عمر نیز حدیث دوم
 و در مراعات حقوق همایه و قارب دیگر اهل تعارف و معالیه حدیث سیم و دفع شک تردید اختلاف
 علما یا تکلف او کرده و حدیث چهارم پس این هر چهار حدیث نزد مرد عاقل حکم پر است و هر دو دارند
 احاطه بر آید هر چه که از عهد محدثین آن عصر بود چون سنن بود او را دید که گفت که این لایق را و و حدیث
 که این را و او حدیث و حافظ ابو طاهر سلفی این مضمون را بنویسند نموده درین قطعه نظر کرده سران حدیث

و علی بن ابی حمزه لام امام اهل بی داوود و مثل الذی لان الحدی و سبکة لبنی ابن مانه داوود و نیز حافظ ابوطاهر
 بسند حسن بن محمد بن ابراهیم و افزاری روایت کرده که وی گفت بخواب دیدم پیغمبر خدا را صدمه کرد
 فرماید من ادا ان سیمسک بالسنن خلیفه سنن ابی داوود و از یحیی بن کریان یحیی ساجی روایت کرده که گفتی
 که اصل سلام کتاب است و ستون سلام سنن ابی داوود و ابن الاعرابی گفته است که شخصی علم کتاب
 آمد و سنن ابی داوود حاصل شود و او را در مقدمات دین کافی و بسند باشد و آنرا در کتاب اصول یا به جهاد
 از علم حدیث تمثیل بسنن داوود نموده اند و مردم را در مذہب و اختلاف است بعضی گویند شافعی بود
 و بعضی گویند حنبلی و الله علم و در تاریخ ابن خلکان مذکور است که او را شیخ ابواسحاق شیرازی طبقات
 الفقهاء از جمله اصحاب امام محمد بن حنبلی شمرده است و از حافظ ابوطاهر در مدح سنن ابی داوود و نظم است
 که مرقوم میگردد و بگوید شاولی کتاب لای نقه و لای نظر و من یحون من الاوزار و فذر

ما قد تولى ابوداود و تحسبا	تالیفه فاق فی الضو کالقمرا	لا یستطیع علیه لطف من متدیر
ولو یقطع من ضعیف من ضعیف	فلیس یوجد فی الدنیا اصح ولا	اقوی من السنه الغراء و الاثر
و کل ما فی من قول التی و من	قول الصحابة اهل العلم و البصر	یرید عن ثقة عن مثله ثقة
عن مثله ثقة کما لا یجزم الزهر	و کان فی نفسه فیما احق	ولا شک فی ما ما عالی الخطر
یدک الصیحه من الاثر و یحفظ	و من فی لك من انش و من	محققا صادقا فیما یحیی به
قد تسلم الید عنه داوود فی	والصدق المیر فی الدارین	ما فوقها ابدان فخر لمفتخر

وفات بود او در شانزدهم شوال سال و صد هفتاد و پنجم است و در بصره مدفون است و عمر او هفتاد و سه سال بود
 جامع کبیر ترمذی یعنی ابو عیسی محمد بن عیسی بن هورثه بن موسی بن الضحاک سلمی صریحی بغی بضم با موحده
 سکون او بعد از ان عین مجتهد نسبت به یونع که دیه است از دیهات ترمذ بمسافت شش فرسنگ از ان
 و ترمذ نام شهری قدیم بر کنار راه بامویه که آنرا جیون نیز بنویسند و در لفظ ماورالنهر
 مراد مسین نهری باشد و در لفظ ترمذ اختلاف بسیار است بعضی تا موسیم را
 مفتوح سازند و بعضی هر دو را مضموم و مست اول بر زبان مردم آنجا و دیگر

جامع کبیر ترمذی

اخلاق کسرم دوست و جامع بفتح تا و کسیرم حکم کنند و ترمذی شاگرد و شید بخاریست و روش
 او را امویخته و از سلم و ابی داود و شیوخ ایشان نیز روایت دارد و در بصره و کوفه و واسط
 و رمی و خراسان و حجاز سالها در طلب علم حدیث بسر برده و تصانیف بسیار درین فن
 شریف از وی یادگارست و این جامع بهترین آن کتبست و بلکه بعضی وجوه حیثیات از
 جمیع کتب حدیث خوبتر واقع شده اول از جهت ترتیب و عدم تکرار دوم ذکر مذاهب فقها و
 وجوه استدلال هر یک از اهل مذاهب سیوم بیان انواع حدیث و صحیح و حسن و ضعیف و غریب
 معطل بعلل چهارم بیان اسامی رواة و القاب و کنیت آنها و دیگر نواید متعلقه بعلم رجال و ترمذی در
 حفظ مثل دانست و او را خلیفه بخاری گفته اند و توسع و زهد و خوف بحدی داشت که فوق آن
 متصوّنیت بخوف الهی سالها گریه و زاری کرد و باینسان شد و از حکایات صحیح و در حفظ آن هست
 که در راه مکه با شینخی از شیوخ ملاقات کرد و سابق از آن شیخ دو جز حدیث نوشته
 گرفته و فرصت عرض قراة نیافته درینوقت از شیخ استدعا سماع نمود شیخ قبول کرد
 و گفت که اجزاء مر قوبه بیار و در دست دار تا من بخوانم و از آنجا بکشد گفتا آن دو جز
 کم کرده بود ترمذی سبب کمال شوق سماع آن حدیث دو جز را دیگر سفید آورد و بحضور
 شیخ بدستور تلاذ نهشت و شیخ آغاز قراة نمود ناگاه شیخ نظر کرد و دید که در دست او
 اجزاء سفید اند بسیار غضبناک شده فرمود که گویا با من آنرا می بینی ترمذی گفت یا شیخ من
 اجزاء مکتوبه را کم کردم لیکن حدیث را محفوظ دارم بهتر از نوشتن شیخ گفت بخوان ترمذی سه
 اسجد حدیث را یاد بخواند تعجب شیخ زاید شد و از رأ استبعاد گفت که مرا باور نمی آید که
 بمجرد شنیدن یکبار یاد گرفته باشی از سابق یاد داشته باشی ترمذی گفت امتحان بیا
 فرمود شیخ چهل حدیث دیگر از غرائب خود که نزد یکی نبوده خوانده رفت و ترمذی آن
 حدیث را مع اسامی و فی الفور عاده نمود هیچ جا خطا نیفتاد و این قسم امتحانات در باب
 حفظ او را بارها واقع شده ترمذی هم گفته است که من هرگاه از تصنیف این جامع فارغ شوم اول

آنرا بعلما و مجاز شریف نمودم ایشان همه پسند فرمودند بعد از آن سپس علمای عراق
 بردم ایشان نیز رضامند شدند بعد از آن آنرا ترویج و تشریف نمودم و بیشتر
 در خانه هر که این کتاب باشد پس گویا در خانه او پیغمبری است که تکلم میکند بعضی از
 علمای اندلس در این کتاب نظمی دارد که مرقوم می شود که کتاب الترمذی ریاض علم
 حکمت ازهار و زهر النجوم به الاثنا و اوضحه انبیت به الفاظ اقیمت کالرسول
 و اعلاها الصالح و قد انابت به نحو الخصوص و العموم و من حسن بلیها و انعم
 و قد بان الصیحه من السقیم و فعله ابو عیسی مبینا به معامله لا باب العلوم
 و طریقه بانا و صحرای تحیرها اولوا النظر السلیط من العلماء و الفقهاء قدما
 و اهل الفضل و النعم القویون فجاء کتابه علقا نفیسا به تفسیریه ابراب العلوم
 و یقتسبون منه نفیس علمه و یفید نفوسهم منی الرسوله کتبا و ریناه لنویس
 من التسنید و دار النعم و عاقل الفکر و بحار المعانی و فادر کل معنی مستقیم
 جری الرحمن خیرا بعد خیره اباعیسی علی الفعل الکیر و وفات او در ترمذ شب
 دوشنبه هفتم رجب سال دویصد و هفتاد و نه بوده است ابن ابی شیمه در مصنف
 خود باین آورده باینضمون مایکده لیل جل کتبی به بعد از آن گفت
 حدثنا الفضل بن وکین عن موسی بن علی عن ابیه ان رجلا کتبی
 بابی عیسی فقال له رسول الله صلی الله علیه وسلم ان عیسی لا یلب
 حدثنا الفضل بن وکین عن عبد الله بن عمر بن جعفر عن زید بن اسلم عن ابیه
 ان عمر بن الخطاب فرض بایناله اکتبی بابی عیسی فقال ان عیسی لیس له اب
 انتهى و در سنن ابی داود در کتاب الادب واقع است باب لیل جل کتبی باب
 عیسی بعد از آن سند آورده عن زید بن اسلم عن ابیه ان عمر بن الخطاب فرض بایناله
 تکتبی ابی عیسی ان المذیقه بن شیمه تکتبی بابی عیسی فقال له عمر فما کیفک ان تکتبی بابی

تحقیق الکل از ادراج که در بعد از آن بر علمای زمان حاضر کردم ایشان نیز

عبد الله فقال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كنانى فقال ان رسول الله صلعم
 قد غفر له ما تقدم من ذنبه وما تأخر وانا فى حلقنا فليزال تكلمنى يا عبد الله حتى هلك
 انتى الجحجحين حينئذ لا مفر من مقتوحات لاهر المضطرب ومعنى ان رسول الله كنانى
 انست که آنحضرت مرا ابو عیسی خوانده بودند آنکه فرمود که کنیت تو ابو عیسی است و معنی
 کلام حضرت عمر رضوان الله علیه کنیت ابو عیسی مکروه است نباید کرد و آن حضرت اگر یکبار ترا ابو
 عیسی خوانده ترا میسر شد که این کنیت برای خود قرار دهی زیرا که آنحضرت چه برای میان جواز
 کاهی ترک اولی فرمود و در حق و این ترک اولی مصلوب نگذاشته می گردید برای ضرورت
 تنبیذ حکم و همین است معنی غفر له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر سنن صغری الشامی من منتهی است
 روایت ابن انسی محدث مشهور است و نام او را ابو بکر احمد بن محمد بن اسحاق بن انسی است
 سنن کبری الشامی که روایت ابن احمد است و نام ابو بکر محمد بن معویة او مشهور با بن الاحمر که تصنیف
 ابو عبد الرحمن احمد بن شعیب بن علی بن بکر بن سنان بن نیا رنهای بعد از سین هجره مکتوبه است
 مد نسبت به نساکه شیر است در خراسان کاهی عربان درین نسبت نسوای نیز گویند هجره را با او
 بدل کنند چنانچه موافق قیاس همین است اول شهرت یکی از ارکان حدیث تولد او در سال و صد
 چارده واقع شده در بلاد بسیار شیوخ کبار را در یافته خراسان حجاز و عراق و جزیره و شام و
 مصر و غیر ذلک اول حلت او بسوی قتیبه بن سعد بغلانی مخفی است و او در آنوقت پانزده ساله
 بود و در قتیبه کمال و دو ماه کسب علم حدیث کرد و او شافعی المذهب و چنانچه بنا سکن این است
 میکند و بر صوم داد و دیوانه طبع داشت با وصف این نهایت کثیر الجماع بود چهار زن داشت که نزد
 هر یک یکشت میگردانید و سراری نیز بسیار داشت چون از تصنیف سنن کبری فارغ شد
 امیری از امرای آنوقت از وی پرسیدند که این کتاب چه صحیح است گفت فی صحیح جری همه دار آن امیر الحاکم
 نمود که از جمله احادیث آنچه در درجه اعلا صحت باشد برای من جدا بایذ نوشت پس بعضی تصنیف کرد
 و لفظ مجتبی شهرافیت که بهاء موحده است بعد از اتافی قیبه و بعضی بنون نیز جانیر داشته اند و

و معنی قریب یکدیگر است لا اعتبار بالبار الموحدة برگزیدن لا اعتبار بالنون چیدن میوه نخته از درخت
و سبب موت و آنست که چون از تصنیف مناقب مرتضوی فارغ شد خواست که
آن کتاب را در جامع دمشق بر طایبان کند تا مردم آنجا که بسبب طول سلطنت بنی امیه در
دیار سیل بمذہب نو اصب پیدا کرده بودند مہندی شوند قدری از آن کتاب بخور کرده بود
که سائلی گفت که در مناقب امیر المومنین معاویہ نیز چیزی نوشته کناسی گفت که معاویہ را ہمین
است که سر بر نجات یابد او را مناقب کجاست و بعضی گویند که این کلمہ ہم گفت که نزد
من از مناقب او ہم میگویند مگر حدیث لا اشبع الی بطنہ عوام مردم او را بشیخ تمت کرده
کلمہ کردند و چند ضربه شدید بخصیتین او رسید که بسبب آن نیم جان شد تا دانشمندی داشت
نجانہ آوردند او گفت مرا ہمین وقت و آنکہ مغلطہ کنسید کہ مادر مہم یاد راہ مکہ گویند کہ
بعد از رسیدن بکہ وفات یافت و در میان صفا و مروہ مدفون شد وفات او روز
دوشنبہ نیز دہم صفر سال صد و نہ بودہ است و بعضی گویند کہ در راہ مرو و شہر طہ و از آنجا
نقش او را بکہ رسانیدند و اہل علم سنن ابن ماجہ تصنیف ابو عبد اللہ محمد بن یحیی بن
عبد اللہ ابن ماجہ قزوینی ربیع است و ربیع برابر و بار مفتوح تین نسبت بر بیعہ است بالولای ابن
مککان گفتہ است کہ ربیع نام قبائل متعدده است کہ در عرب معلوم نیست کہ نسبت ابن زبیر کہ
بکدام یک از آنهاست و قزوین نام شہر است مشہور در عراق عجم و او صاحب تصانیف مفید و فہم
است از آنجملہ است این سنن کہ یکی از صحاح ستہ است و چون از تصنیف آن فارغ شد
بمضربوزر عہد رازی برودہ و او این سنن اودیدہ گفت کہ اگر این کتاب بدست مردم خواہد افتاد
اکثر جوامع و مصنفات فن حدیث معطل بکار خواهند آمد و فی الواقع از حسن ترتیب سرد احادیث
بنی مکار و اختصار کہ این کتاب دارد بیچ یک از کتب ندارد و نیز ابو زرعہ شہادت بر
صحت این کتاب داد و نہ سو کہ ظن غالب آنست کہ درین کتاب جایی کہ در سند آنها
خلل است یا متہم بوضع و شدید افکار است اندامی رسیدہ باشند درین سنن سے

و دو کتاب آورده و در ضمن آن یک هزار و پانصد بابست و مجموع احادیث وی چهار هزار حدیث
 و صحیح است که ما به تحقیق جیم ماوراء بود پس بالا بر این گفت باید نوشت تا معلوم شود که این صاحب
 صفت محمد است نه صفت عبدالله بن مسعود عبدالله بن ابی لک بن یحیة از وی که صحابی مشهور است
 و بدست او اسماعیل بن ابراهیم بن علیّه است که معاصر امام شافعی است و از جمله تصانیف تفسیر قرآن
 مجید است و کتاب التاریخ است تولد او در سال دویصد و نه بوده است و رحلت او بسوی عراق
 و بصره و کوفه و بغداد و مدینه و شام و مصر و واسطه و ری و دیگر بلاد اسلام اتفاق افتاد و
 بحجیم علوم حدیث عارف و آشنا بود از جبارة بن الفضل و ابراهیم بن المنذر بن امیر و شام بر
 عمار و دیگر اجله آن طبقه اخذ علم حدیث نموده و از ابو بکر بن ابی شیبہ بیشتر استفاده کرده و ابو الحسن
 قحطان که صاحب است من است از جمله شاگردان رشید اوست و عیسیٰ اهری دیگر مردم قولند
 که بار او را ندید و وفات او در روز دوشنبه است و هفتم رمضان سال هفتاد و سه بعد از مائین بوده و در روز
 روز شنبه واقع شده مشارق قاضی عیاض که گویا شرح مؤطا و صحیحین است و
 و قاضی عیاض ابو الفضل عیاض بن موسی بن عیاض محبیبی سنی است در قلین کتاب را
 ابو عمر بن الصلاح نظم کرده مشارق انوار است و بدو و اعجب کون مشارق بالغرب
 و ابو عبدالله رشیدی گفته است من معی خضید فی جرح لاهل الافا کجیو اللخصب فی قمر الجبل
 شرح کرمانی بر بخاری که مسمی بکواکب دراری و این نام او را الهام شده در مطاف
 شریف بعد از طواف نام او محمد بن یوسف بن علی بن عبد الکبیر کرمانی است
 عقب ششم شمس الدین او آخر در بغداد سکونت نموده بود تولد او شانزدهم جمادی
 سال هفتصد و هفده بوده است و لا تردید خود تحصیل علوم نموده باز از قاضی محمد الدین بن علی
 کرده و مدتی در ملازمت آن بزرگ اختیار نموده تا دوازده سال از وی جدا شد بعد از آن
 در بلاد و گردش کرد و از علمای مصر و شام و حجاز و عراق فواید برداشته در بغداد مصیبتی سفر
 انداخت و ماسی سال در آنجا مشغول بشیر علم و تعلم آن ماند از دنیا داران بسیار اعراض است

در شغل علم و چیز ابرج می داد و در تواضع حسن خلق یکانه روزگار از بام افتاده بود و یکجای او از کار فتنه
 بی استعانه عصا راه نمی توانست رفت و در آخر عمر خود باز قصد حج نموده و بعد فراغ از حج بخت بغداد که مسکن او
 بود مراجعت کرده و دشمنی اه شازده هم محرم در تبرلی که معوف است بروض متباسال بنقصه و شاد و خوش
 یافت نعمش را و بعد نقل کردند در بام حیات خود برای قبری عاقبت خانه در جوار قبر حضرت ابوسحاق تبریزی
 ساخته بود و بالای آن قبری عالی ترتیب کرده در همان قبر مدفون **فقه البکیر** شرح بخاری مقدمه نفع الباری هر دو
 تصنیف قاضی القضاة خاندان اصحاب ابو الفضل شهاب الدین احمد بن علی بن محمود احمد بن محمد الکتاب
 الصقلانی المصری الشافعی تولد او در بیت و سیوم شعبان سال هفتصد و سه است در مصر و
 از آنجا برای طلب علم با سکنه ریه رحلت نموده مدفن **شام** و حجاز و یمن گردش کرده
 سیراب گردیده در نظم و شعر قدرت تمام داشت تصانیف او همه مقبول افتاد و در
 حیات او از دور و قریب مردم طلب تصانیف او میکردند و استاد و شاگرد او قابل بحالت
 و عظمت او و درین فن یعنی علم حدیث شدند و او را بر خود تعظیم و ترجیح دادند وفات او است
 شنبه بیست و هشتم ذی الحجه سال مشق و پنجاه و دو در قاهره مصر اتفاق افتاد و در قافه
 صفری متصل فرار بنی بفر دلی مدفون گشت و در جنازه او از جام مردم بسیار شربت پادشاه
 بنفس نفیس جنازه او را تبرک کار داشت بعد از آن امر او را در دست بدست تا فرار
 بردند و در قرات حدیث عاجیب بسیار از وی بطهور رسیده سن ابن باجر را و چهار
 مجلس خوانده و صمیم مسلم را و چهار مجلس عجمی مجلس فتم در عرصه دو روز و چند ساعت تمام فرمود
 و شیخ ابن حجر که مجد الدین لغوی صاحب کاسوس است نیز صمیم مسلم را بمرست تمام خوانده و
 در دمشق برای شنوایندن ناصر الدین ابو عبدالله محمد بن جلیل و در سه روز در میان باب النضر
 باب الفرج مقابل فرار نعل شریف نبوی که در آنجا است در سه روز ختم نموده آن افتخار فرموده میگوید
 قرات بحمد الله جامع مسلم و بجهت دمشق الشاکم کوشا اسلام علی ناصر الدین کلام بن جلیل
 محضرة حفاظ مجاهد اعلام و ترمذی و فنی الاله و فضله قرات ضبط فتنه ایام و حسن

کبریا سی را پیش از این مجمر در ده مجلس فرخنده بر شرف الدین بن کوکلیک مجلس فریب چهار ساعت
 نجومی می شد که بعرف سندوستان ده دقیقه می شود و در حلت ثانیه هم صغیر طبرانی را در یک مجلس تمام
 کرده بین الظهور والعصر و این کتاب یک هزار و پانصد حدیث دارد مع الاسناد و صحیح بخاری را در ده
 مجلس تمام کرده هر مجلس یک چهار ساعت می بود یا بجملة اوقات و معمور بود هرگز خالی نمی نشست از
 سه شغل یکم سبک و مطالعه یا تصنیف یا عبادت و در مدت اقامت خود بدین شغل که قریب و ماه و دو
 روز بود برای فاده مردم قریب صدها جلد از کتب حدیث خوانده بود و شغل تصنیف و عبادت و دیگر
 ضروریات سواي این اوقات می شد و این بکت در علم و اوقات و قبول تصانیف او را از
 و عایشه صنایع قبری که ولی صاحب کرامت امشده است حاصل بود نقل میکنند که والد شیخ ابن
 مجمر افرزند نمی است کشید خاطر بخیر شیخ رسید شیخ فرمود از پشت تو سر زندی بر آید که به علم
 و تیار را پر خواهد کرد از لطایف و ظرایف شیخ آنست که چون ایشان از قضا مغرول شدند و شرف الدین
 ابو عبد محمد بن علی قایمانی بجای ایشان منصوب شد بایکد کرد و خورد و حافظ ابن حجر این قطعه خود
 ۵ عندی حدیث طریقت بمثلک تدعی ۷ من قاضین یعنی هذا و هذا یعنی ۷ یقول
 اذا اکرهونی وذا یقول استخاف ویکذبان جمیعاً فمن یصدق منا ۷ و نیز از لطایف او آنست
 که چون سلطان مدرسه سدید را بنا کرده تمام نمود مناره او از مناره های
 آن مدرسه که بر برج شمالی بنا شده بود سیلان کرد و قریب بمقطوع شد
 پادشاه حکم فرمود که آزاد بدم باز تیار نماید اتفاقاً عینی شارح بخاری
 در زیران مناره نشسته درس می گفت حافظ ابن حجر این قطعه را نظم
 نموده بحضور پادشاه خوانده ۵ لجام مع مولانا الموقد رونق ۷
 منارته للحسن نیر و بالزین ۷ یقول و قد ما لهت عن القصد اهلوا
 فلیس عی جفنی ترمین العین ۷ مردم در انداز این قصه را بعینی
 رسانیدند و گفتند که حافظ ابن حجر توبه بخش نموده بدر الدین عینی ازین معنی

ازین غنی خشناک شد و نوابی شاعر مشهور را طلسمه بقطعه در تعریف این حجر عظم کنانید و ثناء
 ساخت و بدرالدین عینی خود چندان قدرت شعرنداشت و آن قطعه نیست و خالی از لطافت
 نیست ش منارة العروس الحسن قد جلبت و هدمها بقضاء الله والقدر
 قالوا اصبت بعین قلت ذا غلط ما واجب الهدم الاختلاج تصانیف ابن حجر
 بر یکصد پنجاه کتابست و بهر دو محکم تر از تصانیف جلال الدین سیوطی است زیرا که تصانیف جلال الدین
 سیوطی هر چند در عدد بیشتر است اما تصانیف ابن حجر اکثر کلان کبر الحکم واقع اند و مضامین بد و فواید مفید
 بخلاف تصانیف جلال الدین سیوطی چنانچه بر عالم متبحر پوشیده نمی ماند و اتفاق ضبط علم
 حافظ ابن حجر بیشتر از علم جلال الدین سیوطی است هر چند در عبور و اطلاع فی الجملة جلال الدین
 سیوطی را زیاده باشد از عمده تصانیف ایشان کتاب یعنی فتح الباری فی شرح البخاری
 است که بعد از اتمام آن شادی کرد و قریب پانصد دینار در ولیمه آن صرف نمود و شرح
 دیگر بخاری دارد و کلان تر از فتح الباری سسی بهدی السی و مختصر آن شرح نیز دارد
 لیکن این برد و با تمام نرسیده اند و از تصانیف او تعلیق التعلیق است و لباب فی شرح قول
 الترمذی فی الباب و التحاف المهره باطراف العشرة اطراف المسند المحتلی و باطراف المسند
 النجلی و تهذیب التهذیب تقریب احتفال بیان احوال الرجال و طبقات الحفاظ و الکاف الشاف
 فی تخریج احادیث الکشاف و نصب الراية فی تخریج احادیث الهدایه و هدایة الرواة
 فی تخریج احادیث المصابیح و مشکاة و تخریج احادیث الاذکار و اصابته فی تمیز الصحابة
 و الاطعام البیان ما فی القرآن من الالهام و تجمة الفکر فی مصطلح اهل الاثر و شرح النجمة
 و الايضاح نبکت ابن الصلح و کتاب المیزان و تبصیر المتین تحسیر المینه و زینت السامع
 فی روایة الصحابة عن التابعین و المجموع العام فی آداب الشراب و الطعام و دخول الحمام
 و انحصال المكفرة لذنوب المتقدمة و المتأخرة و توانی التانیس من قبل ابن دیرس فہرست المرویات
 و نعم السروج و الانوار بخصائص المنار و ابناء العمر بآباء العمر و الدررة الکامنة فی اعیان المایة الذ

وطلع المرام في احاديث الاحكام وقوة الحجاج في عموم الفقهاء بالحجج والاحصاء الموصلة للظلال ونبيل
الماصون في فضل من صبر في الطاعون والاشاع بالاربعين المتبانه لبث الساع وناكس الحج
والاحاديث الثارثه والابرعون المايتيه لم على البخاري وديوان شعرو ديوان خطب ازهر في المالى
حديثه كعدو آهنازياده برنهار مجلس است وقبل از موت خود در حق آن كتاب اين ابيات نظم نمود.

<p>بود من بقل راجی الی الخلق احمد من تخریج اذکار ربنا قدوس فی مدت خود کم قدسیت هملا نه من سر عت السیر سامات و با خجلا توحید ربی یقینا و الاحباب الی خطی و نطقی علمات یحیی الزلاله یار رب حق تعالی و الی سمعوا</p>	<p>ابن حدیث بنی الخلق مستقلا ولی بر جوده الخلق بر زرقه ولی من العمر فی ذال یوم قد کلا اذا رایت الخلیا او یقت علی و حدیثی و الاکتار الصلوة علی قارب الناس شمس قیامتیه منی جمیعاً بعفو منک قد شهلا</p>	<p>میر نور علی افغان مدحت مجال که علا عن سمات المحدثات علما سکت و جمون علما و حست بها فی سوقف الخضر لولان لی الا محمد صباحی و الما و فی من بالصلوة علیه کانت مستقلا و شیخ شمس الدین محمد بن سبک</p>
---	--	---

حافظ محمد بسراوان مستطوی نورنشت که صورتش اینست
 و با اما للوری باب محظ الامال الثقات الرجال
 شریکم غذاکم انه من نجس المریدی حقایق
 برین برعاک شد بایدی جواب ائنته فی السوال
 حافظ محمد بسراوان مستطوی نورنشت که صورتش اینست
 ابن العماد الشافعی ادعی درود و اما فی بنی المصالح
 فیل فی سند ادعی او اثر بر و یا بل اکمال
 لا رکت یا سولی لنا و ایمانی الحال الماضی کذا فی المال

و حافظ این خبر در جواب ان بدید این چنین بیت نوشته فرستاد ایلامضار ذات الکمال	من النفس خير من نورها بالعقل نزال بل جازلت اسندا عن الف ذني الكف مال اخرجه احمد والموسى ولا يتخلو من الضمض على كل حال	من لم يعرف بعد فضل شفى عن ليد المجد سما الكمال اراد الالاموات غرا بكم والطبر افي الثقات الرجال تتبعه لالفاظ الجاهل الصحيح از تصانيف بدر الدين	من الم الفرق بعد اعتلال اذم الى الغربة قلنا فم من ال شراكم غرا بكم يا رجال من هرت فيها اصطر بسا الصحيح از تصانيف بدر الدين
---	---	--	--

سید محمد الدین خان صاحب الصبح

محمد بن عبد الله زکری است که در سال مفسد و چیل و بیج متولد شده و از ناگردان حافظ
 بدرالدین زکری متخلصی است در فن حدیث از جمال الدین اسنوی نیز اخذ علوم کرده خصوصاً حدیث
 فقه و سماع حدیث از بن کثیر و از رعنی نیز وار و صاحب تصانیف بسیار است خصوصاً حدیث فقه
 شافعی و علوم قرن بسیار نموده از انجمله است تخریج احادیث الرافعی در پنج جلد و از انجمله خادم الرافعی
 در بیت جلد و تشریح دیگر و در بخاری بسیار دراز و مطول که آنرا از شرح ابن مقنن تمیض نموده و چیزی را
 در آن افزوده و جمیع الجوامع را نیز شرح نموده در دو جلد و منهاج را در ده جلد و مختصر آن شرح کرده در
 دو جلد و تجرید در اصول الفقه در سه جلد نوشته و تشریح هم دارد متوسط الدرجه و دو قه فوات او در کرم

رجب سال نود و چهار بعد از مفسد و داو **تعلیق المصابیح ابواب الجامع الصحیح**
 تصنیف ابو عبد الله محمد بن ابی بکر بن عمر بن ابی بکر قسری فخر دمی اسکندری است که مشهور باینست
 لقب بدرالدین در شرح حدیث حضرت صفیه که نزد آنحضرت صلعم در حالت اعتکاف آنجناب برای
 زیارت و مسجد آمده بود چون بخانه برگشتند شب بسیار نمانده بود آنحضرت بر لبی منابت ایشان
 از مسجد برآمدند و از آن شخصی از انصار آنجناب را با صفیه تنها دیده یک گوشه نشاند آنحضرت او را
 فرمودند تعال صبی صفیه میگویی اللام من تعال مفتوحة و ایما سوار غاطبت مغروراً او غیره مذکر اخیر
 و قد وقع لابی فراس بن حمدان کسر اللام فی خطاب لمونت فی ابیات حسنه اثرت ذکر
 لاهلها قال حسین سمع حماد بن قیس یقول قد ناحب لقری حمادۃ یا جاز تا هل شعر بن بجالی

سوا و النوی ما وقت طارقه النوی	والا خطر منك الهموم بال	ابا جاز ما انصف الدهر میناء
تعالی افاک الهموم تعالی	تعالی نری روحا لدی نعیمه	ترو و فی جسی یغوب بالی
الضیک اسور و کی طلیقت	و لیک مخزون و نیدب سالی	لقد کنت ولی منک بالدمع مقلد

و لکن بعضی فی الحوادث عال و تولد او در سال مفسد و شصت و سه واقع شده و از تنبلی
 نشو و نما مشغولی تحصیل علم ماند و در سرعت ادراک و قوت حافظه سرآمد قرآن خود بوی خصوصاً
 علوم ادبیه و نحو و نظم و شعر تقدیم صریح دارد و در فقهیات و مسلم شروط و سجلات نیز شاکست

تمام با اصحاب این فن نصیب او شده مدت دراز و بواسطه این همه در علم نحو مشغول بود باز با سکنه به
عمو بنمود و میل تحصیل مال کرد و کارگاهی کلانی ترتیب داد و جوانان بسیار را علوفه و اجور به شخص کرد
مشغول بکار کرد تا گاه بتقدیر الهی آنخانه را آتش گرفت و بنده و در بستان و دیگر ادوات این صنعت
بسوخت و دیون بسیار بر دمه او ماند و قرضه از آن و بنال او گرفتند تا چار از اسکندریه بصدقه فرستاد
نمود و قرضه از آن نیز عقب او مانده باز بقاهره گرفته آوردند تقی الدین بن حجت و ناصر الدین بازاری و در
پرورش و حمایت او شدند و حال آنکه فی الجمله با صلاح آمد بعد از آن بسوی مین رحلت نمود و از آنجا ببلاده
رسید و در شهر احمد آباد و کجرات که در آن زمان با حسن آباد معروف بود او را اقبال شام روداد و در آنجا
آنوقت انتفاع عظیم یافت و بکمال رفاهیت گذرانید تا آنکه در شعبان سال شصت و بیست و شش
وفات یافت و چون موت او بمجازه و واقعه مردم را گمان شد که کسی او را زهر داد و او را شهادت
تصانیف حدیثیه او همین شرح است و تصانیف او در علم ادب بسیار است از جمله است شرح
تسهیل و تخریج و جواب البحر و عروض و فو که بدریه نیز از منظومات او است و متعلقه الشرب و نزل
الغیث فی الاعتراض علی الغیب الذی النجم فی شرح لامیه العجم و الغیب الذی السبح از تصانیف
علامه صفدی است لقب بصلاح الدین که در علم ادب یکتای شهر است و جواب البحر را شرحی نیز
نوشته است و تحفه العرب فی حواشی نخعی اللب نیز از وی است و از منظومات این لغز مرقوم

میشود مشایخ علمای الهندانی سائل	فمنوا تحقیق به فیظهر الستر	اری فاعلمای فاعمل العرب فیظهر
بحر و لاجز به یکبار بحر	ولیس بحکم و لا بحب اور	لذی انخفض الانسان بالبحر فیظهر
قبل من جواب عندکم استفیده	فن بحکم مازال استخرج الدور	و نیز از اشعار او است مش
زمانی زمانه به سائے	فجارت نحو س دعایت سعود	و اصبحت بین الورعی بالمشیب
علیک طلیت انساب یعو د	و نیز از وی است مش	الا یا عذارکم بها و قاطع المشی

الصب فی الحکین به فجهله بالوصل و اسحق به فکلف قدام بلا مین به و از استاد خود این بحر لطیفه
عجیبه نقل کرده که روزی در درس او را سکنه در محضر بودم شخصی از تلامذه او مختصر او در نسخه سخنراند

بر حکم شیخ تاج بن عطاء الله اسکندرانی و شرح حزب البحر و شرح مشکاوت بحری و شرح
 حقایق المقرئ و شرح اسما حسنی و شرح مراصد که از تصانیف شیخ ابو الوالد عباس احمد
 بن عقبه الحضری و نصیحه کافیه و مختصر آن و آعانه المنهج المسکین علی طریق القیم و التکمیل و قواعد
 الصوف که در غایت خوبی و حسن واقع شد و حوادث الوقت که کتابی است نهایت نفیس در
 صد فصل برای بدعات فقراء وقت خود تصنیف نموده در ساله مختصره در علم حدیث و مراسلات
 بسیاری برای یاران خود در آداب و حکم و مواظب و لطایف سلوک نوشته با جمله مر و جلیل القدر
 که مرتبه کمال از فوق الذکر است و آواخر محققان صوفیه است که من این تحقیقه و شریقه جامع بوده اند
 و بنا گردی و اوجله علما مفتخر و مباهی بوده اند مثل شهاب الدین ططانی که سابق حال او مذکور
 شد و شمس الدین لقانی و خطاب الکبیر و طاهر بن زبان روانی و او را قصیده است بطور
 قصیده جلیانی که بعضی ابیات او این است **شمس** انما لری می جامع لشتانه +
 اذا ما سطا جور الزمان بنکته + وان کنت فی ضیق و کرب و وحشته + فنادی بزاروق آت سمرته +
 وفات او در بلاد طرابلس المغرب در ماه صفر سال شصت و نود و نه اتفاق افتاد در حرمه الله علیه
بجته النفوس تصنیف ابو محمد عبداللہ بن ابی حمزه است در وی قریب صد
 حدیث را از بخاری انتخاب نموده در دو جلد شرح آن احادیث کرده و بس علوم غامضه و حقایق
 خفیه در آن مندرج ساخته کی از کبار اولیاء الد و عرفا وقت بود کرامات او بسیار است و از
 اعظم کراماتش آنست که وی خود روزی گفته است انتمی بحمد الله انی لم اعص الله قط تا گرد
 رشید ابو عبد الله بن الحجاج صاحب المدخل در مذہب مالکی که مجموعه کرامات و احوال شیخ خود
 نیز نوشته ابن مرزوق خفیه در شرح مختصر خلیل بتقریبی آورده که آن ابن ابی حمزه و نمیده
 ابن الحجاج لا یجد علیها فی نقل المذہب و غرض ازین کلام اعتراض است بر صاحب مختصر خلیل زیرا که
 اعتماد او در نقل مذہب بیشتر بر مدخل ابن الحجاج است و الله اعلم **توسیع** شرح جامع
اصحح السیوطی تصنیف مافظ العصر ابو الفضل بن ابی بکر سیوطی است در اول دیباچه

بجته النفوس
 تصنیف ابو محمد عبداللہ بن ابی حمزه
 تصنیف ابو محمد عبداللہ بن ابی حمزه
 تصنیف ابو محمد عبداللہ بن ابی حمزه

[illegible]

ارض للناس جميعا - مثل ما ترضى لنفسك - انما الناس جميعا - كلهم ابناء خبيث -
 فلهم نفس كفسك - و لهم حس ما كحسك - وله - و ما غيرة الانسان في سعة النوى -
 ولكنها والله في عدم الشكل - و اني غريب بيزيست و اهلها - و ان كان فيها امر
 و بها اهل - وله تسامح و لا تستوف حقا كله - و ابق فلم يستوف قط كرهه - و لا تغفل
 في شئ من الامر و اقتصد - كذا في قصد الامور ذميتهم - وله ما دمت حيا فلن الناس
 كلهم - فانما انت في الدار المدارات - و لا تعلق لغير الله في - تو بان المهين كافي
المهملة عارضته الا حوزي في شرح الترمذي تصنيف فاطم قاضي بن بكير بن ابراهيم
 مغربي ندبيست كه نامش ابو بكر محمد بن محمد بن محمد بن عبد الله بن احمد معروف بابن العربي معافري
 اشجیلیست و او خاتمه علماء اندلس و آخر حفاظ انجاست بمشرق رونی یار رحلت نمود و از علماء
 اجله هر يك از خد علم نمود و در روایت و سعت تمام حاصل شد و علم اصول و خلاف و كلام و دیگر فنون
 را اتقان کلی نمود و با وصف اینهمه کمالات حسن خلق و تحمل ایثار و ثبات دوستی حسن عهده بترتبه
 اتم داشت تولد او در سال چهارصد و چهل و هشت است همراه پدر خود شام رفت و از طریق بن محمد
 ربیع ابو الفضل بن المشرقات و قاضی ابو الحسن طبعی ابن مشرف و حافظ علی عبدالسلام رحلی و نیز
 بن عبد الله طبری و دیگر بزرگان آن عصر در مکه و بغداد و دمشق و مصر و بیت المقدس و اندلس متفاد نمود
 و از امام ابو حامد غزالی بیشتر اقتباس طریق همچنین از فقیه ابو بکر شامی ابو ذکریا تیریزی از درجسم و تصنیف
 شروع کرد و در علم ادب بلاغت نیز دستي در زد و دست و از محدثین محمد بن سفت بن سجاد و حافظ ابو
 القاسم سبیلی و شنبه بن یحیی عینی شگردان ویند و او را فراغت مال و ثروت و جاه و انتشار صحبت تمام
 بود و قضاء اشبهله نیز نوی متعلق شد و درین خدمت محمود خواص و عوام کشت بعد از ان ازین خدمت
 کشید و شغل تصنیف و درسی افاده اوقات غیر از خود را مصروف کرد و گویند که بر تبه جهاد رسیده بود
 در حدیث و فقه و اصول و علم قرآن علوم ادبیه و نحو و تاریخ تصانیف گزیده از ویادگار است بسبب
 ثروت مال و سخا محمود شعرا کردید و شهر نامه اشبهله را از مال خود ساخته از تصانیف عمده و غیر

صورت ایشان در پیش روینج ده و درین
 در دست این چهار از دست

مسی بنو الفخر و بیت مال او امرت کرده و پشتاد هزار ورق حجم اوست و آن تفسیر و قرآن
 و در خانه الکتاب بوعیان فارس بن علی بن یوسف و پشتاد جلد موجود بود و کتاب قانون اتاویل
 النسخ و المنسوخ و کتاب حکام القرآن نیز از تصانیف اوست و ترتیب المسالك شرح موطا
 و القبس علی موطا مالک بن انس عارضة الاحوذی شرح جامع الترمذی و کتاب الشکلیین یعنی مشکل
 و مشکل سنت و کتاب النیرین شرح الصیحه و شرح حدیث ام زرع و شرح شیخ الافک شرح حدیث جابر
 الشافعه و کتاب الکلام علی مشکل حدیث السجاء و المجاب یعنی حجاب النور لو کشفه لاحرق سبعه
 وجهه ما انتهی الیه بصره من خلفه و تبیین الصیحه فی تعیین الذیج و تفصیل التفضیل من التمجید التبیان
 و مسلسلات و ترجم المبدین کتاب التوسط فی المعرفة لصیحه الاعتقاد و الروع فی الفنا اهل السنة من
 البدع و الاحاد و شرح غریب الرساله و الاضاف فی سائل الخلاف و بیت جلد و تخلص مختص
 در علم اصول و خواصم و قواصم و کوای و دواهی و کتاب ترتیب احوال و کتاب لجمار المفقین و مع
 خواص النجوم و غیر ازین تصانیف اوست و کتاب احوال و مشتمل بر قواعد عربیه از انجمن است که
 می گوید که در مدینه السلام از ابو الوفا بن عقیل که امام جابله بود شنیدم که می گفت و لد تابع ام
 در مالیه و در حکم اوست در رقت و حریت از انجمن چون از پدر جدا شد نطفه یقیمت بود و هیچ مالیت
 نداشت آنچه از قدر و منزلت پیدا کرده در شکم مادر کرد پس ابع او کشته چنانچه اگر کسی در زمین کرمی
 بخورد و استخوان او را انداخته رفت پس درخت طیاره در کشت آن درخت ملک صاحب زمین است بخورد
 غمنازیر که در وقت خوردن و انداختن استخوانش هیچ قیمت نداشت و نیز می گویند که از ماهان
 سحره در زمین با بل شنیدم که هر که آخر آیت اند هر سوره نوشته در کلهو خمی و اندازد و سحر مایه وی کار
 نشود و نیز می گوید که هنگامی که در مکه معظمه قامت داشت و ششم الترام کرده بودم که هرگاه ز آب زمزم
 نوشتم شبت علم و ایمان در خاطر مگذرا غم خدای تعالی بر من علم را بوفور تمام کثاده شد و این افسوس
 که چرا بنیت عمل مکیه و جریه نوشیدم که توفیق عمل درین کمتر از میل علم است و نیز میگوید که روزی در
 مجلس ابو الوفا بن عقیل در بغداد حاضر بودم که تفسیر قرآن بود و قاری بر خواند که حجتیم یوم یلقونه سلام

شخصی جانب چپ من شسته بود و من بر پشت ابو الوفا نشسته بودم بآن شخص است گفت که
 این بیت دلیل صریح بر رویت باری تعالی است در آخرت یا که عرب نمیگوید بعیت فلا ناله
 و صوت رویت ابو الوفا این شخص است شنید و در مقام نصرت مذهب اعتزالی نزدی این
 برخواند و گفت که فاعقبهم نفاقا فی قلوبهم الی یوم یلقونه حالانکه منافقین با جماع مرکب ویت
 نخواهد بود من در آنوقت بیاس مجلس عالی میخ کنفتم لیکن در کتاب الشیخان و فی سیر این پیشوایان
 که ضمیر یلقونه راجع بنفاق است بتعذیر جزاء نفاق دلیل آنکه اگر راجع بجناب باری می بود با
 اخلفوه ما وعدوه میفرمود و اظهار لفظ الله را وجهی تلاش باستی کرد و نیز میگوید که روزی
 شاعری شهوات بن جبار در مجلس من آمد و در حضور من مجرایتش بود خاکسترش بالائی
 اتش کشته بود و گفتم درین باب شعر می نظم کن منی البیدیه گفت شکایت نواصی لنا بعد
 سوادها و تستدرت عنار موزعاده و از من درخواست که تمام این بیت شما بفرمایند
 من هم منی البیدیه گفتم شبنا کما شکایت و زال شبنا فکنا کما علی میعاد راقم
 حروف گوید هر چند این بیت چندان لطف ندارد لیکن بر قوت طبع و دلالت میکند و از اشعار
 لطیفه و آنست که روزی همراه امیرزاده خوشرو سوار شده برای شکار میرفت در راه آن
 امیرزاده نیزه در دست گرفته بسوی بن العربی جنبافیدن غاز نهاد و غرض و انبساط و
 بازی بود این العربی منی الفور این قطعه را انشا نمود و برخواند نه رعلی الرحمن طبع
 مَهْفُوهٌ لَعُوبٌ بِالْبَابِ لَسِرِیۃٌ عَابَتْ فُلُوکَانَ رَحْمًا وَاحِدًا لَا تَقِیۃٌ وَلَکِنَّ رَحْمَ
 ثَانَ وَثَالَثَ و شرح اشعار را در تعیین ثانی و ثالث اختلاف است بعضی گفته اند در وگاه
 و بعضی چیزی دیگر گفته اند واضح تر در اسم حروف نیست که مراد از ریم واحد کجا جنبانیدگان
 و از ثان و ثالث تکریر آن و الله اعلم و نیز از اشعار او است انتنی نوبتی بالیک
 فاهلا لها و تباینها فقلت اذا استحسنتم غیر کمر امرت جفونی بتغذیهها و نیز در
 تشوق بدارشام میگوید املک سری و اللیل محضر بالفی خیال حبیب قد جی نصیب الفی

جلا ظلم الظلماء مشرق نوره ولم يخض الظلماء بالافهم الزهر + ولم يرض بالارض الارضة
 مسجدا فضا وعلى الحورى الى فلك مجرى وحت مطايا قدمها لغيره فاطاها
 قسرا على قبة النسر + فصارت ثقلا بالجلالت فوقها وسارت عجا لا تنقى له الزجر + وجر
 على ذيل الحجة ذيلها + فمن شهيد ما هناك لمن يسرى + ومرت على الجواز بواضع فوقها
 فانما رما مرت به كلف البدر + وسافت ابحر المجد من حيد العلى الى + ونيز در وقت اقامت
 مدينه مى كويه لم يسبق الى سؤل ولا مطلب + مذصرت جار الجنب الجيب + لا يتغنى شيئا
 سوى قربه + وها انا نه قريب قريب + من غاب عن حضرة محبوب + فلست غزيبه
 ممن يغيب + لا تسال المفقوط عن حاله جار كريم + ومحل حصيب لعيش والموت
 هنا طيب لطيب الى كل شئ طيب + وفات ودر سال بايضا وينجاه وسه بوده است
 وورسفر مرده در وقتيكه از مرا كسب كشته متوجه بوطن خود بود در ديهى زديها ت فاسن جل
 اورسيده واز انجا نقش ورا برداشته بفاسل وردند وبيرون باب محروق وانش
 کردند رحمة الله عليه امام احاديث الاحكام ومختصران المام المجتهد باحاديث
 الاحكام هر دو تصنيف تقي الدين ابن دقيق العيد است در اولش ميكويد كتاب الطهارة
 باب المياه ذكر بيان معنى الطهور وانه الطهر غيره عن يزيد الفقيه قال حدثنا جابر بن عبد الله
 ان النبي صلى الله عليه وسلم قال اعطيت خمسا لم يعطهن احد قبلى بصرت بالربص صيرت
 شهرا جعلت الى الارض مسجدا طهورا فاما رجل من امتي در كته الصلوة فيصل و
 احلت الغنائم ولم يحل لاحد قبله واعطيت الشفاعة وكان النبي يبعث الى قومه
 خاصة وبعث الى الناس عامة متفق عليه من حديث هشام عن يزيد الفقيه اللفظ
 للبخاري انتهى ودر المام بعد از حمد و صلوة ميكويد وبعد هذا مختصر في علم الحديث
 تأملت مقصودها تأمل اولم ادع الاحاديث اليه المجدلا ولا الموت في وضعه محمرا
 ولا ابرته كيف ما اتفق تهووا فمن فهم مغراه شد عليه يدل لصانته وانزله من قلبه

و تعظیم الاغریب ^{میک} انا و مکانه و سمیته بکتاب الامام باحادیث الاحکام
و شرطی فیه ان الامور الاحادیث من وقعه امام من مزیکی رواه الاخبار و کان
صحیحاً علی طریقه بعض اهل الحدیث الحفاظ و ائمة الفقهاء ^{بهم} النظر فان کمل منهم
معرفی قصده و سلک و طریقا عرض عنه و ترک و فوکل خیر و الله تعالی یفعل به
دیناً و دنیا و یجعله نوراً یسعی بیزایدنا و یفتح لدا رسته فیه حفظاً و فهماً و یلینا هم
بیدیکته منزله من کرامته عظمه انه هو الفکر العظیم الغنی الکریم نام ابو الفتح تقی
الدین محمد بن علی بن محمد بن مطهر شیری منقولی است امام هر دو مذہب بود مالکی و شافعی
و کثیر التصانیف است تولد او در سال ششصد و بیست و پنج در شعبان شده در بحر مغرب رنجار
از حافظ زکی الدین بن ندیم ابن الحیمیری و ابن عبد الدائم در مشق سماع حدیث نموده چهل
حدیث تسامعی بسند خود تا جناب رسالت جمع نموده و شرح عمده و این هر دو کتاب تصانیف
کریده او است و کتابی در علوم حدیث نیز نوشته و از اذکیار زمان خود علم واسع داشت
اکثر در شغل علم بیداری میکرد و بسیار می نوشت و در اصول و علوم معقوله نیز مهارت تمام
حاصل کرده بود و در دیار مصر چند سال قاضی بود تا آنکه وفات یافت مادر امر طهارت
و آبها خنیل و سواس داشت و در اصول فقه مقدمه مطرزی شرح نموده و چهل حدیث دیگر
دارد که در ان احادیث قدسیه را جمع نموده و آنرا اربعین فی الروایه عن رب العالمین نام
وفات او در صفر سال هفتصد و نود و دو واقع شده و در همین سال محدث بلاد مغرب
ابو محمد عبد الله بن محمد هرون قرطبی نیز وفات یافته مردم زمان او را یقین بود که عالمی که بر سر
به قصده سال موعود است او است و از طریق تصوف نیز بهره وافر داشت و صاحب کرامات
و خوارق بود تحقیق مذہب مالکی از پدر خود نموده و مذہب شافعی را از شیخ عزالدین بن محمد
السلام اخذ کرده و دفعه هر دو مذہب استاد کامل گشته چون حکامه ثمار رو داد و افواج
ستم امواج آن اشتیاق بیدار شام توجیه نمود حکم سلطانی نهادند که علیاً جمع شده ختم صحیح بخاری

بخوانند یک میعاد باقی بود که از ابراهیمی و زمره کذاشته بودند استخاره که روز جمعه ختم نمایند
 شیخ تقی الدین راجع تشریف آورد و از علمای حاضرین استفسار نمود که ختم بخاری نموده
 گفتند که وظیفه یکروز باقیست میخوانیم که روز جمعه ختم کنیم فرمود که مقدمه فیصل شد و روز وقت
 عصر فرموده تار شکست فاحش خورده بر پشت مسلمانان در فلان صحرا متصل فلان بحال خوشی و
 خوری مقام کردند مردم گفتند که این خبر را شائع نکنیم گفت آری بعد چند روز مطابق در بربید
 سلطان خبر رسید و روزی در مجلس او شخصی بی ادبی کرده فرمود که خود را بدست مرکب سپری
 این کلمه سه بار فرمود و آن شخص بعد سه روز مرد و یکبار برادر امیری ظالم رنجانید و
 حق او فرمود که هلاک شود همان قسم واقع شد و این جنس قصص و حکایات بسیار است و
 اوقات شب را تقسیم کرده بود پاره در مطالعه کتب حدیث می گذرانید و پاره در ذکر و تجمید
 و بیچگاه در شب خواب نموده و بعضی اوقات بر تلاوت یک آیه التقایم فرمود و تا طلوع فجر از آنجا
 تلاوت میکرد شبی از شبها در تجمید این آیه رسید قَدْ أَنْفَخْنَا فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ
 وَلَا يَتَسَاءَلُونَ و مادام صبح همین آیه را تلاوت فرمود امام نووی بسوی او خطی نوشته بود که
 در این بیت مندرج بوده اکل زمان واحد یقیدی به و هذا زمان انت لا شک
 واحد و اورا نیز منظم بود از افاضت طبع او است و تمینت ان الشیخ عاجل المشی هو قریب
 منی فی صائی مراده و لا خد من عصر الشیخ بالشیاط و اخذ من عصر المشیبه و قار و
 وله ایضاً الا ان نبت الکرم اعلی ههنا فاجر من اضحی لذلك باد الا تسو ح بالعقل
 المکن مع اجلاه و بالنا رو الغلین المهل آجلاه و ایضاً له یقولون لی هلا نضحت الی
 العلاه مما له عیش الصابر المتقن و هلا شدت العیش حتی تحلما بصرا لی ظل
 الجناب المرفع فیهما من الاعیان من فیض کفیه اذ اشاء روی سیه کل بلقع و فیهما
 ملوک لیس نجفی علیهم تعین لون العلم غیر مضیع و فیهما شیوخ الذین الفضل و الاولی
 شیر الهم بالعلی علی اصبع و فیهما و المهانه ذلته فقه و انبر و اقصد ما سیرت فک

واقترع فقلت نعم اتبعی اذا شئت ان اری دلیلاً مهاناً مستحقاً بموضعی + و
 سعی اذا ما كنتی طول موقفی + علی ما بحسب النفاذ منعه واسعی + اذا كان التفاف
 طریقتی + اروح واعذ فی ثبات التصنع + واسعی ذالم یبق فی تفتی + الداعی بها حق الحق
 والتورع + فکم بنی ارباب لصدور محالسا + تشت بهانا الرغضا بین اضلع + فکم
 بنی ارباب العلوم واهلها + اذا جشوا فی مشکلات یجمع + مناظره تجمی النفوس فتتو
 وقد شرعوا فیها الی شتد مشرع + من السقم المرزی بمنصب اهله + والصمت عن حق
 هناك مطیع + فاما ترق مسلك الدین النقی + واما تلقی غصه المتجرع + بالجملة اکثر علی
 محقق این فن شریف جماع دارند که میگوید از زمان صحابه تا زمان شیخ مذکور در معانی متون
 حدیث آنقدر تدقیق و اسماعان نموده که این عزیز بعمل آورده و هر کراشاید انقال مطلق باشد
 شرح او را که قطعه از المام نوشته است بمعان نظر مطالعه نماید که چه غرور و دقت مینماید و در حدیث
 بر این عازب فکر که امرنا رسول الله صلیم سبع وثمانین سببع است چهار صد فائده استنباط نموده است
 همه را بتقریب شایسته او فرموده جزا الله و شیخ مذکور در تعظیم علم حدیث و اهل آن به الفقه تمام نموده
 و اهل دنیا را در نظر و قدر می و واقعی نداده بودند و در صحنه شراوان بر جمع کتب این فن شریف
 داشت و اکثر دیون و مقروض می بود بسبب خریدن کتابهای این فن و اوراق تعالی کشف
 خواطر قلوب کشف وقایع و حوادث هر دو برابر عطا فرموده بود چنانچه ملازمین مجلس او درین
 و فقر و فقر از آن بزرگوار حکایت کرده اند و مرد مصنف بود و زوری شخصی پیش او آمد و گفت که
 من تردد در ویشی جاہل رفتم که مراد نماز و سوسه و خطرات بسیار می آید و در بنجیده می شوم آند روی
 در جواب فرمود که افسوس بر آن دل که در وی غیر خدا بگذر بسبب انحراف و علت و سوسه ازین
 زائل گشت شیخ ابن وقیف العید گفت که این در ویشی جاہل تردد من بهتر از ہذا رفیقہ است راقم حروف گوید
 کہ بعضی از متفکرة علمای درین سخن او در آویخته اند و گفته کہ این خلاف حدیث جمیع است کہ فقیہ
 واحد است علی الشیطان من العت عابد لیکن نفہمیدند کہ سر جزا آند روی ویشی اصطلاحات فقہا و نظا

جابل بود اما در حقیقت نفع در دین نصیب و بود و مراد از حدیث شریف همین نفع است که در کسی که تکلم
 با اصطلاحات نماید و از معانی مقصود شایع غافل بود و کتاب **لشفاف** متعرف حق و
المصطفی تصنیف قاضی عیاض رحمه الله علیه و در حق آن کتاب علماء و شعرا اطالالت و
 و ثنا نموده اند چنانچه لسان الدین الخطیب لمسانی میگوید: شفاء عیاض للصدور و شفاء
 و لیس الفضل قد حواء حفاء و بدت بر کم یکن لنجر بلها و سعری الاجر و الذکر الجمیل کفناه
 و فی نبی الله حق و فاء و اکرم اوصاف الکرام و فاء و جاء به بحار نفیق الفضله
 علی البحر طع طیب و صفاء و حق رسول الله بعا و فاته و رعا و اعقال المحقق حفاء و هو
 الذریغنی فی الحیاة عا و و تبرک منه المتبیین فاء و هو الاثر المحقق لیس بنیاله و ثور
 و لا یخشی علیه عفا و مرصت علی الاطناب نشر فضله و تمجید لوسا عدنی فاء و ابو زینر
 بر احمد بن عبد الحمید از وی رزمی که در بجایه سکونت و شت کفته است کتاب لشفاف و شفاء
 القلوب و قد اتلفت شمس برهانه و فاکرم به ثم اکرم به و اعظم مدی الدهر
 من شانده و افاطالع المرء مضمون و رسا فی الهدی صلیا نه و جاء بروض
 التقی ما شقا ارا حیرازها را فانه و نال علوما ترقیه فی و ثریا السماء و کونه
 فلما در ابی الفضل و حری و فی لوری نیل احسانه و یقر قد نبی الهدی و غیر
 الا نام نبیانه و فجازاه رنے خیر الخیر و جاء و علیه نعضانه و منه الصلوة علی
 المحبتی و اصحابه ثم اعوانه و مدی الدهر لا ینقضي و ایما و لا ینشی طول
 از هانه و برادرزاده قاضی عیاض و زری عم خود را بخواب دید که همراه آنحضرت صلعم مرتختی از
 زرشته است بیدار این حالت موشی و توهمی لائق حال گشت عم او فهمید و گفت ای برادرزاده من
 کتاب شفاء را محکم گرد و بان تسک کن گویا اشاره کرد باینکه این مرتبه مرا از کرامت این کتاب حاصل شد
 بالجمله این کتاب از عجایب کتب مصنفه این باب است و خیلی مقبول افتاده و او را مصنفات دیگر تطبیق
 و مقبول بسیار است از آنجمله است مشارقی لانوا علی صحاح الآثار و آن کتابی است که در حق و گفته اند

خبرنا تا تقریبه العیال و مقول بالله بالعالم السواکب و حیا زکامای منعم قد لفته طلیق
 المجدار مستلان الحوانیه اخترا تا با دیوفا کند کرد و معاهد جارا و مودات صاحب
 عدوت لهم من بریم و اختفاهم کافی و ان عمل قادری و قدرنا حق قدره از لاله کاشته بود و نه نظر
 قاضی افتاد و باد تنگی و زید و شاه خانی که در میان آن زراعت می چید این قطعه نظم کرد و تشبیه غریبی که
 افتاده انظر الی النور و حمامه و قد هاست بحیران الی ايام کما سها خضر مهزوه
 و شقایق النعمان فی ابراج کتاب المصباح للبغوی آنچه از احادیث درین کتاب است
 یکی چار هزار و هفتصد و نود و سه حدیث و صحاح زنجاری و سلم و هزار و بیست و یک
 و در حسان از سن ابی داود و غیره و هزار و دصد و نه از عجایب اتفاقات انکه ابتدای این کتاب
 نیست واقع شده و نیست سر کار است ختم این کتاب بر لفظ آخره است که از آخر شدن کتاب خبر
 میدهد زیرا که برین حدیث ختم کرده در فضل حسان در باب ثواب بنده الامه که آخرین ابواب است
 میگوید عن ابی هریره عن ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال و ددت انی را سیت اخرا
 الذین بانوا لیسک و انافطهم علی الحوض و عن انس عن قال رسول الله صلی الله علیه و سلم

کتاب المصباح للبغوی

مثال امتی مثل المطر لا یدری وله خیر ام اخره

ماده تاریخ از تاریخ طبع مولانا غلام رسول صاحب		
ماحوال اکابر خوش بیانی	رهبیستان ارباب اجاد	غیر از این کتاب بی نظیر است
شکفته جایگاهش لاله و گل	بهشت خشن میل دستانی	رگهای فواید گلستانی
عجب باع و عجب باغبانی	خواب معلوی عبد العزیز	نیمش جانقرانی طالب دین
فلک پشت خمیده گشت جوین	نی میزد رنل و نشانی	امحش دهلوی فرد الزمانی
که گشته کو ز هر بد گمانی	بیاری شایق اتباع نیست	از صاحبیت او کرد تحقیق
بطبعش احمد جامی شایب است	بود ز آفات در خط و اما	بخیر چندین جمادی داده جان
خرد گفت از بعد از زمانی	به بخیری که میسر بد که این صفت	بو صفت و مع او در ضمن تاریخ
		بگو سر سبز تازه وستانی

۱۔ اگر کسی نے اس کتاب کو پڑھا تو اس کا اجر و ثواب
 ۲۔ اگر کسی نے اس کتاب کو پڑھا تو اس کا اجر و ثواب
 ۳۔ اگر کسی نے اس کتاب کو پڑھا تو اس کا اجر و ثواب
 ۴۔ اگر کسی نے اس کتاب کو پڑھا تو اس کا اجر و ثواب
 ۵۔ اگر کسی نے اس کتاب کو پڑھا تو اس کا اجر و ثواب
 ۶۔ اگر کسی نے اس کتاب کو پڑھا تو اس کا اجر و ثواب
 ۷۔ اگر کسی نے اس کتاب کو پڑھا تو اس کا اجر و ثواب
 ۸۔ اگر کسی نے اس کتاب کو پڑھا تو اس کا اجر و ثواب
 ۹۔ اگر کسی نے اس کتاب کو پڑھا تو اس کا اجر و ثواب
 ۱۰۔ اگر کسی نے اس کتاب کو پڑھا تو اس کا اجر و ثواب

